

پیام آموزش
سال هشتم - آذر و دی ۱۳۸۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- صاحب امتیاز: معاونت آموزش قوه قضاییه
- مدیر مسوول و سردبیر: حجت الاسلام والمسلمین محمد مصدق
- ویراستار علمی و ادبی: دکتر لیلیاسادات اسدی
- امور اداری، حروف چینی، طراحی، صفحه آرایی و طرح روی جلد: الهام امیرنیا
- ناشر:
- لیتوگرافی، چاپ و صحافی:
- تیراژ: ۸۵۰۰ نسخه

اعضای هیأت تحریریه به ترتیب حروف الفبا

- دکتر لیلیاسادات اسدی: معاون دادستان عمومی و انقلاب تهران
- دکتر ابراهیم بیگی: مشاور رییس قوه قضاییه
- علی پروینی: مشاور معاون آموزش و تحقیقات قوه قضاییه
- محمد درویش زاده: قائم مقام معاون آموزش و تحقیقات قوه قضاییه
- دکتر جواد طهماسبی: مدیر کل تدوین لوایح و مقررات قوه قضاییه
- حجت الاسلام والمسلمین محمد مصدق: معاون قضایی و حقوقی سازمان قضایی ن.م و مشاور معاون آموزش و تحقیقات قوه قضاییه
- دکتر علی مهاجر: مشاور معاون آموزش و تحقیقات قوه قضاییه

آرای نویسندگان الزاماً دیدگاه نشریه نیست و برداشت مطالب با ذکر منبع بلامانع است، مقالات رسیده عودت داده نمی شود.

نشانی پستی: تهران، خیابان مطهری، خیابان ترکمنستان، خیابان احمدیان، بن بست آزادگان، ساختمان آموزش قضات، طبقه چهارم، نشریه پیام آموزش، کدپستی: ۱۵۶۵۹۱۵۳۴۱
تلفن و نمابر: ۸۴۱۸۰۸۰

پست الکترونیکی

P_Amoozesh@Law-training.ir

فرم درخواست اشتراک نشریه پیام آموزش

همکار مقرر قضايي؛

به منظور سامان‌دهی امر توزیع نشریه و جلوگیری از هدر رفتن سرمایه سازمانی، در صورت تمایل به ارسال این نشریه به نام و نشانی خود، با تکمیل فرم زیر، آن را به آدرس اعلامی ارسال نمایید. لازم به ذکر است که از شماره آینده، این نشریه صرفاً برای همکاران مقرر می‌ارسال خواهد شد که فرم اشتراک را تکمیل و ارسال کرده باشند.

نام: نام خانوادگی:

سمت قضایی مطابق ابلاغ:

تلفن ثابت: تلفن همراه:

نشانی دقیق:

.....

نشانی پست الکترونیک (در صورت داشتن):

امضا

آدرس پستی: تهران، خیابان مطهری، خیابان ترکمنستان، خیابان احمدیان، بن‌بست

آزادگان، ساختمان آموزش قضات، نشریه پیام آموزش، کد پستی ۱۵۶۵۹۱۳۵۴۱

راهنمای تدوین مقاله

الف) شرایط ارسال مقاله

- ۱- عدم درج مقاله در دیگر نشریات یا عدم ارسال مقاله برای دیگر نشریات؛
- ۲- موضوع مقاله در زمینه فقه و حقوق باشد، مقاله‌هایی که تلفیقی از دو زمینه فوق باشند و مقاله‌هایی کاربردی، در اولویت چاپ قرار دارند؛
- ۳- مقاله از چهار بخش: چکیده، مقدمه، متن اصلی و نتیجه تشکیل شود و دارای حداقل ۴ و حداکثر ۶ واژه کلیدی باشد.

۴- حجم مقاله حداقل ۵ و حداکثر ۲۰ صفحه (هر صفحه ۲۵۰-۴۰۰ کلمه) باشد،

۵- مقاله در صفحات A۴ یک رو به همراه لوح فشرده ارسال شود؛

۶- در ترجمه متون، آدرس متن ترجمه شده شامل نام و نام خانوادگی نویسنده، مشخصات کامل کتاب یا مقاله به همراه مشخصات مجموعه‌ای که مقاله در آن درج شده یا آدرس پایگاه الکترونیکی مربوط درج شود (مجله در چاپ مقاله از نوع ترجمه دارای محدودیت می‌باشد)؛

۷- نام و نام خانوادگی مؤلف یا مؤلفان، درجه علمی، رشته تخصصی و شماره تلفن و نشانی پست الکترونیک در انتهای مقاله درج شود.

ب) روش تنظیم فهرست منابع در انتهای مقاله

۸- در ارجاع به کتاب، نام خانوادگی و نام نویسنده، نام کتاب، شماره جلد، محل نشر، نام ناشر، نوبت چاپ و سال انتشار قید شود؛

۹- در ارجاع به مقاله، علاوه بر موارد مندرج در بند ۸، عنوان روزنامه یا مجله‌ای که مقاله در آن درج شده است نیز ذکر شود و عنوان مقاله بین دو گیومه قرار گیرد؛

۱۰- فهرست منابع به ترتیب حروف الفبا بر اساس نام خانوادگی مؤلف تنظیم شود.

ج) روش ارجاع به منابع در متن مقاله

۱۱- ارجاع در متن بلافاصله پس از مطلب صورت گیرد و نام خانوادگی نویسنده، سال انتشار، شماره جلد و شماره صفحه یا صفحات مورد استناد، داخل پرانتز قید شود؛

۱۲- توضیحاتی که به طور غیرمستقیم به موضوع ارتباط دارند و همچنین معادل لاتین اصطلاحات، با ذکر شماره در زیرنویس آورده شود.



صفحه

عنوان

- ۹..... * تغيير وصف مجرمانه در دادگاه تجديد نظر استان
شهرام محمدزاده، داديار دادرسي انتظامي قضات
- ۱۵..... * بررسي فقهی و حقوقی رشد در معاملات
محمد خانی، کارشناس ارشد فقه و حقوق اسلامی
- ۲۹..... * تحلیلی بر ماهیت حقوقی دیه
فرتاش بهرام چوبین، کارشناس ارشد حقوق کیفری و جرم شناسی
- ۴۵..... * امکان مداخله ثالث در دعوی کیفری
علی پورآذر، مستشار دادگاه تجدید نظر استان کرمانشاه
- ۶۹..... * نقش تحقیقات مقدماتی در استحکام قرارهای نهایی
علی فرخسه، کارشناس ارشد حقوق کیفری و جرم شناسی
- ۸۷..... * چند نکته درباره قتل اجنبی در فراش
سید نعمت‌اله موسوی، مدرس دانشگاه و قاضی دادگستری

صفحه

عنوان

- * اصول حاکم بر تملک اراضی و املاک متعلق به اشخاص توسط دولت و شهرداری‌ها ۹۱
فریان نوروزیان، کارشناس ارشد حقوق خصوصی و رییس شعبه پنجم دادگاه حقوقی شهرستان ری
- * بررسی صلاحیت قیمومت مادر طبیعی طفل نامشروع ۱۰۵
مراد مقصودی، مستشار دادگاه تجدید نظر استان ایلام و مدرس دانشگاه
- * حمایت از اصل برائت در پرتو دادرسی منصفانه ۱۱۳
جواد صالحی، عضو هیأت علمی دانشگاه پیام نور - محمدرضا سخنور، وکیل دادگستری
- * آسیب‌شناسی قوانین حمایتی از بزه‌دیده در فرایند دادرسی کیفری ۱۲۷
مهدی کریمی، مستشار دادگاه تجدیدنظر استان اردبیل



هویت؛ مفهومی شناخته شده در فقه و گم‌شده در حقوق

هویت فردی، عاملی مهم برای تشخیص فرد از دیگران است که مداوم و با ثبات بوده و به عنوان جزء ضروری شخصیت فرد به شمار می‌رود. کنفرانس جهانی یونسکو، هویت را هسته مرکزی شخصیت فردی و جمعی انسان تعریف کرده است و نیز گفته‌اند: هویت یک مفهوم اطلاعاتی آگاهی است که باعث شناخت خود از خود، خود از دیگران و دیگران از خود می‌شود. هویت در اسناد بین‌المللی و حقوق داخلی، به عنوان یک حق مورد شناسایی و تأکید قرار گرفته و مهم‌ترین عناصر هویتی هر فرد، شامل نام خانوادگی، هویت والدین، تابعیت، دین و مذهب است.

از آن‌جا که انسان در طفولیت، سلطه‌ای بر عناصر هویتی خود ندارد، محو هویت افراد در دوران کودکی صورت می‌گیرد و خرید و فروش کودک با ربودن وی، شایع‌ترین روش است. هویت فردی در اسلام از اهمیت بالایی برخوردار است. آن‌جا که قرآن کریم بر نفی رسم جاهلیت مبنی بر فرزندخوانده تأکید می‌کند و می‌فرماید: «پسرخوانده‌ها را به پدرانشان نسبت دهید که این نزد خداوند به عدل و راستی نزدیک‌تر است»، تأکید بر حق هویت است. واژه‌ی «نسب» به عنوان نهادی تاثیرگذار در فقه نیز در همین راستا تبیین شده است که به واسطه انعقاد نطفه و وجود رابطه خونی میان طفل و والدین ایجاد می‌شود.

حق بر هویت در اسناد بین‌المللی از جمله کنوانسیون حقوق کودک نیز شناخته شده است. ماده ۸ کنوانسیون حقوق کودک مصوب ۱۹۸۹ بیان می‌دارد: «باید به حق کودک در حفاظت از هویتش احترام گذاشت. و ماده ۷ همین سند بین‌المللی، عناصر هویت کودک را چنین احصاء می‌کند: «ثبت و ولادت کودک باید سریعاً پس از تولد صورت گیرد و از آغاز تولد، حق داشتن نام، حق کسب تابعیت و همچنین حق دانستن و حق برخورداری از حمایت والدینش را دارد.»

قوانین و مقررات ایران نیز گاه به طور مستقیم و گاه به صورت غیرمستقیم از برخی عناصر



هویت حمایت کرده‌اند. در حقوق کیفری ایران، برخی رفتارها که منتهی به گم شدن هویت کودک می‌شود، جرم انگاری شده است، بدون این که به واژه «هویت» اشاره شود. جرم‌انگاری رفتارهایی مانند ربودن طفل تازه متولد شده و منتسب نمودن طفل به زن دیگری غیر از مادر طفل، در ماده ۶۳۱ قانون مجازات اسلامی، رها کردن طفل در ماده ۶۳۳ همین قانون و اعلام و اظهار دروغ درباره هویت طفل و اخذ شناسنامه بر اساس آن در ماده ۵۱ قانون ثبت احوال، از اندک مواردی است که قانون‌گذار ایران به حمایت از هویت کودک پرداخته است، اما بی‌توجهی به هویت کودک به ویژه هویت دینی این موجود نیازمند حمایت، در قوانین و مقررات ایران به چشم می‌خورد. این بی‌توجهی گاه در خلاء قانون آشکار شده است و گاه با تدوین قانون.

قانون حمایت از کودکان بدون سرپرست مصوب ۱۳۵۳ در ماده یک، به هر زن و شوهر مقیم ایران، اجازه داده تا با توافق یکدیگر و با تصویب دادگاه طفلی را سرپرستی نمایند و شرایط زوجین متقاضی سرپرستی در ماده ۳ همین قانون احصاء شده است، بدون این که به دین و مذهب آن‌ها اشاره شود. بدین ترتیب طفل مسلمان را می‌توان به افرادی سپرد که به دین و مذهب دیگری معتقد هستند. این در حالی است که ماده ۱۱ همین قانون، در ذکر وظایف و تکالیف سرپرست طفل، تربیت را نام برده است و بی‌تردید تربیت دینی، مهم‌ترین، اثر گذارترین و پایدارترین تربیت‌ها است. هم‌چنین این قانون، شرط مقیم بودن در ایران را برای زن و شوهر متقاضی سرپرستی طفل قرار داده، بدون این که به شرط تابعیت اشاره داشته باشد. در حالی که «توطن»، اصطلاحی فقهی است که مشترکاتی با تابعیت داشته و به عنوان یکی از عناصر هویتی باید مورد توجه قرار گیرد. دیگر آن که زوجین سرپرست، ممنوعیتی برای خارج ساختن کودک از کشور و مقیم شدن در سرزمین دیگری را ندارند و این خود، محوکننده عنصر دیگری از هویت کودک است.

قوانین دیگر نیز از این جهت جای بحث دارند و از آن جمله قانون اهدای جنین است که از حوصله‌ی این مقال خارج‌اند. از این رو باید گفت: هویت، مفهومی شناخته شده در فقه است تا آن جا که سیادت به عنوان رابط انتسابی به ائمه معصومین در طی قرن‌ها با همان قوت باقی می‌ماند، اما قوانین و مقررات ایران در شناخت هویت، به عنوان یک حق برای کودک و تضمین عناصر هویتی، به عنوان اجزای این کل، مخدوش بوده و نیازمند بازنگری است.



قوه قضائیه تا رسیدن به جایگاه مطلوب

انصافاً از این دو جهت، هرچه نگاه می‌کنیم؛ ما نسبت به اول انقلاب پیشرفت‌های زیادی کرده‌ایم. لیکن باید برای همه شؤون زندگی، این بی‌نهایت بودن راه خیر و صلاح را پذیرفت؛ نبایستی توقف کرد و نبایستی قانع شد، باید پیش رفت. ما باید قوه قضائیه را به وضعیتی مشاهده کنیم که به معنای حقیقی کلمه، در سراسر کشور، دادرس درماندگان و مظلومان باشد. قوه قضائیه باید این گونه باشد. یعنی باید در دل هر فرد ایرانی با این سعه گستره، از هر قشری، از هر طبقه‌ای از طبقات مردم، در هر شغلی، با هر عقیده، فکر و مذهب که در نظام جمهوری اسلامی زندگی می‌کند و حق زندگی کردن دارد، یک فروغ امیدی افروخته باشد که در هر لحظه که از امری احساس غبن کرد یا احساس ظلم کرد و تظلمی داشت؛ ذهن و دل او را روشن کند و بگوید که من مرجعی دارم، ملجایی دارم، به آن‌جا پناه خواهم برد. بایستی چنین وضعی وجود داشته باشد. نمی‌توانیم ادعا کنیم که الان آن‌گونه است.



تغییر وصف مجرمانه در دادگاه تجدیدنظر استان

شهرام محمدزاده
دادیار دادرسی انتظامی قضات

مکاتیب

در کشورهای که رسیدگی به امر کیفری در دو مرحله انجام می‌شود، عموماً دو راه برای شکایت از امکام کیفری وجود دارد. طریق عادی که شامل واخواهی و پژوهش (تجدیدنظر) می‌شود و راه فوق‌العاده که از آن به فرجام‌فواهی و اعاده دادرسی یاد می‌شود.

تجدیدنظر فواهی نسبت به امکام کیفری، یکی از راه‌های شکایت نسبت به حکم صادره از دادگاه نخستین است که بر اثر آن، دعوی کیفری در مرجع بالاتر مورد رسیدگی قرار می‌گیرد و واجد اثر «تعلیقی» است؛ بدین معنی که حکم صادره از دادگاه بدوی، تا رسیدگی و اتفاد تصمیم قضایی مجدد، قابل اجرا نمی‌باشد. از طرفی بر خلاف شکایت نسبت به امکام غیابی که موجب لغو یا ابطال حکم و اخواسته می‌شود و دادگاه نخستین در رسیدگی مجدد، دارای اختیار گسترده در تشدید یا تخفیف مجازات تعیین شده در حکم غیابی یا تبرئه متهم و یا استواری حکم قبلی است، مرجع تجدیدنظر با محدودیت‌هایی روبه‌رو است؛ زیرا به‌رغم انتقال دعوی کیفری به دادگاه بالاتر بر اثر تجدیدنظر فواهی، اختیارات دادگاه تجدیدنظر مسبب موضوع مورد تجدیدنظر یا عنوان تجدیدنظر فواهی، محدود و متفاوت می‌شود.

کلیه موارد دادگاه تجدیدنظر، وصف مجرمانه، تشدید

مجازات، برائت، نقض حکم

درآمد

چنانچه دادگاه نخستین متهم را به سبب ارتکاب بزه خیانت در امانت گناهکار تشخیص دهد و او را به تحمل شش ماه حبس محکوم کند و دادگاه تجدیدنظر توصیف مجرمانه، توسط دادگاه بدوی را صحیح ندانسته و عمل ارتكابی را کلاهبرداری تشخیص دهد، که مجازات قانونی آن یک تا هفت سال حبس است و نمی‌توان کمتر از حداقل مجازات قانونی حکم داد، این پرسش مطرح می‌شود که دادگاه تجدیدنظر استان مجاز به تغییر وصف مجرمانه می‌باشد یا خیر؟

در این نوشتار به موضوع تغییر وصف مجرمانه در دادگاه تجدیدنظر استان و این که دادرسی این دادگاه تا چه اندازه می‌تواند توصیفی را که دادگاه نخستین از فعل مجرمانه به عمل آورده است، تغییر دهد، می‌پردازیم.

بررسی مسأله

تجدیدنظرخواه حق دارد اعتراض خود نسبت به حکم صادره از دادگاه نخستین را فقط به قسمتی از آن محدود کند. در این صورت دادگاه تجدیدنظر به همان قسمت از حکم رسیدگی خواهد کرد. (اثرائتقالی)

ماده ۲۴۱ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸ در این خصوص مقرر می‌دارد: «مرجع تجدیدنظر فقط نسبت به آنچه مورد تجدیدنظرخواهی است و در مرحله نخستین مورد حکم قرار گرفته، رسیدگی می‌نماید.» برای مثال چنانچه رای دادگاه نخستین، متضمن مجازات شلاق تیزی و جزای نقدی باشد و تجدیدنظرخواه فقط نسبت به مجازات شلاق اعتراض کند، دادگاه تجدیدنظر نمی‌تواند در مورد جزای نقدی اتخاذ تصمیم کند، اما اگر نسبت به رای بدوی به طور کلی تجدیدنظرخواهی شود، مجموع رای در مرحله دوم مورد رسیدگی قرار می‌گیرد. همچنین اگر در مرحله تجدیدنظرخواهی دعوی جدید طرح شود، از آنجا که این دعوی در مرحله نخستین مطرح نبوده، رسیدگی به آن، در مرحله تجدیدنظر ممکن نیست؛ اعم از این که دعوی با شکایت شاکی خصوصی و یا اعلام دادرسی باشد.

اگر دادگاه تجدیدنظر توصیف مجرمانه‌ای را که دادگاه بدوی از فعل یا ترک فعل انتسابی به متهم به عمل آورده است صحیح نداند، آیا



می‌تواند وفق نظر خود آن را تغییر دهد؟

در ماده ۳۵۸ قانون آیین دادرسی کیفری سابق آمده بود: «هرگاه عمل انتسابی به متهم جنایی بوده و دادستان از حکم دادگاه جنحه پژوهش خواسته باشد، حکم دادگاه جنحه فسخ و پرونده به دادگاه جنایی ارسال می‌شود.»

مستفاد از این ماده آن است که دادگاه پژوهشی به شرطی می‌توانست وصف مجرمانه را مطابق نظر خود تغییر دهد که نتایج کیفری وصف جدید، از آنچه دادگاه نخستین تشخیص داده است، شدیدتر نشود و مجازات بیشتری را به متهم تحمیل نکند یا آن‌که موثر در صلاحیت ذاتی دادگاه نباشد، مگر آن‌که دادستان نیز از حکم بدوی پژوهش خواسته باشد.

شعبه دوم دیوان عالی کشور در رای شماره ۱۵۳۸ به تاریخ ۱۳۲۸/۱۰/۱۹ آورده است: «اگر حکمی از دادگاه جنحه بر محکومیت کسی صادر شود و فقط بر اثر درخواست پژوهشی او، قضیه در دادگاه استان مطرح گردد، دادگاه اخیر نمی‌تواند به استناد جنایی بودن عمل، قرار عدم صلاحیت صادر کند؛ زیرا تقدیم درخواست پژوهش از

طرف متهم، متضمن این است که حکم را به صورتی که ضرری متوجه او نشود، تعدیل نماید و نماینده حقوق عمومی، حق استفاده از پژوهش خواهی او را ندارد؛ چون دادستان به حکم دادگاه جنحه تسلیم بوده و دفاع از حقوق عمومی از طرف دادگاه بدون این‌که چنین تقاضایی از طرف دادستان شده باشد مخالف اصول و قواعد موثر است.» (متین، بی‌تا، ص ۸۰)

در گذشته اگر تشخیص دادگاه تجدیدنظر موجب تغییر در نوع جرم و میزان مجازات می‌شد، دادگاه به شرطی می‌توانست وصف مجرمانه را مطابق نظر خود تغییر دهد که به ضرر متهم نباشد، مگر این‌که دادسرا از حکم بدوی پژوهش خواسته باشد.

در پاسخ به این پرسش با توجه به قوانین

عده‌ای معتقدند، تغییر عنوان عمل ارتكابی از مصادیق تصحیح رای تلقی می‌شود و اقدام دادگاه تجدیدنظر در اصلاح عنوان مجرمانه، مغایرتی با قانون ندارد و همان‌طور که دادگاه بدوی می‌توانست عنوان جرم مندرج در کیفرخواست را تغییر دهد، دادگاه تجدیدنظر نیز از چنین اختیاری برخوردار است.

فعلی، عده‌ای با توجه به بند ۴ ماده ۲۵۷ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری، ماده ۲۵۰ همان قانون و تبصره ۴ ماده ۲۲ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱ معتقدند، تغییر عنوان عمل ارتكابی از مصادیق تصحیح رای تلقی می‌شود و اقدام دادگاه تجدیدنظر در اصلاح عنوان مجرمانه، مغایرتی با قانون ندارد و همان‌طور که دادگاه بدوی می‌توانست عنوان جرم مندرج در کیفرخواست را تغییر دهد، دادگاه تجدیدنظر نیز از چنین اختیاری برخوردار است. (معاونت حقوقی و توسعه قضایی قوه قضائیه، ۱۳۸۸، جلد اول، صص ۹۶ و ۱۰۳) نظریه‌های اداره حقوقی قوه قضائیه به شماره‌های ۷/۷۹۹۷ به تاریخ ۱۳۸۳/۱۰/۲۶ و ۳۲۴۶ به تاریخ

هنگامی که تجدیدنظرخواه، محکوم‌علیه است، اختیارات مرجع رسیدگی بسیار محدود بوده و در جهت منافع او خواهد بود. از این رو تشدید مجازات تعیین شده در حکم بدوی یا هر تصمیمی که موقعیت محکوم‌علیه را وخیم‌تر از آنچه در مرحله نخستین بوده، نماید، قابل پذیرش نمی‌باشد.

۱۳۸۳/۵/۵ مؤید این نظر است. اما به نظر می‌رسد پذیرش بدون قید و شرط این عقیده با عدالت قضایی و اصل تفسیر به نفع متهم هم‌خوانی ندارد؛ زیرا هنگامی که تجدیدنظرخواه، محکوم‌علیه است، اختیارات مرجع رسیدگی بسیار محدود بوده و در جهت منافع او خواهد بود. از این رو تشدید مجازات تعیین شده در حکم بدوی یا هر تصمیمی که موقعیت محکوم‌علیه را وخیم‌تر از آنچه در مرحله نخستین بوده، نماید، قابل پذیرش نمی‌باشد.

در ماده ۲۵۸ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری به این مهم اشاره است و مقرر داشته است: «دادگاه تجدیدنظر نمی‌تواند مجازات تعزیری مقرر در حکم بدوی را تشدید نماید مگر در مواردی که مجازات مقرر در حکم بدوی کمتر از حداقل میزانی باشد که قانون مقرر داشته و این امر مورد اعتراض شاکی تجدیدنظرخواه یا مقامات مذکور در ماده ۲۳۵ این قانون قرار گیرد که در این موارد مرجع تجدیدنظر با تصحیح حکم بدوی نسبت به مجازاتی که قانون مقرر داشته، اقدام خواهد نمود.»



یا شاکی خصوصی) با تفسیر مناسب از این مواد، اختیارات دادگاه تجدیدنظر استان را محدود فرض کنیم و با استناد به قاعده «منع اصلاح به ضرر تجدیدنظرخواه»^(۱) تشدید مجازات تعیین شده در حکم بدوی را به سبب توصیف (هر چند صحیح) مرجع تجدیدنظر از عمل انتسابی، جایز ندانیم.

آیا دادگاه تجدیدنظر می‌تواند به واقعه جدیدی که ادامه یا ناشی از جرم مورد لحوق حکم دادگاه بدوی است، رسیدگی کند. به عنوان مثال اگر متهم به جرم جرح غیر عمدی ناشی از بی‌احتیاطی در امر رانندگی، در مرحله بدوی به پرداخت جزای نقدی محکوم شود و از حکم تجدیدنظرخواهی کند، ولی مجنی‌علیه پس از صدور حکم بر اثر همان جرح فوت کند، تکلیف چیست؟ قانون آیین دادرسی کیفری در این خصوص ساکت است، اما به نظر می‌رسد که اگر واقعه جدید ادامه یا ناشی از جرمی باشد که متهم در مرحله بدوی نسبت به آن دفاع کرده است، منعی برای رسیدگی در مرجع تجدیدنظر نباشد.

با توجه به اطلاق صدر این ماده، تشدید مجازات در دادگاه تجدیدنظر در صورتی که تجدیدنظرخواه محکوم‌علیه است، ممنوع می‌باشد و نمی‌توان به بهانه اصلاح وصف مجرمانه، مجازات مقرر در حکم بدوی را تشدید کرد.

از مواد ۲۵۰ و ۲۵۷ این قانون و تبصره ۴ ماده ۲۲ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب، نمی‌توان استنباط کرد که مرجع تجدیدنظر در هر حالتی مجاز به تغییر وصف مجرمانه رفتار است. هیأت عمومی دیوان عالی کشور در رأی شماره ۱۹۳۰ به تاریخ ۱۳۳۹/۴/۲۰ آورده است: «در صورتی که دادستان از حکم دیوان عالی جنایی فرجام‌خواهی نکرده و حکم مزبور بر اثر فرجام‌خواهی متهم نقض گردد، تشدید کیفر برای متهم در حکم فرجام‌خواسته، مخالف اصول و مقررات آیین دادرسی کیفری است.» (کیهان، ۱۳۵۳، ج ۱) بنابراین صواب آن است که به هنگام تجدیدنظرخواهی محکوم‌علیه (نه دادستان

در این حالت تفهیم اتهام بر مبنای واقعه جدید و اخذ آخرین دفاع از متهم در مرجع تجدیدنظر ضروری است.

نتیجه

در جرایم تعزیری و بازدارنده، تغییر وصف مجرمانه در دادگاه تجدیدنظر با محدودیت قانونی مواجه است.

در نتیجه اثر انتقالی تجدیدنظرخواهی، مرجع تجدیدنظر در تشدید مجازات مقرر در حکم بدوی با محدودیت روبه‌رو می‌شود. اگر محکوم‌علیه از حکم بدوی تجدیدنظرخواهی کند، دادگاه تجدیدنظر

استان در جرایم تعزیری و بازدارنده، مجاز به تغییر توصیف عمل مجرمانه در حکم بدوی نیست، هر چند توصیف دادگاه نخستین از عمل مجرمانه صحیح نباشد.

فهرست منابع

۱. آرشیو حقوقی کیهان، مجموعه رویه قضایی، جلد اول، چاپ دوم، ۱۳۵۳
۲. متین دفتری، احمد، مجموعه رویه قضایی قسمت کیفری، بی تا
۳. معاونت حقوقی و توسعه قضایی قوه قضاییه، مجموعه تنقیح شده قوانین و مقررات کیفری، روزنامه رسمی، چاپ دوم، ۱۳۸۸



بررسی فقهی و حقوقی رشد در معاملات

محمد خانی

کارشناس ارشد فقه و حقوق اسلامی

چکیده

رشد یکی از ارکان چهارگانه صمت معامله در بند ۲ ماده ۱۹۰ قانون مدنی، در کنار بلوغ، عقل و اختیار به کار رفته است. شفص فاقد این شرط، غیر رشید (ممجور و سفیه) شناخته می‌شود. سفیه به معنای تبذیر مال و تضييع آن در پیزی است که فلاف مقتضای عقل و شرع باشد. مجر سفیه بر فلاف سایر مجبورین، مطلق نبوده و محدود به امور مالی است؛ زیرا تصرفات او در امور مالی‌اش پذیرفته نمی‌شود، اما در امور غیر مالی مانند طلاق، سفیه دارای اهلیت است. بنابراین در فقه و مقوق، بر این‌که سفیه از تصرفات مالی ممنوع است و اعمال مقوقی او غیرنافذ و با اذن و اجازه اولیای قانونی نافذ می‌باشد، اتفاق نظر وجود دارد.

ملاک تمییز سفیه و رشد، تشفیص نفع و ضرر است، نه مسن و قبیع؛ چرا که مسن و قبیع، متعلق به امور جزایی است نه مالی، لذا رشید کسی است که افذ و عطا (داد و ستد) را بداند.

در این مقاله، ضمن بررسی وضعیت مقوقی سفیه و راه‌های امراز رشد و نموه معاملات سفیه، به چگونگی اجرای آن و ضوابط مربوط به مفظ کارایی، اموال و کیفیت ولایت بر وی جهت ممایت از مقوق متعلق به او می‌پردازیم. البته هر مجری ممنوعیت قلمداد می‌شود، ولی هر ممنوعیتی مجر نمی‌باشد. فایده صدور مکم مجر، صیانت از مقوق مجبور، ذوی المقوق و جامعه با تمت قیمومت قرار گرفتن او است.

کلیدواژه‌ها: رشد، بلوغ، سفیه، معاملات، مجر

درآمد

رشد، در فقه و حقوق اسلامی، آثار مهمی در تصرفات اقتصادی و مسایلی جزایی دارد. در این رابطه سوال‌هایی مطرح است. مانند آن‌که: آیا مسؤولیت مدنی متوجه سفیه است و وی مسؤول زیان‌های وارده می‌باشد؟ راه‌های احراز رشد کدام است؟ آیا رشد در تمامی عقود و ایقاعات یکی از شرایط متعاقدين برای صحت عقد است؟ در این نوشتار به دنبال یافتن پاسخ برای این سوالات هستیم.

کیفیات نفسانی است که مانع فاسد شدن و از بین رفتن اموال و دارایی می‌شود و از دیدگاه حقوقدانان، رشد به معنی توانایی شخص بر حفظ و اداره اموال است که از آن به «عقل معاش» نیز تعبیر می‌شود. در روان‌شناسی اصطلاح رشد به یک جریان پیش‌رونده از تغییرات در سراسر زندگی اطلاق می‌شود که در نتیجه تعامل طبیعت (رشد طبیعی) و محیط (رشد محیطی) اتفاق می‌افتد.

۲. راه‌های احراز رشد

رشد از دو راه ثابت می‌شود؛ یکی رسیدن به سن هجده سالگی تمام و دیگری اثبات آن از طریق دادگاه. رشد در خصوص امور مالی مطرح می‌شود، عدم آن، مساوی با سفه است و زمانی شخص اهلیت استیفاء را به‌طور کامل دارا خواهد بود که رشد وی محقق شده باشد.

تحقق رشد و اثبات آن به آسانی بلوغ نیست که به‌طور طبیعی با علائم و پیامدهای خاص همراه است. اثبات رشد به مراتب سخت‌تر از بلوغ است. رشد چهره‌ای از عقل است که شخص را از تباه کردن اموال خود

۱. مفهوم رشد

«رشد» به معنای «هدایت» (فیروز آبادی، ۱۴۱۲، ج ۴، ص ۲۴۳) است که در مقابل «غی»، به معنای گمراهی و ضلالت و اعتقاد به امر فاسد قرار می‌گیرد. در قرآن یکی از مواردی که مستند رشد قرار گرفته، «واژه اشد» است، «اشد» در قرآن به سه گونه؛ سن معین (هجده سالگی)، رشد عقلی و فکری، رسیدن به سن بلوغ و احتلام تفسیر شده است.

روایات نیز سن رشد را همان سن بلوغ می‌دانند. از منظر فقها، رشد مجموع حالات و



بین نبود، زمانی که احتمال رشدش را دهند، او را آزمایش کنند، چه در هنگام بلوغ باشد یا بعد از آن» (موسوی خمینی، ۱۳۸۴، ج ۲، ص ۱۸) مرحوم خوانساری در جامع‌المدارک می‌فرماید: در رشد، احتیاج به تمرین و ممارست نیست، بلکه با ابتلاء و امتحان ثابت خواهد شد. (خوانساری، ۱۳۵۵، ج ۲، ص ۳۶۷) مرحوم علامه چنین می‌فرماید: «آزمایش شخص باید متناسب با او باشد؛ هنگامی که وجود معامله و عدم غبن در عقود و معاملات از تاجر محرز گردد، به طوری که بر آنچه کسب می‌نماید، محافظت و دقت کند، مثلاً اگر صنعت‌گر است، در صنعت خود رعایت مقتضیات و امانت را بکند و امثال آن».^(۱) به عبارت دیگر هر گاه شخصی متناسب با موقعیت اجتماعی و شغلی خود، تصرفات صحیح و عقلایی کند و عقلاء روش او را مطابق با شیوه خود بدانند، رشد محرز می‌شود. اختبار و آزمودن دختران با پسران تفاوت دارد و باید متناسب آنان انجام گیرد، مثلاً؛ دختر باید خیاطی و بافندگی بداند، البته

باز می‌دارد و به اصلاح آن هدایت می‌کند. رشید کسی است که تصرفات او در اموال و دارایی خود عقلایی باشد. عقلانی بودن مفهوم رشد، نیاز به تحقیق و جست‌وجو در شیوه و سیره عقلاء دارد تا بتوان گفت فلان شخص رشد یافته است. علم روان‌شناسی نیز نتوانسته است، معیارهای جامع و متقنی برای تحقق رشد ارائه دهد، اما در کتب فقهی راه‌هایی برای اثبات رشد صغار و رفع حجر از آنها پیش‌بینی شده است.

۱-۲. اختبار

یکی از راه‌های اثبات رشد در کتب فقهی، آزمایش و اختبار صغیر هنگام احتمال رشد او می‌باشد. امام خمینی (ره) در تحریرالوسیله می‌فرماید: «اگر ولی کودک احتمال دهد که مولی‌علیه او قبل از رسیدن به سن بلوغ، صاحب رشد شده، واجب است قبل از رسیدن به حد بلوغ او را آزمایش نمایند و در صورتی که او را رشید یافتند، زمانی که به حد بلوغ رسید، اموال ایشان را در اختیارش گذرانند و اگر چنین احتمالی در

۱. «و يعلم باختباره بما یناسبه من التصرفات فان عرفه منه وجوده المعامله و عدم المغایبه کان تاجراً و المحافظه علی ما یکتسب به و الملازمه ان کان صانعاً و اشباه ذالک فی الذکر والاستغزال والاستیجاب فی الاثنی ان کانت من اهلها و شباهه حکم بالرشد» علی (کرکی، ۱۴۰۸، ج ۵، ص ۱۸۴)

اگر اهل آن بوده باشد و یا اعمالی که عقلاء از یک دختر بالغ و رشید توقع دارند.

آزمودن برای اثبات رشد در فقه امامیه به ذکر برخی دلایل از جمله کتاب و اخبار و اجماع پذیرفته شده است. محقق ثانی، در جامع المقاصد می‌فرماید: «انجام کار به شیوه عقلایی باید برای شخص ملکه باشد و یک‌بار انجام دادن برای اثبات رشد کافی نیست، بلکه باید آنقدر تکرار شود که ظن غالب ایجاد شود که شخص رشید و اعمال او عقلایی است».^(۱) مرحوم سید علی طباطبایی در «ریاض المسائل» معتقد است که رشد مفهومی عرفی است و رشید کسی است که صلاح و خیر اموال خود را بداند و این مسأله برای او ملکه نفسانی شده باشد که اقتضای اصلاح و امتناع از افساد آن را بنماید. به طوری که در غیر راه‌های عقلایی مصرف نکند، نه مطلق اصلاح، چون؛ در این صورت با سفه که مقابل رشد است، جمع خواهد شد و به هر حال اختبار و آزمودن به نظر

وی چنین است: «یعلم رشد الصبی باختبار بما یناسبه من التصرفات و الاعمال یظهر اتصافه بالملکه».^(۲)

بنابراین برای احراز رشد باید اول او را آزمایش نمود و روش اختبار نیز آن است که تصرفات و اعمال متناسب با وضع و موقعیت به او محول شود تا معلوم گردد که آیا شخص ملکه رشد را به دست آورده است یاخیر.

اختبار و آزمودن پسران و دختران باید در هر زمان به طریق عرفی انجام شود که کاشف از پختگی و رشادت شخص باشد. حال اکنون به طرح چند سوال در این زمینه می‌پردازیم:

۱- هرگاه برای آزمودن و اثبات رشد شخصی، وی را امر به انجام عقدی کنیم، آیا عقد صحیح است؟ مرحوم علامه در قواعد بر صحت چنین عقدی اشکال می‌کند، چون علم بر رشد را شرط صحت عقد می‌دارند. محقق ثانی معتقد است علم به این که عاقد رشید است یا خیر، قطعاً شرط صحت عقد

۱. «ولا یکفی المره لابد التکرار مکرراً تحصیل بلاغبطه الظن کما نص علیه فی التذکره اذ الملکه لا یعرف حصوله مره».

۲. «دانسته می‌شود رشد صغیر با آزمایش کردن و روش اختبار. آزمایش آن است که تصرفات و اعمال متناسب با وضع و موقعیت او باشد تا معلوم گردد که متصف به ملکه رشد است» (طباطبایی، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۵۹۱).



اقوی این است که صرف مال در امور خیر، قبیح و مُضر نیست، اگر چه در آن مبالغه و افراط نیز شده باشد؛ چه آن که در امور خیر، اسراف تحقق نمی‌یابد. همان‌طور که در اسراف نیز خیری نیست.

راستای اثبات رشد باشد، هر چند قول غالب در فقه امامیه قبل از بلوغ می‌باشد.

۲- آیا مصرف کردن اموال در امور خیریه از قبیل؛ دادن صدقه، ساختن مسجد و پذیرایی از مهمان‌ها، از مصادیق تضييع اموال و از نشانه‌های عدم رشد است؟ شهید ثانی در شرح لمعه می‌فرماید:^(۱) صرف مال در امور خیریه از قبیل؛ ساختن مساجد و صدقات و پذیرایی از مهمان، از جمله تضييع مال به حساب نیامده و فاعل این سنخ اعمال و افعال را نمی‌توان غیر رشید دانست، لذا از نظر ما اقوی این است که صرف مال در امور خیر، قبیح و مُضر نیست، اگر چه در آن

نمی‌باشد، بلکه شرط صحت عقد این است که عاقد رشد یافته و رشید باشد. همچنان که عقد صغیر ممیز با اجازه ولی صحیح است و هر گاه وی در ابتدا اذن داده باشد، اشکالی وارد نخواهد بود.

اشکال زمانی است که عقد واقع شده برای اختیار قبل از بلوغ باشد. این نظر را صاحب شرایع نیز پذیرفته است.^(۱) و صاحب جامع المقاصد نیز می‌فرماید: پس اگر عقد واقع شده قبل از بلوغ شخص باشد، باطل، و گرنه صحیح است.^(۲) به هر حال در اختیار، معیار علم به حصول ملکه‌ای است که دلالت بر بیداری و عقلایی بودن افعال و اعمال شخص باشد. البته در فقه امامیه عده‌ای معتقدند که زمان اختیار و آزمودن قبل از بلوغ است و برخی اختیار و آزمودن و اثبات رشد را بعد از بلوغ می‌دانند (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۲۶، ص ۵۳۰؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۵، ص ۱۲۱) که با توجه به تفاوت‌های بلوغ و رشد، به نظر می‌رسد باید اختیار و آزمودن بعد از بلوغ و در

۱. «یختبر الصبی قبل بلوغه و هل یصح بیعه الا شبهه لا یصح»، (محقق حلی، شرایع الاسلام، ج ۳، ص ۱۵۳)

۲. «الاصح بطلان العقد الواقع قبل البلوغ و العقد الواقع بعد البلوغ صحیح علی کل حال» (کرکی، پیشین، ج ۵، ص ۹۲)

۳. «و اما صرفه فی وجوه الخیر الصدقات و بنا المسجد و اقراء الضعیف فالاقوی انه غیر قاذح مطلقاً اذا لا سرف فی الخیر کمالا خیر فی السرف» (شهید ثانی، ۱۴۱۰، ج ۴، ص ۱۰۳)

مبالغه و افراط نیز شده باشد؛ چه آن که در امور خیر، اسراف تحقق نمی‌یابد. همان‌طور که در اسراف نیز خیری نیست. (ذهنی تهرانی، بی‌تا، ج ۱۲، ص ۳۳۶) اکثر فقهای امامیه مصرف کردن اموال را در راه خیرات موجب سفه و عدم رشد نمی‌دانند.

فقهای امامیه چون محقق حلّی و شهید ثانی، آزمایش و اختبار را یکی از راه‌های احراز رشد می‌دانند، در این زمینه اتفاق نظر دارند و فقط اختلاف در مرّه و تکرار آزمایش کردن صغیر است که بعضی‌ها از جمله مرحوم علامه و امام خمینی (ره) قائل به کفایت یک بار آزمایش کردن هستند و برخی دیگر مانند محقق ثانی قائل به عدم کفایت یک بار آزمایش می‌باشند و برخی دیگر مانند سید علی طباطبایی نیز قائل به این است که رشد مفهومی عرفی است و اختبار باید متناسب با اعمال و تصرفات وی باشد.

۲-۲. شهادت دادن بر رشد

راه دیگر احراز رشد، شهادت دادن بر آن است. چنانچه مردان بر رشد صغیری شهادت

دهند، حکم به رشید بودن آن می‌شود و چنانچه زنان و مردان بر رشد صغیره‌ای شهادت دهند، حکم به رشد او می‌شود. (محقق حلّی، پیشین، ج ۲، صص ۱۰۰ و ۱۰۱؛ طباطبایی، پیشین، ج ۱، ص ۵۹۱)

در این که چه تعداد باید بر رشد شهادت دهند، اختلاف است، مشهور می‌گویند معتبر در شهادت مردان، دو نفر و شهادت زنان، چهار نفر است. (شهیدثانی، ۱۴۱۰، ج ۴، ص ۱۰۴) همچنین گفته شده برای جلوگیری از مشقت نباید در اثبات رشد زنان به شهادت مردان اکتفا کرد، بلکه باید در این مورد شهادت زنان را نیز معتبر دانست. (شهیدثانی، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۶۸) راه‌هایی که اکثر قریب به اتفاق فقها همچون سید طباطبایی و شهید اول و مقدس اردبیلی برای اثبات رشد ذکر نموده‌اند، (شهیدثانی، ۱۴۱۰، ج ۴، ص ۱۰۴؛ محقق اردبیلی، ۱۴۰۳، ص ۷۰۶؛ طباطبایی، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۵۹۱) همان دو روش بود که به آنها اشاره شد. برخی فقها، راه‌های دیگری نیز ذکر کرده‌اند، مانند؛ اکتفا به هر چیزی که موجب وثوق و اطمینان به احراز رشد شود و یا گذشت مدت زمانی از بلوغ. (شیخ طوسی،



بی تا، ج ۲، ص ۲۸۰)

عرف و عادات مردم باشد، رشید است، وگرنه سفیه و محجور است.

پیش از ورود به این بحث، ذکر این نکته ضروری است که اصولاً هر کس نسبت به آنچه در اختیار دارد و مالک می شود، حق هرگونه تصرف و انتفاع را دارد. قانون گذار در ماده ۳۰ قانون مدنی می گوید: «هر مالکی نسبت به ملک خود حق همه گونه تصرف و انتفاع دارد، مگر در مواردی که قانون استثناء کرده باشد.» پس اصل، آزادی تصرفات شخص در مایملک خود و حق هرگونه استفاده و انتفاع از آن می باشد، اما هرگاه تصرف شخص در راه های غیر عقلایی و شرعی و برای اهداف باطل و حرام باشد، نمی توان او را بدون قید و بند رها کرد و آنچه ان آزاد گذاشت که اموال و دارایی خود را تباه و فاسد کند؛ زیرا هم به خود زیان وارد نموده و هم به جامعه آسیب رسانده است. کسی که تدبیر اموال و دارایی خود و شایستگی اداره آن را نداشته باشد، سفیه و مورد حمایت قانون است، ولی نظر به این که سفاقت، استثناء بر اصل آزادی تصرف شخص در اموال و دارایی خود است، باید حدود و احکام آن مورد بررسی قرار گیرد

۳. نقش رشد در معاملات افراد سفیه

بنابر نظر مشهور فقیهان امامیه، رشد در متعاقدين شرط است (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۵، ص ۱۲۴؛ طباطبایی حکیم، ۱۴۱۰، ص ۱۸۴؛ محقق کرکی، پیشین، ج ۸، ص ۱۵۶) و بر همین اساس، معاملات سفیه حتی اگر با اجازه ولی صورت گرفته باشد، باطل و فاقد اعتبار است و در این مورد، بین اشیاء مورد خرید و فروش در یسیره و کثیره بودن ارزش آنها فرقی وجود ندارد و فرقی هم نمی کند که سفیه از طرف خود معامله کند یا به نیابت از دیگری طرف عقد قرار گرفته باشد.

سوالی که در این رابطه مطرح می شود این است که آیا حجر سفیه در تمامی اعمال و افعال وی خواهد بود یا در بعضی اعمال و افعال وی؟ اگر پاسخ منفی است، حجر و ممنوعیت سفیه شامل چه نوع اعمال و افعالی است؟ تشخیص سفه در شخص با مقایسه اعمال او با اعمال عقلاء صورت می گیرد و معیار نیز عرف و عادات عقلاء است. اگر اعمال و افعال شخصی همانند افعال عقلاء و

و به سان یک استثناء با آن برخورد شود. نتیجه این که حجر سفیه محدود به امور مالی و دارایی او است و سفیه در دیگر اعمال و افعال خود، حق هرگونه تصرف و انتفاعی را داراست.

۳-۱. بررسی اعتبار رشد در امور مالی

طبق ماده ۱۲۰۸ قانون مدنی: «غیر رشید کسی است که تصرفات او در اموال و حقوق مالی خود عقلایی نباشد.» بنابر آنچه گفته شد، رشد و عدم آن مربوط به امور مالی است و حیطة آن را حقوق مالی، اموال و دارایی اشخاص در بر گرفته است. هرگاه شخص بتواند در اموال و حقوق مالی خود به شیوه عقلاء و با اغراض صحیح و مورد قبول عرف دخل و تصرف نماید، رشید است، وگرنه حکم به حجر وی خواهد شد.

سفیه اهلیت تصرف را از دست نداده است و می‌تواند از طرف دیگری وکیل در بیع، هبه و امثال آن شود. سفیه از تصرفات مالی خود ممنوع است، نه از تصرف در اموال دیگران، آن‌هم با اجازه صاحب‌مال.

۳-۲. بررسی اعتبار رشد در امور غیرمالی علت صحت تصرفات غیر مالی سفیه این است که او دارای اراده و اختیار است و قصد انشاء نیز دارد. پس می‌تواند آثار مترتب بر عقد و ایقاعی را بفهمد یا خود آن را ایجاد کند و تنها در عقل معاش دارای ضعف ملکات نفسانی و تدبیر در اموال و دارایی است. حال به اختصار اعتبار رشد را در برخی از امور غیر مالی مورد بررسی قرار می‌دهیم.

الف) نکاح و ازدواج سفیه

نکاح ماهیتی دوگانه دارد و به نحو مستقیم یا غیرمستقیم به امور مالی مرتبط است. با عنایت به ماهیت عقد نکاح می‌توان دو جنبه ممتاز و ویژه برای آن در نظر گرفت:

۱- اتحاد زن و شوهر به منظور ایجاد خانواده، که جنبه‌ای غیرمالی است؛

۲- توافق نسبت به میزان مهر که عقدی مالی و تابع قواعد عمومی معاملات است.

(کاتوزیان، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۸۵)

امتیاز اول غیرمالی است و اشکالی بر آن نخواهد بود، ولی درباره امتیاز دوم که از امور مالی است مانند مهریه، باید این نکته را



کامل باشند. فقهاء کمال را به داشتن بلوغ و عقل دانسته‌اند و نوعاً رشد را ذکر نکرده و گفته‌اند که صغیر و مجنون ادواری یا اطباقی نمی‌توانند در عقد وکالت شرکت کنند، ولی ذکری از سفیه نشده است. حال این سؤال مطرح می‌شود که آیا سفاهت و حجر به سبب آن، مانع توکیل یا اقدام می‌شود؟

به نظر نمی‌رسد سفاهت مانعی برای توکیل شود؛ زیرا نوع حجر سفیه با حجر مجنون و صغیر تفاوت دارد. صغیر و مجنون نمی‌توانند قصد انشاء که رکن اصلی هر عقد است را بنمایند. حتی اگر فرض کنیم که توانایی آن را دارند، باز هم قانون آثاری بر آن مترتب نمی‌داند، ولی قصد سفیه، جزیی از علت تامه است و در آن مؤثر واقع می‌شود. برای همین است که شارع و قانون‌گذار نیز او را معدوم‌الاهلیه نمی‌داند و تصرفاتش را باطل و بی‌اثر ندانسته است، بلکه او را در امور مالی محدود کرده و تصرفاتش را غیرنافذ خوانده است. همچنین اجازه ولی یا قیم را به او منضم کرده و مکمل قصد ناقص سفیه دانسته است.

یادآور شویم که مهریه، نفقه یا ارث، از آثار قانونی مترتب بر عقد نکاح است و جزئی از ماهیت محسوب نمی‌شود. به عبارت دیگر این آثار را قانون بار می‌کند و اراده طرفین در آن دخالتی ندارد. علت هم حساسیت و توجه قانون‌گذار به چنین عقدی می‌باشد. حال که اراده سفیه نمی‌تواند در آثار قانونی نکاح دخالت داشته باشد و در این خصوص سفیه و رشید در مقابل قانون برابر و مساوی می‌باشند، نکاح سفیه نیز در این صورت پذیرفته می‌شود.

ب) طلاق سفیه

در قانون مدنی، رشد از شرایط طلاق نیست. در ماده ۱۱۳۶ شرایط طلاق‌دهنده^(۱) ذکر شده و به رشد اشاره نشده است. لذا طلاق سفیه صحیح است. در فقه امامیه نیز همین وضعیت به چشم می‌خورد. طلاق در شمار تصرفات غیرمالی است و سفیه بدون احتیاج به اذن قیم یا ولی می‌تواند آن را انجام دهد.

ج) وکالت سفیه

در عقد وکالت لازم است که متعاقدين

۱. «طلاق‌دهنده باید بالغ و عادل و قاصد و مختار باشد.»

پذیرش چنین نظریه‌ای خالی از اشکال نمی‌باشد.

نتیجه این که صغیر و مجنون نمی‌تواند وکیل غیر شود؛ زیرا صغیر و مجنون نمی‌توانند قصد انشاء که رکن اصلی هر عقدی است را بنمایند. حتی اگر فرض کنیم که توانایی آن را داشته باشد، قانون آثاری بر آن مترتب نمی‌داند، ولی سفیه می‌تواند وکیل غیر شود.

۴. مطلق یا نسبی بودن رشد در

معاملات

آیا رشد در تمام معاملات، شرط صحت است یا در بعضی از معاملات؟ همان‌طور که در مباحث پیشین گفته شد، فقها و حقوقدانان در این که ممنوعیت سفیه اختصاص به تصرفات مالی دارد، متفق القول اند، و تصرفات غیر مالی سفیه مثل قصاص، طلاق، خلع و ظهار، اقرار به حد و نسب صحیح است، ولی عوض خلع به ایشان داده نمی‌شود. (محقق اردبیلی، پیشین، ج ۹، ص ۲۸) لزوم رشد در معاملات و تصرفات مالی برای جلوگیری از تضییع مال است (حلی، ۱۴۱۷، ص ۲۵۲) که از آن نهی

در عقد وکالت دو طرف وجود دارد. یکی موکل که در فرض ما کامل‌الاهلیه می‌باشد و دیگری سفیهی که سَمَت وکیل بودن را داراست. در اینجا قصد سفیه و اجازه ولی یا قیم به ذهن تداعی می‌شود. یعنی در وکالت با جمع شدن قصد موکل و وکیل سفیه، قصد کامل می‌شود و مشکلی پیش نخواهد آمد؛ زیرا سفیه دارای اهلیت استیفاء است و قصد انشای وی کامل است. او دارای اراده است و تنها نقصی که در وی باعث حجر می‌شود، ضعف در بعضی از ملکات نفسانی است که موجب نقصان در عقل عملی او می‌گردد. بنابراین او را در تصرفات مربوط به اموال و حقوق مالی خود ممنوع کرده‌ایم تا در حفظ آنها یاری‌اش نموده و از اتلاف و تبذیر جلوگیری شود. پس سفیه اهلیت تصرف را از دست نداده است و می‌تواند از طرف دیگری وکیل در بیع، هبه و امثال آن شود. سفیه از تصرفات مالی خود ممنوع است، نه در تصرف در اموال دیگران، آن‌هم با اجازه صاحب مال که در اینجا به وی وکالت داده است، ولی با توجه به ماده ۶۸۲ قانون مدنی که اهلیت را برای موکل و وکیل یکسان دانسته است،



تفسیر اشد به معنای بلوغ و رشد فکری و عقلی صحیح‌تر به نظر می‌رسد و آنچه در مورد تعیین سن خاص برای رشد اشد آمده، از باب تطبیق بر مصداق است. معنای اشد یک مفهوم نسبی است که حسب زمان و مکان و شرایط خاص هر فرد متفاوت است.

نفع و ضرر در آن وجود دارد. (مدنی، ۱۳۸۵، ج ۷، ص ۲۸۶) اهلیت نیز به دو قسم نسبی و مطلق تقسیم می‌شود، یعنی ممکن است عدم اهلیت قانونی کلی باشد. لذا شخص به طور کلی از انجام کلیه معاملات و تصرفات در اموال و حقوق مالی خود محروم می‌شود. به عنوان مثال مجنون دائمی از انجام کلیه حقوق و تصرفات مالی محروم است و اجازه یا تنفیذ ولی قهری یا قیم نیز نمی‌تواند حکم بطلان را از اعمال ایشان بردارد؛ زیرا شخصاً از اجرای حقوق خود محروم است و ولی قهری یا قیم می‌تواند از طرف ایشان نسبت به انجام معاملات و تصرفات مالی اقدام نماید. در حالی که برخی اشخاص کلاً دارای اهلیت قانونی هستند و تنها در برخی موارد خاص از اعمال اهلیت خود محروم

شده است. از نظر صاحب جواهر، دلیل این که سفیه فقط از معاملات و تصرفات مالی محجور شده است، اجماع فقها می‌باشد، اگر چه دلایلی از کتاب و سنت را نیز مؤید و پشتیبان اجماع در تأیید حکم فوق می‌داند. دلایل موجود در کتاب و سنت در این مورد از اطلاق برخوردار است و فرقی در خصوص مورد تصرفات ندارد. اعم از این که تصرف در مال، عین یا حقی باشد که در ذمه کسی قرار گرفته است و در تمامی این موارد، سفیه از تصرف ممنوع است. ضمناً دلایل کتاب و سنت در محجور بودن سفیه، فرقی بین زن و مرد قائل نشده و حکم حجر را برای هر دوی آنها در صورت تحقق شرایط ثابت می‌داند. (نجفی، پیشین، ص ۵۶)

علت این که حجر سفیه محدود به امور مالی است و به امور غیر مالی مانند طلاق تسری نمی‌یابد، آن است که سفیه بر خلاف صغیر و مجنون می‌تواند قصد انشا کند. اعمال حقوقی غیر رشید فقط در امور مالی نافذ نیست و باید ولی یا قیم، آنها را تنفیذ کند و غیر نافذ بودن اعمال سفیه مربوط به آن دسته از معاملاتی است که احتمال

می‌شوند. مانند اشخاص رشید که حق دارند انحاء تصرفات مالی و معاملات را به انجام برسانند، ولی شخص سفیه به طور نسبی از انجام برخی از معاملات و تصرفات در اموال و حقوق مالی خود محروم است

نتیجه

در قانون مدنی و سایر قوانین، تعریف دقیقی از سن رشد نشده است. معیار رشد در قانون هجده سال تمام بود که با اصلاح آن در ماده ۱۲۱۰ قانون مدنی، با سن بلوغ یکسان در نظر گرفته شده. با توجه به اصلاح ماده ۱۲۱۰ قانون مدنی، الحاق تبصره یک به آن و جایگزینی سن بلوغ به عنوان سن رشد، رسیدن به سن هجده سالگی نمی‌تواند میزان و معیار صحیح و قانونی برای احراز اهلیت اشخاص و به اجرا گذاشتن حقوق مدنی در ادارات دولتی و دفاتر اسناد رسمی و محاکم باشد. با توجه با این مهم، نتایجی که از این نوشتار به دست می‌آید، به قرار ذیل است:

۱- اصطلاح «رشد» در حقوق و فقه که برگرفته از آیات و روایات است، در معنایی اعم از امور مالی و غیر مالی به کار رفته

است؛

۲- رشد یک مفهوم نسبی است؛ اصطلاح «أشد» که مربوط به رشد است، به گونه‌های متفاوت تفسیر شده است. تفسیر اشد به معنای بلوغ و رشد فکری و عقلی صحیح‌تر به نظر می‌رسد و آنچه در مورد تعیین سن خاص برای رشد اشد آمده، از باب تطبیق بر مصداق است. معنای اشد که مترادف با رشد است، یک مفهوم نسبی است که حسب زمان و مکان و شرایط خاص هر فرد متفاوت است. بهترین شاهد بر نسبیت معنای اشد، این است که در تمام مواردی که این واژه در قرآن به کار رفته است، به ضمیر متناسب با خود اضافه شده است. اگر این واژه دارای مفهومی مطلق بود و سن معینی مورد نظر بود، باید «حتی یبلغ الاشد» تعبیر می‌شد و به ضمیر متناسب با خود اضافه نمی‌گردید؛

۳- اختلاف روایات درباره تعیین سن رشد و اشد، قرینه‌ای بر نسبیت می‌باشد. ممکن است در این باره روایات گوناگونی در نقاط جغرافیایی مختلف توسط ائمه صادر شده باشد، یا سؤال کنندگان از نقاط جغرافیایی متفاوتی بوده‌اند؛



اعمال و احوال غیر مالی سفیه. (ماده ۱۲۱۲ قانون مدنی)

۸ - سفیه می‌تواند وکیل غیر شود؛ زیرا دارای قصد انشاء به عنوان رکن اصلی هر عقد است، همچنین قصد سفیه جزئی از علت تامه بوده و در آن مؤثر است. به همین جهت شارع و قانون‌گذار نیز او را معدوم‌الاهلیه نمی‌داند و تصرفات او را باطل و بی‌اثر ندانسته است، بلکه او را در امور مالی محدود کرده، تصرفاتش را غیرنافذ خوانده است و اجازه ولی یا قیم را به او منضم کرده و مکمل قصد ناقص سفیه به شمار آورده است.

فهرست منابع

۱. اردبیلی، احمد بن محمد (محقق اردبیلی)، مجمع الفائدة و البرهان فی شرح ارشاد الذهان، محقق: مجتبی عراقی، اشتهاردی و یزدی، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۰۳هـ ق
۲. حلبی، حمزه بن علی بن زهره، غنیه النزوع الی علمی الاصول و الفروع، محقق: ابراهیم بهادری، قم، انتشارات مؤسسه امام صادق، چاپ اول، ۱۴۱۷هـ ق

۴ - رشد، یک مفهوم عام است و علاوه بر امور مالی و مدنی، شامل امور غیر مالی نیز می‌شود و حصر معنای رشد در امور مالی درست نمی‌باشد؛

۵- بین بلوغ و رشد تفاوت است؛ بلوغ تکامل و نمو جسمانی و مجموعه عواملی است که در این تکامل تاثیر دارند، ولی رشد، توان مالی و عقل عملی است؛ به گونه‌ای که شخص دارای ملکات نفسانی لازم در راستای تشخیص صلاح و خیر اموال و دارایی خود باشد و تصرفات در اموال و دارایی خود را با رعایت مصلحت و موافق مقتضای عقل و شرع انجام دهد؛

۶- از راه‌های احراز رشد؛ اختیار متناسب با اعمال و تصرفات سفیه و همچنین شهادت دادن بر رشد شخص سفیه می‌باشد؛

۷ - برخی از این معاملات و تصرفات سفیه غیر نافذ است. مانند: معاملات سفیه طبق ماده ۱۲۱۴ قانون مدنی. برخی دیگر نافذ و معتبر است، مانند معاملات یا تملکات مجانی سفیه. (مواد ۱۲۱۳ و ۱۲۱۴ قانون مدنی) همچنین است اعمال حقوقی و سایر

۳. حلّی، حسن بن یوسف بن المطهر، **تذکره الفقهاء**، (دوجلدی)، انتشارات مکتبه الرضویه، بی تا
۴. ذهنی تهرانی، سید جواد، **مباحث الفقهیه فی شرح روضه البهیة**، جلد دوازدهم، بی تا
۵. جبعی عاملی، زین الدین بن علی، (شهید ثانی) **الروضه البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة**، مصحح: محمد کلانتر، قم، انتشارات داوری، چاپ اول، ۱۴۱۰ هـ ق
۶. همو، **مسالك الافهام الی تنقیح شرایع الاسلام**، انتشارات مؤسسه بنیاد اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۳ هـ ق
۷. جعفر بن الحسن، ابوالقاسم نجم الدین (محقق حلّی)، **شرایع الاسلام**، تهران، انتشارات مؤسسه بعثت، چاپ سوم، ۱۴۱۰ هـ ق
۸. خوانساری، سید احمد، **جامع المدارک فی شرح المختصر النافع**، محقق: علی اکبر غفاری، تهران، انتشارات صدوق، چاپ دوم، ۱۳۵۵
۹. طباطبایی، سید علی، **ریاض المسائل فی بیان الاحکام بالدلائل**، قم، انتشارات مؤسسه آل البیت، ۱۴۰۴ هـ ق
۱۰. طباطبایی حکیم، سید محسن، **نهج الفقهاه**، جلد دوم، دارالتعاریف للمطبوعات، چاپ اول، ۱۴۱۰ هـ ق
۱۱. طوسی، محمد بن الحسن، **المبسوط**، جلد سوم، نشر المکتبه المرتضویه، بی تا
۱۲. کرکی، علی بن الحسین (محقق کرکی)،
- جامع المقاصد فی شرح القواعد**، قم، انتشارات مؤسسه آل البیت، چاپ اول، ۱۴۰۸ هـ ق
۱۳. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب بن محمد، **القاموس المحيط**، بیروت، انتشارات دارالعلم للجمع، چاپ اول، ۱۴۱۲ هـ ق
۱۴. نجفی، محمدحسن، **جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام**، محقق: رضا استادی، انتشارات کتابخانه اسلامی، ۱۴۰۴ هـ ق
۱۵. مدنی، سید جلال الدین، **حقوق مدنی**، جلد هفتم، تهران، نشر پایدار، ۱۳۸۵
۱۶. کاتوزیان، ناصر، **حقوق مدنی (خانواده)**، جلد دوم، انتشارات میزان، چاپ پانزدهم، ۱۳۸۶
۱۷. موسوی خمینی، روح الله، **تحریر الوسیله**، جلد دوم، قم، انتشارات مؤسسه مطبوعات دارالعلم، چاپ دوم، ۱۳۸۴



تحلیلی بر ماهیت حقوقی دیه

فرتاش بهرام چوبین
کارشناس ارشد حقوق کیفری و جرم شناسی

چکیده

ماده ۲۹۴ قانون مجازات اسلامی، دیه را مالی تعریف کرده که به سبب جنایت بر نفس یا عضو، به مجنی‌علیه یا به ولی یا اولیای دم او داده می‌شود. در جنایت عمدی هم چنان‌چه قصاص امکان‌پذیر نباشد یا با رضایت طرفین، به دیه تبدیل می‌شود. عده‌ای دیه را مطلقاً مجازاتی دانسته که در مقابل جرمی که شفص مرتکب شده، اعمال می‌شود. عده‌ای نظر بر این دارند که دیه جنبه مدنی دارد و فسارتی است که مجنی‌علیه از دادگاه کیفری مطالبه می‌کند و به منظور جبران ضرر و زیان وارده است. گروه سومی نیز نظر بینابین دارند که دیه را در جرایم عمد و شبه عمد که مسؤول پرداخت قاتل است، دارای جنبه کیفری دانسته و در جرایم فطای محض، چون عاقله عهده‌دار پرداخت دیه می‌باشد، جنبه حقوقی برای آن قائل‌اند.

قانون‌گذار دیه را در شمار مجازات‌ها ذکر کرده است. دیه یک تأسیس فقهی است که دارای دو وجه است؛ هم مجازات محسوب می‌شود و هم نوعی فسارت مالی است و روشی برای جبران ضرر و زیان جانی در مواردی است که قصاص منتفی است.

کلید واژه‌ها: دادگاه مجری محکم، دیه، جنایات عمد، شبه عمد، فطای محض، مسؤولیت کیفری، جبران ضرر و زیان

درآمد

دریافت مال از مجرم به عنوان جبران خسارت یا مجازات، سابقه‌ای طولانی دارد. بررسی پیشینه دیه در حقوق ایران با توجه به مبانی و نظام حاکم بر این حقوق، مقتضی کنکاش در نظام حقوقی اسلام و تاریخ اسلام و حتی زمان‌های پیش از آن است.

دیه از احکام امضایی اسلام است. قرآن کریم در آیه ۹۲ از سوره نساء به تشریح حکم دیه پرداخته و می‌فرماید: «و ما کان لمؤمن ان یقتل مؤمناً الا خطأً و من قتل مؤمناً خطأً فتحریر رقبه مؤمنه و دیه مسلمة الی اهله ان یصدقوا...» هیچ مومنی نمی‌تواند مومن دیگری را به قتل برساند، مگر به خطا، در صورتی که به خطا هم مومنی را کشت، باید به کفاره این خطا بنده مومنی را آزاد کند و خون بهای مقتول را به صاحب خون بپردازد، مگر آن که ورثه دیه را به قاتل ببخشند.

تا قبل از تصویب و اجرای قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۶۱، عنوان دیه در قانون جزای ایران وجود نداشت. طبق قانون مجازات عمومی، جرایم به دو قسم عمدی و غیرعمدی تقسیم شده و مجازات جرایم

غیرعمدی، حبس جنبه‌ای بود.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی و تصریح قانون اساسی به تطابق قوانین با شرع مقدس اسلام، نهاد دیه که از دیرباز در فقه جایگاهی داشت، به قوانین عرفی وارد شد و باب مهمی را در قانون مجازات اسلامی به خود اختصاص داد. از مسائلی که اخیراً در حقوق ایران و حقوق کشورهای اسلامی مطرح گردیده، ماهیت حقوقی دیه است.

در این مقاله ماهیت حقوقی دیه و این که آیا دیه از مصادیق مسؤولیت کیفری بوده و در حیطة مجازات‌ها قرار دارد، یا این که باید آن را از عناوین مسؤولیت مدنی دانست، مورد بحث قرار می‌گیرد.

۱. تعریف دیه

دیه از ریشه «ودی» به معنای راندن و رد کردن است. جمع دیه، دیات است. دیه اسم مصدر است و در اصل «ودی» بوده است که «واو» آن را حذف کرده و در عوض «ه» به آخر آن افزوده‌اند. عبارت: «ودی القتیل و دیا» یعنی دیه و خون‌بهایی کشته را باید داد و دفع نمود. (سروستانی، ستایش و قیاسی، ۱۳۷۶، ص ۴۰)



قانون‌گذار در ماده ۲۹۴ قانون مجازات اسلامی در تعریف دیه مقرر می‌دارد: «دیه مالی است که به سبب جنایت بر نفس یا عضو به مجنی‌علیه یا ولی یا اولیای دم داده می‌شود.» این تعریف جامع است، ولی مانع به نظر نمی‌رسد؛ زیرا به کار بردن واژه «مال» به طور مطلق در ماده، شامل هر مالی می‌شود، در حالی که قانون‌گذار با تبعیت از موازین فقهی در ماده ۲۹۷ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰، دیه را محدود به یکی از امور شش‌گانه در این ماده کرده است. بنابراین در تعریف دیه می‌توان گفت: مالی است، که در قالب یکی از امور شش‌گانه مذکور در قانون به سبب ارتکاب قتل، جرح یا نقص عضو و سایر صدمات بدنی، پرداخت آن بر مرتکب جرم واجب می‌گردد و حسب مورد به مجنی‌علیه یا اولیای دم داده می‌شود.

۲. ماهیت حقوقی دیه در جنایات

غیر عمدی

ابتداً ماهیت حقوقی دیه را در جنایات خطایی محض بررسی می‌کنیم و در پی آن

به مطالعه همین مطلب در جنایات شبه عمد می‌پردازیم.

۱-۲. ماهیت حقوقی دیات در جنایات

خطایی محض

بند «الف» ماده ۲۹۵ قانون مجازات اسلامی مقرر می‌دارد: «قتل یا جرح یا نقص عضو که به طور خطایی محض واقع می‌شود و آن در صورتی است که جانی نه قصد جنایت نسبت به مجنی‌علیه را داشته باشد و نه قصد فعل واقع شده بر او؛ مانند آن که تیری به قصد شکار رها کند و به شخصی برخورد نماید.»

با استناد به ماده ۳۰۶ قانون مجازات اسلامی، از جمله احکام جنایت خطایی محض آن است که هرگاه میزان دیه از مقدار معینی تجاوز کند، عاقله جانی مسؤول است و در غیر این صورت، جانی شخصاً پرداخت دیه را به عهده می‌گیرد، همچون جنایت عمد و شبه عمد نابالغ و دیوانه که به منزله خطایی محض بوده و بر عهده عاقله^(۱) است.

ضمان عاقله در موارد یاد شده، قهری است، یعنی همان‌طور که اموال جانی به

۱. ماده ۳۰۷ قانون مجازات اسلامی: «عاقله عبارت است از بستگان ذکور نسبی پدر و مادر یا پدري به ترتیب طبقات ارث به طوری که همه کسانی که حین الفوت می‌توانند ارث ببرند، به صورت مساوی عهده‌دار پرداخت دیه خواهند بود.»

محض فوت او، نه به موجب قرارداد قبلی، که قهراً و به حکم قانون، به ورثه که عاقله هم بخشی از آن هستند، منتقل می‌شود، در این نوع جنایات هم عاقله جانی به طور قهری، ضامن پرداخت دیه ناشی از جنایت بوده و نیازی به وجود قرارداد قبلی بین طرفین نیست و این تکلیف به حکم قانون و شرع بر ذمه آنان استقرار می‌یابد. (صانعی، ۱۳۷۱، ص ۱۴۰)

در پاسخ به این سوال که آیا پرداخت دیه در جنایات خطایی محض، نوعی مجازات مالی محسوب می‌شود، باید گفت با توجه به دلایل زیر، الزام به پرداخت دیه در این قبیل جنایات، فاقد وصف کیفری است:

۱- مسوول شناختن عاقله در جنایات سنگین خطایی، با مجازات بودن دیه سازگار

اگر جانی پیش از قطعی شدن حکم به پرداخت دیه یا پس از آن فوت کند، در هر حال، مجنی علیه یا وراث او حق دارند علیه ورثه جانی اقامه دعوا نموده و مطالبه دیه کنند.

است و بر فرض که این نوع جنایات را در زمره «جرایم مادی محض» قرار دهیم و «مسؤولیت کیفری مادی» را بپذیریم، و به عبارت دیگر، مجازات را در مقابل صرف عمل نامشروع و بی‌آن‌که با رکن روانی قرین باشد، معقول و همگن بدانیم، باز ممکن نیست دیگران را به جای مجرم مجازات کنیم. آن هم کسانی که کمترین دخالتی در ارتکاب جنایات خطایی، به صورت شرکت یا معاونت ندارند. (میرسعیدی، ۱۳۷۳، ص ۷۸)

۲- در صورت فقدان عاقله یا فقر آنها، دیه از بیت‌المال پرداخت می‌شود. ماده ۳۱۲ قانون مجازات اسلامی در این باره می‌گوید: «هرگاه جانی دارای عاقله نباشد یا عاقله او نتواند دیه را در مدت سه سال بپردازد، دیه از بیت‌المال پرداخت می‌شود.» پرداخت جزای مالی از سوی بیت‌المال، معقول نیست، آنچه از بیت‌المال به عنوان دیه جنایات خطایی محض پرداخت می‌شود، جنبه مجازات مالی ندارد.

۲-۲. ماهیت حقوقی دیات در جنایات شبه

عمد

جنایت شبه عمداً آن است که شخص،



قصد فعلی را که نوعاً سبب جنایت نمی‌شود نسبت به مجنی‌علیه داشته، اما قصد جنایت بر او را نداشته باشد؛ مانند آن که کسی را به قصد تأدیب به نحوی که نوعاً سبب جنایت نمی‌شود، بزند و اتفاقاً موجب جنایی شود. فعل مقصود گاه مشروع است و آن وقتی است که اجازه شرع یا اذن معتبر مجنی‌علیه را همراه داشته باشد و گاه نامشروع که است فاقد اجازه شرع یا اذن معتبر است. مشروع یا نامشروع بودن عمل، در اصل ضمان دیه تأکیدی ندارد. فقهای امامیه در پاره‌ای موارد، جنایاتی را که «خطای محض» محسوب می‌شوند، در حکم شبه عمد تلقی کرده‌اند و «تقصیر» در این موارد را به منزله «قصد فعل» محسوب داشته‌اند. (فخرالمحققین، ۱۳۸۹، ص ۱۱۰)

تبصره ۳ ماده ۲۹۵ قانون مجازات اسلامی نیز بر همین مطلب تأکید دارد: «هرگاه بر اثر بی‌احتیاطی یا بی‌مبالاتی یا عدم مهارت و عدم رعایت مقررات مزبور به امری، قتل یا ضرب یا جرح واقع شود، به نحوی که اگر آن مقررات رعایت می‌شد، حادثه‌ای اتفاق نمی‌افتاد، قتل یا ضرب یا جرح در حکم شبه

عمد خواهد بود.»

احتمال این که دیه در جنایات شبه عمد، مجازات مالی باشد، بیش از احتمال آن در جنایات خطای محض است؛ زیرا اولاً، جانی، شخصاً ضامن است نه عاقله او و ثانیاً، در غالب موارد، فعل منتهی به تلف، نامشروع یا توأم با تقصیر است. این دو ویژگی ماهیت دیه را به مجازات مالی نزدیک می‌کند. (علی‌آبادی، ۱۳۷۲، ص ۵۵)

دلایل زیر احتمال مجازات بودن دیه را ضعیف و بلکه منتفی می‌سازد:

۱- مجازات هنگامی بر مجرم اعمال می‌شود که علاوه بر تحقق رکن مادی، قصد مجرمانه یا خطای کیفری (در جرایم غیر عمدی) در بین باشد. ملاحظه جرایم مستوجب حد، قصاص و تعزیر بر صحت این مدعا گواهی می‌دهد. از آن سو، موارد چندی در جنایات شبه عمد وجود دارد که مرتکب نه تنها قصد ایراد جنایت ندارد، بلکه حفظ جوانب احتیاط را هم کرده و به حدود مقرر و مجاز پای‌بند است. با این حال وقتی در این وضعیت فعل او اتفاقاً به تلف و خسارت منتهی می‌شود، ضامن دیه ناشی از آن است.

(میرسعیدی، پیشین، ص ۸۱)

شق دوم بند «ب» ماده ۲۹۵ قانون مجازات اسلامی مقرر می‌دارد: «طبیعی مباشرتاً بیماری را به طور متعارف معالجه می‌کند و اتفاقاً سبب جنایت بر او شود» این امر، وصف کیفری دیه را منتفی و بیش از هر چیز به ضرر و خسارت نزدیک می‌سازد.

۲- طبق ماده ۳۱۳ قانون مجازات اسلامی: «دیه شبه عمد بر جانی است، لکن اگر فرار کند از مال او گرفته می‌شود و اگر مال نداشته باشد، از بستگان نزدیک او با رعایت الاقرب فالاقرب گرفته می‌شود و اگر بستگانی نداشته یا تمکن نداشتند، دیه از بیت‌المال داده می‌شود.» در این ماده مقنن با دو وصف اساسی مجازات‌های کیفری، از جمله مجازات‌های مالی مخالفت می‌کند. اول، شخصی نبودن مسؤولیت دیه؛ زیرا تحت

شرایطی خاص اقارب جانی مسؤول تحمل دیه مجنی‌علیه اند و دیگر لزوم پرداخت دیه از بیت‌المال در موارد خاص. یعنی دیه ناشی از جنایات از خزانه بیت‌المال و صندوقی که محل جمع‌آوری وجوه حاصل از جزای نقدی

است، پرداخت می‌شود.

این دو وصف نشان می‌دهد که دیه شبه عمد همچون دیه خطای محض، مجازات مالی نیست، بلکه منظور از آن، جلوگیری از هدر رفتن خون و جبران ضررهای بدنی است.

۳- هرگاه متهم در اثناى دادرسی فوت کند، کیفر ساقط می‌شود، اما با فوت جانی دیه ساقط نمی‌شود، بلکه به ترتیب از وراثت یا بیت‌المال قابل مطالبه است؛ زیرا به محض وقوع جنایت، دیه به صورت «دین مالی» بر ذمه جانی مستقر می‌شود. بنابراین اگر جانی پیش از قطعی شدن حکم به پرداخت دیه یا پس از آن فوت کند، در هر حال، مجنی‌علیه یا وراثت او حق دارند علیه ورثه جانی اقامه دعوا نموده و مطالبه دیه کنند. (مسکونی، ۱۳۸۲، ص ۵۱)

هیأت عمومی دیوان عالی کشور طی رای وحدت رویه‌ای^(۱) در تفاوت دیه و مجازات می‌گوید: «در صورتی که جانی پیش از شروع تعقیب فوت کند، وراثت مجنی‌علیه حق دارند در دادگاه حقوقی علیه ورثه جانی نسبت به

۱. رای وحدت رویه شماره ۵۶۳ به تاریخ ۱۳۷۰/۳/۲۸ مندرج در مجموعه قوانین سال ۱۳۷۰، ص ۲۶۳



که مرتکب قتل عمد شده است، فرار کند و بر او دسترسی نباشد، پس از مرگ، قصاص تبدیل به دیه می‌شود.»

با توجه به دلایل زیر، این نوع از دیه، مجازات مالی نیست:

۱- دیه بدل در جنایت عمدی، بدل از قصاص نیست، بلکه بدل مجنی‌علیه است و پیداست که شارع مقدس در ازای جنایت وارد شده بر نفس یا عضو مقدر کرده است. اگر دیه مزبور، بدل از قصاص به شمار می‌رفت، می‌بایست وقتی چند نفر به شرکت عمدی، یک نفر را به قتل می‌رسانند و استیفای قصاص هم امکان‌پذیر نیست، چند دیه کامل به تعداد شرکای در قتل به اولیای دم مقتول پرداخت شود؛ زیرا اگر قصاص امکان داشته باشد، اولیای دم به طور مستقل نسبت

مطالبه دیه طرح دعوی کنند.» موجب این رأی، طرح دعوی مطالبه دیه علیه ورثه جانی که پیش از شروع تعقیب فوت کرده، میسر است، حال آن‌که طرح دعوی مطالبه جزای نقدی علیه ورثه مجرمی که حتی پس از قطعی شدن حکم فوت نموده، مسموع نیست.

۳. ماهیت حقوقی دیات در جنایات

عمدی

قتل و جرح عمدی، با اجتماع شرایط لازم، مستوجب قصاص است. قصاص، مجازات اصلی و تعیینی این دسته از جنایات است، اما این رأی، مانع از آن نمی‌شود که در شرایط خاص، قصاص جای خود را به دیه واگذار کند.

دیه بدل از قصاص، دو قسم است: دیه بدلی اختیاری و دیه بدلی قهری.

۱-۳. دیه بدلی قهری

در مواردی به اقتضای اسباب و عوامل خارج از توافق طرفین، دیه بدلی، ثابت و جایگزین قصاص می‌گردد. ماده ۲۶۰ قانون مجازات اسلامی مقرر می‌دارد: «هرگاه کسی

دیه بدلی اختیاری، جایی است که صاحب حق از قصاص صرف‌نظر نموده و با جانی نسبت به اخذ دیه به توافق می‌رسد. دیه بدلی، مجازات مالی محسوب نمی‌شود؛ زیرا سبب وجوب دیه، در عقد صلح میان طرفین است نه نفس جنایت عمدی.

به هریک از شرکاء یک حق قصاص پیدا می‌کنند. لازمه این سخن آن است که با سقوط قصاص و امتناع از اجرای آن، اولیای دم نسبت به هریک از آنها یک حق دیه پیدا نمایند؛ زیرا مفروض آن است که «دیه»، بدل از قصاص است. (عوض احمد ادریس، ۱۹۸۶، ص ۵۷۰)

۲- مطابق تبصره ۲ ماده ۲۹۵ قانون مجازات اسلامی، هرگاه جنایت عمدی با اشتباه در برخی از شرایط قصاص توأم باشد، به منزله «خطای شبیه عمد» تلقی شده و «دیه» آن بدلی است. از آنجا که تنزیل، به لحاظ آثار در کلام حقوقی است که بر منزل‌علیه (در اینجا جنایت شبه عمد) مترتب است، و از آن سو در ماده مرقوم، تنزیل ناظر به حکم خاص نیست، لذا از عموم تنزیل می‌توان استنتاج کرد که کلیه احکام جنایت شبه عمد، در این نوع جنایت عمدی نیز جاری است (همان، ص ۵۷۰).

ماده ۳۱۳ قانون مجازات اسلامی و نظریه مشورتی شماره ۷/۶۴۷۴ به تاریخ ۱۳۷۶/۱۰/۲ اداره حقوقی قوه قضائیه، مبین این موضوع است که دیه عمد بر جانی است،

لیکن اگر فرار کند، از مال او گرفته می‌شود و اگر مال نداشته باشد، از بستگان نزدیک او با رعایت الاقرب فالاقرب گرفته می‌شود و اگر بستگانی نداشته، و یا تمکن نداشته باشند، دیه از بیت‌المال پرداخت می‌شود.

پرداخت دیه از بیت‌المال با مجازات بودن آن سازگار نیست. پس دیه بدلی مورد بحث هم مجازات مالی به شمار نمی‌رود.

۲-۳. دیه بدلی اختیاری

دیه بدلی اختیاری، جایی است که صاحب حق از قصاص صرف‌نظر نموده و با جانی نسبت به اخذ دیه به توافق می‌رسد. بر مبنای توافق میان جانی و صاحب حق، قصاص ساقط و به جای آن دیه پرداخت می‌شود. مفاد این توافق مورد امضای شارع هم قرار گرفته است.

دیه بدلی، مجازات مالی محسوب نمی‌شود؛ زیرا سبب وجوب دیه، در عقد صلح میان طرفین است نه نفس جنایت عمدی. از آن سو، مجازات نمی‌تواند به موجب «عقد صلح» یا هر توافق دیگر مقرر شود و این امر معقول و منطقی نیست. (همان، ص ۵۸۸)

با تأمل در موارد حدود، قصاص و



شارع یا شخص مأذون از سوی اوست، با این وجود در مجازات‌هایی که حق الناس محض، یا مشتمل بر حق الناس‌اند، ارادهٔ یک‌جانبهٔ صاحب حق در شکل عفو، ابراء یا توافق دو جانبهٔ مجرم و صاحب حق در قالب عقد صلح، می‌تواند مجازات‌های یاد شده را اسقاط کند؛ اما ثبات مجازات به موجب عقد صلح و مانند آن معقول نیست.

۴. ماهیت دیه از منظر سیاست جنایی

تقنینی

برخی حقوقدانان معاصر قائل به غلبهٔ جنبهٔ جزایی دیه بوده و آن را با جزای نقدی یکسان دانسته‌اند. در این راستا استدلال مشخصی بیان نگردیده است. یکی از حقوقدانان به هنگام تعریف دیه می‌گوید: «دیه کیفری نقدی است که در هر یک از سه مورد ذیل از مجرم به نفع مجنی‌علیه یا قائم مقام قانونی او گرفته می‌شود:

- ۱- در صورت تراضی مجنی‌علیه یا قائم مقام قانونی او با مجرم، به جای قصاص، دیه داده می‌شود؛

تعزیرات، در می‌یابیم که مجازات، حکم بدون واسطه یا با واسطه از سوی شارع است که برای جرم مقرر شده است. حدود و قصاص، مجازات‌هایی است که شارع مستقیماً آنها را برای جرایم خاص مقرر کرده و تعزیرات، مجازات‌هایی است که اختیار وضع آنها از جانب شارع به حاکم مسلمین واگذار شده تا بنابر مصلحت جامعه، نوع و مقدار آن را نسبت به هر جرم تعیین کند^(۱) و در هیچ یک از موارد مذکور، توافق جانی با مجنی‌علیه یا صاحب حق در قالب عقد صلح و مانند آن، سبب ثبوت و تحقق مجازات شناخته نشده است.

در مقام تشبیه، می‌توان دیه بدلی اختیاری را با ضمان عقدی و مجازات را با ضمان قهری مقایسه کرد؛ از این جهت که اثبات اولی بر مبنای توافق و اثبات دومی، خارج از توافق طرفین و بنابر قانون و شرع صورت می‌پذیرد. (میرسعیدی، پیشین، ص ۹۱).

به رغم این که ارادهٔ یک‌جانبه یا توافق دو جانبهٔ افراد نقشی در تعیین مجازات ندارد، بلکه مجازات صرفاً محصول ارادهٔ حقوقی

۱. ر.ک: ماده ۱۶ قانون مجازات اسلامی

۲- در صورتی که رعایت شباهت مجازات با جرم مقدور نباشد؛

۳- در مواردی که قانون حکم به دیه کند. (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۲، ص ۳۲۲)

اداره حقوقی قوه قضائیه نیز در پاسخ به سوال‌های مختلفی که از جنبه‌های متفاوت در مورد احکام مرتبط با دیه مطرح گردیده، به ماهیت جزایی دیه اشاره نموده و احکام مختلفی را بر همین اساس قابل اثبات دانسته است. که ذیلاً مورد اشاره قرار می‌گیرند:

۱-۴. بازداشت محکومان به پرداخت دیه با توجه به عنوان کیفری، دیه قانوناً در ردیف محکومیت‌های مالی غیرجزایی محسوب نمی‌شود. لذا بازداشت محکوم به پرداخت آن تا زمان پرداخت یا اثبات اعسار وی، مخالف قانون منع بازداشت بدهکاران نیست. بنابراین در صورتی که جانی فرار نکرده و در دسترس باشد و از پرداخت دیه امتناع کند، بازداشت او تا پرداخت دیه یا ثبوت اعسار وی با استفاده از ملاک ماده

۶۹۶^(۱) قانون مجازات اسلامی فاقد اشکال است. (نظریه مشورتی شماره ۹۰۵۶ به تاریخ ۱۳۶۶/۱۲/۴ به نقل از شفیع سروستانی، ۱۳۷۶، ص ۳۳)

۲-۴. هزینه دادرسی

طبق ماده ۱۵^(۱) قانون مجازات اسلامی، دیه در حقوق جزای اسلامی مجازات محسوب می‌شود و در مطالبه دیه، هزینه دادرسی دریافت نمی‌شود، ولی مطالبه خسارت و ضرر و زیان طبق ماده ۳۰۱ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری، مشمول هزینه دادرسی مطابق مقررات مربوط به امور مدنی است و در صورت عدم پرداخت این هزینه به وسیله مدعی، باید دفتر دادگاه به تکلیف قانونی عمل نماید.» (همان، ص ۳۳)

۳-۴. الزام رجوع به مراجع کیفری

دیه از انواع مجازات است و صدور حکم به پرداخت آن در صلاحیت دادگاه کیفری است. شخصی که مطالبه دیه می‌نماید باید

۱. ماده ۶۹۶ قانون مجازات اسلامی: «در کلیه مواردی که محکوم‌علیه علاوه بر محکومیت کیفری به رد عین یا مثل مال یا ادای قیمت یا پرداخت دیه و ضرر و زیان ناشی از جرم محکوم شده باشد و از اجرای حکم امتناع نماید، در صورت تقاضای محکوم‌له، دادگاه با فروش اموال محکوم‌علیه به جز مستثنیات دین حکم را اجرا یا تا استیفاء حقوق محکوم‌له، محکوم‌علیه را بازداشت خواهد نمود.»

۲. ماده ۱۵ قانون مجازات اسلامی: «دیه، مالی است که از طرف شارع برای جنایت تعیین شده است.»



اگر دیه تنها چهره مدنی داشت و ابزار جبران خسارت بود، باید قاتل، مجازات قصاص را تحمل می‌کرد و با دادن دیه نیز ضرر ناشی از کار خود را جبران می‌ساخت، ولی قانون‌گذار دیه را کفه متقابل قصاص ساخته و به شاکی اجازه داده است که یکی از این دو را انتخاب کند،»

که قانون این امکان را نپذیرفته و اختلاط مجازات‌ها را منع کرده است. اگر دیه تنها چهره مدنی داشت و ابزار جبران خسارت بود، باید قاتل، مجازات قصاص را تحمل می‌کرد و با دادن دیه نیز ضرر ناشی از کار خود را جبران می‌ساخت، ولی قانون‌گذار دیه را کفه متقابل قصاص ساخته و به شاکی اجازه داده است که یکی از این دو را انتخاب کند.» (همان، ص ۶۷)

در جمع میان این دو نظر گفته شده است: دیه ماهیتی تلفیقی دارد و تلاش برای الحاق دیه، به یکی از دو ماهیت کیفری و مدنی، در نظامی ضروری است که میان مسؤولیت مدنی و کیفری مرز قاطع وجود داشته باشد. در نظام کیفری که بر پایه قصاص قرار دارد، مسؤولیت مدنی و کیفری آن، مرز قاطع

به مراجع جنایی مراجعه کند، ولی هرکس که ضامن دیه است، الزاماً مجرم نیست؛ زیرا عاقله مسؤول پرداخت دیه جنایت خطایی و جنایات مجنون و طفل غیرممیز است. در صورتی که عنوان مجرم بر او صادق نیست و متهم محسوب نمی‌شود. (عارفی مسکونی، پیشین، ص ۷۴)

در نتیجه اخذ تأمین جزایی فقط از متهم تجویز شده و ضامن دیه اگر مرتکب جرم نشده باشد، نباید با او مانند متهم رفتار شود و اخذ تأمین جزایی از او فاقد مجوز است.

۴-۴. ماهیت تلفیقی دیه

طبق نظری بر رد وصف کیفری دیه، اگر دیه تنها کیفر جرم بود، نمی‌بایست به زیان‌دیده پرداخت شود و او بتواند از دیه بگذرد و مجرم را عفو نماید. امکان اسقاط امتیازی که قانون به شخص می‌دهد، نشانه وجود حق است، حتی که به میراث نیز می‌رسد» (کاتوزیان، ۱۳۸۶، ص ۶۶) در این نظر دیه تنها وسیله جبران خسارت نیست و قانون مجازات آن را در شمار کیفرها آورده است. نتیجه منطقی این نظر، امکان جمع دیه با قصاص و حدود و تعزیرات است، در حالی

ندارد و بیشتر نهادها دو چهره است. هم حقوق عمومی در آن ملحوظ است و جنبه کیفری دارد و هم حقوق خصوصی زیان دیده است. به همین جهت، نباید باعث شگفتی شود که چرا از روابط همسایگان، رانندگی و تقصیر پزشک در قانون مجازات اسلامی سخن گفته شده است یا کیفر قتل را ولی دم انتخاب می‌کند.

دیه نیز ماهیتی تلفیقی دارد، نقد دو نظری که بر وحدت ماهیت دیه منتهی می‌شود، نشان می‌دهد که دیه هم مجازات است تا مانع از ارتکاب قتل و جرح و اتلاف جان و مال دیگران شود و هم جبران ضرر شاکی است. این ایراد که چگونه ممکن است موجودی دو ماهیت جداگانه داشته باشد، نیز وارد نیست؛ زیرا دیه از امور اعتباری است و وحدت و کثرت ماهیت آن، ساخته ذهن و قرارداد اجتماعی است، دیه بر اعتبارهای گوناگون ممکن است چهره کیفری داشته باشد یا مدنی یا هر دو.

اعتقاد به ماهیت تلفیقی دیه و توجه به آثار ناشی از اختلاط دو مسؤولیت کیفری و مدنی، واقعیتی انکارناپذیر است و راه را برای

رسیدن به نتیجه‌ای متعادل باز می‌کند و نیز ماهیت کیفری دیه، احتمال شمول دیه به جبران تمام خسارات ناشی از جرم را ضعیف می‌کند و اجرای عدالت را با مانع قانونی روبه‌رو نمی‌سازد. تکیه بر ماهیت مدنی و چهره حمایتی دیه، مانع از آن است که زیان دیده بتواند هم دیه بگیرد و هم زیان ناشی از جرم را بخواهد. (همان، ص ۶۹)

در این خصوص به چند نظریه از اداره حقوقی قوه قضائیه اشاره می‌شود:

نظریه شماره ۷/۸۳۷ به تاریخ ۱۳۶۵/۵/۲۱:
«چون دیه هم مجازات است و هم دین و حق مالی مجنی‌علیه و اولیای دم، بنابراین مادام که دادگاه صادرکننده حکم دیه، اعسار محکوم‌علیه را نپذیرفته است، از مقررات مربوط به مدیون معسر نمی‌تواند استفاده کند. لذا در موردی که محکوم‌علیه به علت امتناع از پرداخت دیه، به دستور دادگاه زندانی گردیده، قبل از احراز اعسار وی از طرف دادگاه و صدور دستور آزادی از آن مرجع، نمی‌توان او را آزاد کرد.»

این اداره در پاسخ به این سوال که آیا با فوت محکوم‌علیه اجرای حکم باید متوقف



وجوب پرداخت دیه، بیشتر یک الزام مدنی یا کیفری است. با این همه چون در اکثر جنایات شبه عمد، جانی غیر از پرداخت دیه الزام دیگری ندارد، شاید بتوان این غرامت را نوعی مجازات تلقی کرد.

جزای نقدی به خزانه دولت تحویل می‌گردد؛ ثانیاً، دیه به حبس تبدیل نمی‌شود و حبس محکوم علیه هرگز بابت دیه محاسبه نمی‌شود و از مقدار آن نمی‌کاهد.

در صورتی که محکوم به جزای نقدی از پرداختن آن خودداری کند، طبق ماده یک قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۷۷ به ازای مبلغی که با نرخ تورم تغییر می‌یابد، یا یک روز بازداشت می‌شود و مدت بازداشت نسبت به مجموع جزای نقدی از پنج سال تجاوز نمی‌کند؛ ثالثاً، دیه به اجماع فقها، نوعی دین است و با مرگ مدیون ساقط نمی‌شود و به همین دلیل هیأت عمومی دیوان عالی کشور در رأی وحدت رویه قضایی، آن را از مصادیق ضرر و زیان مدعی خصوصی و اخص از آن دانسته است، اما جزای نقدی

شود، طی نظریه شماره ۷/۲۹۹۱ در تاریخ ۱۳۶۵/۵/۲۱ اظهار داشته است: «هرچند دیه مانند جزای نقدی مجازات مالی است، ولی در عین حال یک دین و حق مالی برای اولیای دم و بر ذمه جانی است، لذا با فوت محکوم علیه، دیه باید از اموال متوفی استیفاء گردد.»

در نظریه شماره ۷/۶۴۵۷ به تاریخ ۱۳۶۷/۱۱/۱۸ در پاسخ به این سوال که آیا در صورت فوت محکوم علیه، دیه و جزای نقدی از ورثه قابل اخذ است، یا این که منتفی می‌گردد، اظهار می‌دارد: «جریمه یا جزای نقدی (غیر از دیه) با فوت متهم یا محکوم علیه ساقط می‌شود و این امر از امان نظر درباره بند یک ماده ۶ قانون آیین دادرسی کیفری و ماده یک قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی که تصریح دارد به این که در صورت فوت مباشر و یا بعضی از شرکاء یا معاونین جرم، سهم آنان از کل مبلغ جزای نقدی کسر می‌شود، استفاده می‌گردد.» اما دیه وضعی متفاوت با جرایم و جزای نقدی دارد؛ زیرا اولاً دیه به مجنی علیه یا اولیای دم پرداخت می‌شود، در حالی که

دین نیست، فقط مجازات است و در صورت پرداختن به حبس تبدیل می‌شود.

نتیجه

در مورد ماهیت دیه نظرات مختلفی مطرح شده است. طبق یک نظر دیه «مجازات» است و در این خصوص به ماده ۱۲ قانون مجازات اسلامی استناد شده است. اینان معتقدند قانون‌گذار دیه را مجازات دانسته و هرگونه سخنی برخلاف آن، اجتهاد در مقابل نص صریح قانون‌گذار است.

دیدگاه دیگر این است که دیه «جبران خسارت» است. در این خصوص به ماده ۲۹۴ قانون مجازات اسلامی استناد می‌کنند و معتقدند اگر دیه مجازات بود، نباید به اولیای دم پرداخت می‌شد و مانند جزای نقدی به حساب درآمد عمومی واریز می‌گردید. نکته دیگر این که مجازات با فوت محکوم‌علیه زایل می‌شود، در حالی که با فوت جانی، دیه از اموال وی پرداخت می‌شود. به علاوه مجازات جنبه شخصی

دارد، در حالی که در باب دیه، در مواردی عاقله محکوم به پرداخت دیه می‌شود. مواد ۳۳۰ و ۳۳۱ قانون مجازات اسلامی نیز دیه را جبران خسارت فرض کرده است.

به طور کلی می‌توان گفت قانون‌گذار دیه را در شمار مجازات‌ها آورده است، ولی به نظر می‌رسد وجوب پرداخت دیه، بیشتر یک الزام مدنی یا کیفری است. با این همه چون در اکثر جنایات شبه عمد، جانی غیر از پرداخت دیه الزام دیگری ندارد، شاید بتوان این غرامت را نوعی مجازات تلقی کرد.

از مجموع مطالب گفته شده می‌توان نتیجه گرفت که مسؤولیت مدنی با مسؤولیت پرداخت دیه قابل انطباق نیست. همچنان که نمی‌توان ماهیت حقوقی دیه را با جزای نقدی یکسان دانست، نمی‌توان ضمان دیه را از نظر ماهیت با مسؤولیت مدنی یکی پنداشت، بلکه دیه به عنوان خسارت مقرر شرعی، ماهیت خاص خود را دارد و با هیچ یک از نهادهای حقوقی موجود در جدید قابل انطباق نیست.



فهرست منابع

- علیرضا فیض، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۲
۶. عارفی مسکونی، محمد، ماهیت حقوقی دیه و تحلیل میزان و نوع آن، تهران، انتشارات دانشور، چاپ اول، ۱۳۸۲
۷. فخرالمحققین، ایضاح الفوائد فی شرح القواعد، جلد چهارم، قم، موسسه اسماعیلیان، چاپ اول، ۱۳۸۹ هـ ق
۸. کاتوزیان، ناصر، حقوق مدنی - الزام خارج از قرارداد، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ هشتم، ۱۳۸۶
۹. میرسعیدی، منصور، ماهیت حقوقی دیات، تهران، نشر میزان، چاپ اول، ۱۳۷۳
۱. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، مبسوط در ترمینولوژی حقوق، تهران، انتشارات گنج دانش، چاپ اول، ۱۳۸۲
۲. شفیعی سروسستانی، ابراهیم و ستایش، محمدکاظم و قیاسی، جلال‌الدین، قانون دیات و مقتضیات زمان، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری، ۱۳۷۶
۳. صانعی، پرویز، حقوق جزای عمومی، جلد دوم، تهران، انتشارات گنج دانش، چاپ دوم، ۱۳۷۱
۴. علی‌آبادی، عبدالحسین، حقوق جنایی، جلد چهارم، تهران، انتشارات فردوسی، ۱۳۷۲
۵. ادریس، عوض احمد، دیه، مترجم:



خاطرات رجب‌علی خیاط

عبد صالح خدا «رجب‌علی نکوگویان» مشهور به «جناب شیخ رجب‌علی خیاط» در سال ۱۲۶۲ هجری شمسی، در تهران دیده به جهان گشود. پدرش «مشهدی باقر» یک کارگر ساده بود. هنگامی که رجب‌علی دوازده ساله شد، پدر از دنیا رفت و رجب‌علی را که از خواهر و برادر تنی بی‌بهره بود، تنها گذاشت. از دوران کودکی شیخ بیش از این اطلاعی در دست نیست. اما او خود، از قول مادرش نقل می‌کند که: «موقعی که تو را در شکم داشتم، شبی پدرت که در چلوکبابی کار می‌کرد، کباب درسته به خانه آورد. خواستم بخورم، دیدم که تو به جنب و جوش آمدی و با پا به شکم می‌کوبی. احساس کردم که از این غذا نباید بخورم. دست نگه داشتم و از پدرت پرسیدم که شب‌ها تکه‌های جلوی مشتری را به خانه می‌آوردی؛ چه شد که امشب کباب درسته آورده‌ای؟ پدرت گفت: حقیقت این است که اینها را بدون اجازه آورده‌ام! من هم از آن غذا مصرف نکردم.

کیمیای محبت (محمدعلی رسی شهرس)



امکان مداخله ثالث در دعوی کیفری

علی پورآذر
مستشار دادگاه تجدید نظر استان کرمانشاه

مقدمه

رسیدگی دادگاه در پرونده کیفری و اجرای حکمی که در این فصوص صادر می‌شود در پاره‌ای موارد با حقوق مالی شفص ثالث برفورد می‌کند. بسیاری از دادگاه‌ها در زمان جریان دادرسی کیفری یا پس از پایان آن با توجه به فقدان نص صریح در قانون آیین دادرسی کیفری که مجوز دفالت ثالث در امر کیفری باشد، و نیز بنا به قاعده «لزوم تبعیت دادگاه مقوقی از نتیجه دادرسی کیفری» از استماع شکایت و دعوی ثالث اعم از ورود ثالث و اعتراض ثالث فودداری می‌کنند. این رویه در مواردی نتایج ناعادلانه به بار می‌آورد.

در این نوشتار برای جلوگیری از تممیل آثار مالی و مقوقی حکم کیفری بر ثالثی که دفالتی در روند دادرسی کیفری نداشته، راه مل ارائه می‌شود. با توجه به سکوت قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری نسبت به مدافله ثالث با استناد به برفی اصول و مواد قانونی از جمله اصل پهلیم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، قاعده «لاضرر» و اطلاق ماده ۴۱۸ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، زمینه پذیرش ورود و اعتراض ثالث در امر کیفری فراهم می‌شود. تا زمانی که قانون به صراحت مقی برای ثالث جهت اعتراض به آثار مالی و مقوقی امکام کیفری پیش‌بینی نکرده است، دادگاه‌ها و دیوان عالی کشور باید جای فالی قانون را با رویه قضایی پر کنند.

کلید واژه‌ها: اعتراض ثالث، ورود ثالث، دعوی کیفری، اعتبار امر مقومه، نسبت رای دادگاه

درآمد

مداخله ثالث در دادرسی مدنی، آنگاه که خود را در روند دادرسی ذی‌نفع ببیند، یا مدعی متضرر شدن از نتیجه رسیدگی دادگاه در امر مدنی شود، در مواد ۲۷۰ الی ۲۸۳ و ۵۸۲ به بعد قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۱۸ پیش‌بینی شده بود و اکنون نیز در مواد ۱۳۰ الی ۱۴۰ و مواد ۴۱۷ به بعد قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی تحت عناوین دعای ورود ثالث و اعتراض ثالث پیش‌بینی شده است تا تأکیدی باشد بر اصل نسبی بودن رای دادگاه و وسیله‌ای برای جلوگیری از تماس رأی دادگاه با حقوق اشخاصی که در روند دادرسی و صدور حکم دخالت نداشته‌اند.

در مقررات فعلی به اصل نسبی بودن رای دادگاه تصریح نشده، لیکن پیش‌بینی مقرراتی در قانون آیین دادرسی مدنی به منظور عملی ساختن امکان ورود ثالث در جریان رسیدگی دادگاه و اعتراض ثالث به رای قطعی، نشانگر حاکمیت اصل نسبی بودن آراء دادگاه در امور

مدنی است.

ماده ۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مقرر می‌دارد: «دادگاه‌ها مکلفند در مورد هر دعوا به طور خاص تعیین تکلیف نمایند و نباید به صورت عام و کلی حکم صادر کنند.» این ماده علاوه بر این که وضع قاعده کلی و عام (قانون) در باب شوون زندگی افراد و اشخاص جامعه را از حیطة اختیارات دادگاه‌ها و به طور کلی قوه قضائیه خارج ساخته و تأکیدی بر حاکمیت اصل تفکیک قوا در نظام حکومتی ایران است، موید اصل نسبی بودن رأی دادگاه نیز می‌باشد. بنابراین در دعای مدنی، برای ثالثی که خود را در جریان دعوا ذی‌نفع می‌بیند یا خود را از رای دادگاه متضرر می‌داند، این حق هست که با طرح دعوی «ورود ثالث» نفع خود را با ورود به جریان دعوی اصلی پیگیری کند، یا با طرح دعوی «اعتراض ثالث» حکمی را که با منافع او در تماس است، مورد تعرض قرار دهد. اما در دادرسی‌های کیفری که تابع مقررات آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری است، مقرراتی در باب



به شخص متهم، حکم صادر نماید. در فرض اثبات جرم، کیفر تنها بر شخص مجرم اعمال شده و اشخاص ثالث که در ارتکاب بزه دخالت نداشته‌اند، مشمول حکم دادگاه نمی‌شوند (یا این چنین فرض می‌شود). پس اصل، رسیدگی به ادعای شخص ثالث در طی دادرسی کیفری از حیث بررسی جنبه‌های کیفری فعل مجرمانه و نیز اعمال مجازات بر مجرم، از حیطة این بحث خارج است.

دوم، منظور از «منافع» در این مقاله، منافع مادی و قابل تقویم به پول است. بنابر این لطمه‌های روحی و روانی که ممکن است در روند دادرسی کیفری یا در اثر اجرای حکم دادگاه به شخص ثالث که حسب مورد ممکن است از بستگان متهم یا اشخاص دیگر باشد، از حیطة بحث خارج است.

با در نظر داشتن این چارچوب و به عنوان مدخل بحث، به بررسی دعوی ضرر و زیان ناشی از جرم در شکل و قالبی که رسیدگی می‌شود، خواهیم پرداخت.

امکان ورود ثالث یا اعتراض ثالث پیش‌بینی نشده و پرسش اینجاست که در نبود نصی در قانون مزبور، آیا برای ثالثی که برای خود نفع مالی در روند دادرسی کیفری می‌بیند یا منافع خود را از حکم کیفری صادر شده در خطر می‌بیند، امکان طرح دعوی ورود ثالث یا اعتراض ثالث هست؟ و آیا رأی دادگاه کیفری، مشمول اصل نسبی بودن آراء دادگاه‌ها می‌شود یا خیر و در صورت مثبت بودن پاسخ، کدام قسمت از رأی مشمول این اصل می‌شود؟

قبل از ورود به بحث، به منظور تحدید و تعیین مسائل مورد توجه در این نوشتار بیان نکاتی ضروری است.

اول، یکی از اصول حقوق جزا، اصل شخصی بودن جرم و مجازات است. فارغ از ایرادهایی که به این اصل گرفته شده، می‌توان گفت بر اساس این اصل، دادگاه کیفری در رسیدگی خود موظف است وقوع فعل مجرمانه را در ارتباط با شخص متهم بررسی کند و در هر صورت (احراز یا عدم احراز وقوع بزه)، در رابطه با اتهام منتسب

۱. جبران ضرر و زیان ناشی از جرم

بدون نیاز به دادخواست

دعوی جبران ضرر و زیان مدعی خصوصی، با تقدیم دادخواست به دادگاهی که به دعوی کیفری رسیدگی می‌کند، قابل رسیدگی است. در این خصوص ماده ۱۱ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مقرر می‌دارد: «... مطالبه ضرر و زیان مستلزم رعایت تشریفات آیین دادرسی مدنی می‌باشد.»

هیأت عمومی دیوان عالی کشور نیز در رأی وحدت رویه شماره ۵۸۲ به تاریخ ۱۳۷۱/۱۲/۲، رسیدگی به دعوی ضرر و زیان ناشی از جرم را مستلزم تقدیم دادخواست اعلام کرده است. با این حال قانون‌گذار در

وظیفه دادرسی، پیگیری جنبه عمومی جرم است. از این رو آنچه در خصوص اتهام منتسب به متهم به اثبات می‌رسد، اعم از برائت یا محکومیت، در برابر همه اشخاص قابل استناد است.

مواردی استثنایی، پذیرفته است که دادگاه بتواند بدون تقدیم دادخواست، در خصوص جبران ضرر و زیان ناشی از جرم حکم بدهد. از جمله در ماده ۶۶۷ قانون مجازات اسلامی آمده است: «در کلیه موارد سرقت و ربودن اموال مذکور در این فصل، دادگاه علاوه بر مجازات تعیین شده، سارق یا رباینده را به رد عین و در صورت فقدان عین، به رد مثل یا قیمت مال مسروقه یا ربوده شده محکوم خواهد نمود.»

قسمت اخیر ماده ۶۹۰ قانون مجازات اسلامی دادگاه را موظف نموده که در مورد بزه‌های تصرف عدوانی و ممانعت و مزاحمت از حق، حسب مورد به رفع تصرف عدوانی یا رفع مزاحمت یا ممانعت از حق یا اعاده وضع به حال سابق حکم دهد. همچنین قانون‌گذار در ماده اول قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشا و اختلاس و کلاهبرداری، دادگاه را مکلف کرده که علاوه بر صدور حکم بر مجازات مرتکب کلاهبرداری، حکم بر محکومیت وی به رد مال موضوع کلاهبرداری به مال باخته، نیز صادر نماید.



با توجه به این مقدمه، به بررسی این مسأله در دو مبحث ذیل می‌پردازیم.

۱-۱. دخالت ثالث تا پیش از صدور

رأی قطعی

ورود به بحث را با آوردن مثالی آغاز می‌کنیم؛ در یک تصادف رانندگی منتهی به صدمه بدنی یا فوت، شرکت بیمه پس از ملاحظه اسناد و مدارک تصادف که معمولاً برای تشکیل پرونده خسارت به آن شرکت ارائه می‌شود و شامل گزارش‌های اولیه پلیس و مراجع انتظامی و اظهارات اولیه اشخاص دخیل در تصادف و نظریات کارشناس راهنمایی و رانندگی است، متوجه می‌شود که خودروی دخیل در بروز تصادف، خودرویی نیست که اکنون معرفی شده است. به عبارت دیگر راننده مقصر در تصادف، با جایگزین کردن خودروی دیگری که دارای بیمه‌نامه معتبر است، به جای خودروی فاقد بیمه‌نامه دخیل در تصادف، قصد دارد مسؤولیت جبران خسارت را متوجه شرکت بیمه کند. شکل دیگر قضیه این است که شخص دیگری با معرفی خود به عنوان راننده خودرو، قصد

دارد با صحنه‌سازی و تبانی برای پذیرفتن مسؤولیت حادثه، راننده واقعی را که فاقد گواهی‌نامه رانندگی بوده، از مجازات برهاند و ترتیبی فراهم کند که شرکت بیمه، خسارات و دیه مصدومان سانحه را بپردازد. اکنون پرسش این است که آیا شرکت بیمه می‌تواند با ورود به روند دادرسی کیفری، ضمن آشکار کردن صحنه‌سازی و تقلب، مسؤولیت نهایی جبران خسارت ثالث و دیه مصدوم یا متوفی را از خود رفع کند.

تا پیش از تصویب قانون اصلاح قانون بیمه اجباری مسؤولیت مدنی دارندگان وسایل نقلیه موتوری زمینی در مقابل اشخاص ثالث مصوب ۱۳۸۷، گفته می‌شد چون در قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری، برای ثالث حق ورود در دعوی کیفری پیش‌بینی نشده، لذا این امکان که شرکت بیمه بتواند در دادرسی دخالت کند، فراهم نیست.

علاوه بر فقدان نص قانونی در این زمینه، که دلیل اصلی پاسخ رد به این مسأله بود، جهاتی هم برای تقویت این نظر به شرح

زیر موجود بود:

۱- دادرسی کیفری از چنان دقتی برخوردار است که چنین احتمالی را دفع می‌کند. دادسرا و دادگاه با توجه به اختیارات وسیعی که در بررسی قضیه و کشف حقیقت در روند دادرسی تفتیشی دارند، در رسیدگی به جرم و سنجش دلایل و اوضاع و احوال حاکم بر قضیه، چنان دقت می‌کنند که امکان تقلب و دسیسه را از طرفین پرونده سلب می‌نمایند و بالتبع احتمال اضرار ثالث را نیز ناممکن می‌سازند.

این نظر در جهت پاک کردن صورت مسأله است؛ زیرا در پرونده‌های تصادفات رانندگی، تقلب‌های متنوعی از قبیل تعویض خودرو، تعویض پلاک، تعویض راننده و... دیده می‌شود و حکم بر محکومیت شخصی که دخالتی در حادثه تصادف نداشته، داده و مسئولیت نهایی جبران خسارات و پرداخت دیه و غرامت مصدوم و زیان دیده حادثه را به طور غیرمستقیم متوجه شرکت بیمه نموده است.

تقلب و تبانی اطراف پرونده کیفری،

همواره اساس اضرار ثالث نیست و چه بسا بدون تقلب و تبانی بین طرفین پرونده حکم صادر شود که مورد اعتراض ثالث قرار گیرد. در این خصوص می‌توان به احکام کیفری متعدد ضبط و مصادره اموال وابستگان رژیم سابق به نفع نهادهای انقلابی یاد کرد که بسیاری از این احکام مورد اعتراض ثالث قرار گرفت و نقض شد. خلاصه گزارش پرونده‌های منتهی به رأی وحدت رویه شماره ۵۷۵ به تاریخ ۱۳۷۱/۲/۲۹ هیأت عمومی دیوان عالی کشور مؤید این مطلب است.

۲- دادرسی کیفری در مرحله تحقیقات مقدماتی، تابع آیین دادرسی تفتیشی است (مواد ۷۳ و ۱۲۸ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری) و دخالت اشخاص ثالث در جریان رسیدگی، مغایر با محرمانه بودن تحقیقات است.

در پاسخ به این ایراد نیز می‌توان گفت اولاً، اگر دخالت ثالث در دادرسی کیفری به منظور اثبات چیزی اعم از جرم و غیر آن، علیه طرفین پرونده باشد، چون در قالب



گزارش از توسط ثالث و دخالت وی وقوع جرم را در مرحله تحقیقات مقدماتی ممنوع بدانیم، این ممنوعیت به سایر مراحل دادرسی تسری نمی‌یابد. با این استدلال نمی‌توان مانع دخالت ثالث در مرحله رسیدگی دادگاه شد.

۳- ممکن است ایراد شود که؛ شخصی که از وقوع جرم متضرر شده و در اصطلاح مدعی خصوصی نامیده می‌شود، فقط حق طرح دعوی حقوقی برای جبران ضرر و زیان ناشی از جرم را دارد و باید با معرفی عامل ورود ضرر به خود و با استناد به دلایل و مدارک، خواستار پیگرد متهم و رسیدگی و صدور حکم بر محکومیت او به جبران خسارت می‌شود. در مثال فوق چون شرکت بیمه ضرر بالفعلی از عمل مجرمانه ندیده، حقی برای مداخله در روند دادرسی ندارد.

در پاسخ باید گفت: درخواست جبران ضرر ناشی از جرم، حق زیان‌دیده و قائم مقام اوست. در رابطه با مثال بالا، مداخله شرکت بیمه و اطلاعات آن شرکت به مقام قضایی در مورد صحنه‌سازی صورت گرفته از یک سانحه تصادف به منظور مقابله با تبانی

گزارشی از وقوع این امر که قابل انتساب به گزارش دهنده است، تقدیم مراجع قضایی شده و هدف از تقدیم آن روشن شدن موضوعی است که ممکن است در جریان دادرسی منتهی به حکمی از آن غفلت شود و در آینده محملی برای مطالبه به ناحق از ثالث قرار گیرد، لذا اصولاً مجاز بوده و مراجع قضایی باید در این حد به ثالث اجازه اعلام گزارش را بدهند و آن را مورد بررسی قضایی قرار دهند. در این خصوص ماده ۶۷ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری، به عنوان استثنایی بر حق اعلام گزارش مقرر می‌دارد: «گزارش و نامه‌هایی را که هویت گزارش دهندگان و نویسندگان آنها مشخص نیست، نمی‌توان مبنای شروع به رسیدگی قرارداد...»

به نظر می‌رسد گزارشی که به طور مشخص و قابل انتساب به گزارش دهنده تقدیم مراجع قضایی شده و حاوی اطلاعاتی در خصوص موضوع پرونده است، برای مراجع مذکور تکلیف به توجه و در صورت لزوم رسیدگی، ایجاد می‌کند؛ چنانچه اعلام

یا مواضعه بین مقصر حادثه با زیان دیده یا مصدوم سانحه تصادف یا وراث قربانی تصادف است تا ایشان را از طرح شکایت از مقصر حادثه یا خودروی دخیل در تصادف منصرف کند و بتواند از تعهد بیمه‌گر به جبران خسارات و یا شخص دیگری اعم از مالک خودرویی که دارای بیمه‌نامه معتبر است یا راننده دیگری که دارای گواهی‌نامه و شرایط لازم رانندگی است و حاضر است مسؤولیت کیفری ناشی از سانحه تصادف را قبول کند، بهره‌برداری نماید. این اعلام می‌تواند به عنوان یک شکایت مستقل تحت عناوین مجرمانه‌ای نظیر تبانی برای بردن مال غیر موضوع «قانون مجازات اشخاصی که برای بردن مال غیر تبانی می‌نمایند» مصوب

تا پیش از اصلاح قانون بیمه اجباری، مراجع قضایی دخالت شرکت بیمه در جریان دادرسی کیفری را ممنوع می‌دانستند، ولی در همان حال بیمه‌نامه‌ای که مقصر حادثه رانندگی به دادگاه ارائه می‌کرد را بدون مطلع نمودن بیمه‌گر از آنچه رخ داده، برای صدور قرار آزادی وی کافی و معتبر می‌دانستند.

۱۳۰۷ تلقی شود و تکلیف به رسیدگی ایجاد کند. در چارچوب این قانون، بالقوه بودن ضرر ثالث، از موجبات عدم استماع شکایت نیست، بلکه وقوع تبانی به منظور بردن مال باید توسط ثالث به اثبات برسد. در این صورت، امکان اضرار ثالث از طریق تبانی، از ارکان تحقق جرم و لازمه استماع شکایت است و یعنی کافی است که شاکی وقوع تبانی بین متهمان برای بردن مال را ثابت کند تا دادگاه متهمان را محکوم نماید.

۴- ممکن است گفته شود دادسرا به نمایندگی از جامعه، جرم واقع شده را پیگیری کرده و در همین راستا از لوازم و امکانات قانونی برای اجرای این نمایندگی برخوردار است. بنابراین اقدامات دادسرا به ریاست دادستان، به منزله اقدام جمعی جامعه علیه متهم است و لذا تکلیف از عهده دیگر اعضای جامعه ساقط است. نتیجه این که اقدامات دادسرا و رأی قطعی دادگاه کیفری در برابر همه قابل استناد است و مشمول اصل نسبت آراء، آن گونه که در مورد آراء حقوقی گفته شده است، نمی‌شود. (آشوری، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۳۷)



؛ متین دفتری، بی تا، ج ۲، ص ۳۸۳)

در پاسخ باید گفت؛ وظیفه دادرسی، پیگیری جنبه عمومی جرم است. از این رو آنچه در خصوص اتهام منتسب به متهم به اثبات برسد، اعم از براءت یا محکومیت، در برابر همه قابل استناد است. در این خصوص بند «الف» ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب، وظیفه دادرسی را کشف جرم، تعقیب متهم به جرم، اقامه دعوی از جنبه عمومی و حدود اسلامی و نیز رسیدگی به امور حسبیه وفق ضوابط قانونی است. در ادامه رسیدگی به جرایمی که جنبه خصوصی دارند، موکول به شکایت شاکی خصوصی شده است. دادرسی در جرایمی که جنبه خصوصی دارند، دخالت نمی‌کند، مگر با طرح شکایت از سوی شاکی. از سوی دیگر، دخالت ثالث در جریان رسیدگی، متوجه جنبه عمومی جرم نیست، بلکه تنها از جنبه خصوصی جرم و نتایجی که ممکن است از این رهگذر دامن‌گیر او شود، راغب به دخالت در جریان دادرسی کیفری می‌شود. ثمره این دخالت تا پیش از صدور حکم ممکن است

در جنبه عمومی قضیه و حکم دادگاه نیز تأثیر بگذارد. به طور مثال در پرونده‌ای، اداره منابع طبیعی، علیه شخصی شکایتی مبنی بر تخریب اراضی مرتعی تقدیم دادرسی می‌کند. پس از صدور کیفرخواست و ارسال پرونده به دادگاه، شخص ثالثی با ادعای این که عرصه مزبور ملک زراعی اوست که به متهم اجاره داده است و با ارائه رای قطعی صادر شده از هیات تعیین تکلیف اراضی اختلافی در مورد اعلام زراعی بودن عرصه موضوع پرونده، قصد ورود به پرونده را می‌کند. بدیهی است در صورت پذیرش ورود شخص مزبور به جریان دادرسی کیفری، سرنوشت متهم پرونده نیز تحت تأثیر قرار می‌گیرد.

نکته: به واسطه ماهیت دوگانه دیه در حقوق جزای اسلامی، (آشوری، پیشین، صص ۲۶۵ تا ۲۶۸) اختلاف نظر است. ممکن است گفته شود دیه مجازات و دارای جنبه عمومی است. دخالت ثالث در دعوی که جنبه عمومی دارد، ممنوع است. لیکن با تصویب قانون اصلاح قانون بیمه اجباری مسؤولیت مدنی و با توجه به تبصره ۳ ماده

۱ آن قانون، می‌توان گفت که گرایش مقنن درباره ماهیت دیه از مجازات به غرامت ناشی از صدمه بدنی تغییر یافته و در صورت محکومیت قطعی راننده، اجرای بخشی از حکم که پرداخت دیه و جبران خسارت مالی شاکی است، متوجه شرکت بیمه می‌شود. این در حالی است که تا پیش از اصلاح قانون بیمه اجباری مسؤولیت مدنی دارندگان وسایط نقلیه موتورسیکلتی در برابر شخص ثالث، مراجع قضایی دخالت شرکت بیمه در جریان دادرسی کیفری را ممنوع می‌دانستند، ولی در همان حال بیمه‌نامه‌ای که مقصر حادثه رانندگی به دادگاه ارائه می‌کرد را بدون مطلع نمودن بیمه‌گر از آنچه رخ داده، برای صدور قرار آزادی وی کافی و معتبر می‌دانستند؛ نتیجه‌ای که با عدالت سازگار نبود.

به نظر می‌رسد مجلس شورای اسلامی با در نظر داشتن سوء استفاده‌هایی که از بیمه‌نامه‌های مسؤولیت مدنی دارندگان

وسایط نقلیه موتوری زمینی شده بود، در سال ۱۳۸۷ قانون اصلاح قانون بیمه اجباری مسؤولیت مدنی دارندگان وسایط نقلیه موتوری زمینی در مقابل شخص ثالث را از تصویب گذراند که به موجب ماده ۲۲ آن، محاکم قضایی^(۱) مکلف شدند در جلسات رسیدگی به دعوی مربوط به حوادث رانندگی، حسب مورد، شرکت بیمه ذی‌ربط یا صندوق تامین خسارت‌های بدنی را جهت ارائه نظرات و مستندات خود دعوت نمایند و پس از ختم رسیدگی یک نسخه از رای صادره را به آنها ابلاغ کنند. این مقرر از این جهت که دادگاه‌ها را مکلف به دعوت از شرکت‌های بیمه به منظور ارائه نظرات و مستنداتشان در جریان رسیدگی به پرونده‌های تصادفات رانندگی می‌کند، تحولی در خور توجه و گامی در جهت به رسمیت شناختن مداخله ثالث در پرونده‌های کیفری از حیث جنبه خصوصی بود، ولی بر مبنای این مقرر پرسش‌هایی به

۱. محاکم قضایی، ترکیبی نادرست و حشو زاید است. بهتر بود تدوین کنندگان قانون، از ترکیب مراجع قضایی استفاده می‌کردند تا عمومیت آن در برگزیده کلیه مراجع قضایی که به نحوی به دعوی مرتبط با بیمه مسؤولیت مدنی دارندگان وسایط نقلیه موتوری زمینی رسیدگی می‌کنند، گردد و اگر نظر قانون‌گذار بر اختصاص این تکلیف به دادگاه بود، می‌بایست از ترکیب «کلیه دادگاه‌ها» استفاده می‌کرد.



۷- اگر شرکت بیمه را جزء اصحاب

دعوی بدانیم، آیا دادگاه در ختم رسیدگی و صدور رأی، ملزم است شرکت بیمه را به همراه راننده عامل تصادف و در حد مبلغ بیمه‌نامه به نحو تضامن محکوم کند؟

در پاسخ به پرسش‌های بالا و با در نظر داشتن تحول قانون بیمه مسؤلیت مدنی دارندگان وسایل نقلیه موتوری در جهت مکلف نمودن دادگاه به دعوت از شرکت بیمه برای ارائه مدارک و مستندات خود و لزوم ابلاغ رأی دادگاه به شرکت بیمه، باید بپذیریم که به حکم قانون شرکت بیمه یکی از حاضران در دعوی است و شاید اطلاق عنوان ثالث بر آن چندان درست نباشد. اگر بپذیریم که شرکت بیمه یکی از اصحاب دعوی است، رأی دادگاه باید به شرکت بیمه ابلاغ شود و چنانچه به رأی دادگاه معترض باشد، حق تجدیدنظر خواهی دارد، همچنان که اگر به دادرسی فراخوانده نشود، رسیدگی دادگاه و رأی صادره نسبت به آن شرکت الزام‌آور نیست و بر این اساس می‌تواند به عنوان ثالث (اگر پرونده بدون دعوت شرکت بیمه

این ترتیب مطرح می‌شود:

۱- آیا شرکت بیمه جزء اصحاب دعوی است؟

۲- اثر ابلاغ رأی دادگاه به شرکت بیمه چیست؟

۳- آیا شرکت بیمه مجاز به تجدیدنظر خواهی از رأی دادگاه است؟

۴- اگر دادگاه، شرکت بیمه را به دادرسی فرا نخواند، آیا رأی صادره مبنی بر پرداخت غرامت (اعم از دیه و خسارات مالی) به زیان دیده نسبت به شرکت بیمه معتبر و لازم‌الاجرا است؟

۵- در صورت عدم دعوت شرکت بیمه به رسیدگی، آیا آن شرکت مجاز به اعتراض به رأی دادگاه به عنوان ثالث می‌باشد؟

۶- اگر شرکت بیمه با وصف دعوت به دادرسی کیفری و فراهم شدن امکان ارائه نظرات و مستندات خود به دادگاه، در مرحله اجرای حکم از پرداخت دیه‌ای که به موجب بیمه‌نامه تحت پوشش خود قرار داده، سر باز زند، می‌توان آن شرکت را بدون نیاز به دادرسی و حکم جداگانه ملزم به تادیه کرد؟

در دست رسیدگی باشد) وارد دعوی شود یا پس از صدور رای به آن اعتراض کند.

محکومیت تضامنی شرکت بیمه و راننده خودرو به پرداخت دیه و جبران خسارت در حد مبلغ بیمه‌نامه، از نتایج لزوم حضور شرکت بیمه در روند دادرسی کیفری است. این مسؤولیت تضامنی با دو منشأ متفاوت و به یک سبب واحد است. بنابراین در موردی که شرکت بیمه به دادرسی دعوت شده و اسناد و مدارک و دلایل خود را به دادگاه ارائه کرده است، ملزم به پرداخت دیه و غرامت زیان دیده است.

نتیجه‌ای که از عدم دعوت شرکت بیمه به دادرسی گرفته می‌شود، این است که رای صادره بر محکومیت راننده به پرداخت دیه و جبران ضرر و زیان، برای شرکت بیمه لازم‌الاجرا نیست و در این موارد آنچه به طور معمول اتفاق می‌افتد، این است که بیمه‌گذار (محکوم‌علیه دادنامه کیفری) دعوایی به طرفیت شرکت بیمه به خواسته الزام به ایفای تعهدات ناشی از بیمه‌نامه در دادگاه حقوقی اقامه می‌کند. امکان اقامه

چنین دعوایی که دادگاه حقوقی را مکلف به بررسی ادله طرفین می‌کند، مؤید نسبی بودن اثر رای دادگاه در امر کیفری از جنبه حقوقی و جبران ضرر و زیان نسبت به ثالث است؛ زیرا چنانچه رأی دادگاه کیفری نسبت به ثالث (به طور مثال شرکت بیمه) مؤثر و لازم‌الاجرا باشد، دعوی حقوقی علیه ثالث بیهوده و عبث خواهد بود؛ زیرا تکلیف دعوی از پیش و بنا به رأی صادره در امر کیفری معلوم شده و ثالث چاره‌ای جز گردن نهادن به آن ندارد. در عمل نیز به طور معمول دادگاه‌ها و واحد اجرای احکام به نتایج این نظر پای‌بندند. بنابراین اگر شرکت بیمه از پرداخت دیه و غرامت به مصدوم و زیان‌دیده خودداری کند، اقدام به جلب مدیران بیمه به اجرای احکام نکرده و دارایی و نقدینگی شرکت بیمه نزد بانک‌ها را توقیف و ضبط نمی‌کنند.

در ماده ۵ قانون بیمه اجباری مسؤولیت مدنی می‌خوانیم: «بیمه‌گر ملزم به جبران خسارت‌های وارد شده به اشخاص ثالث تا حد مذکور در بیمه‌نامه خواهد بود...». چنین الزامی به معنی سلب حق اعتراض از شرکت



از جمله وظایف بازپرس و دادستان در قبال اموال کشف شده در جریان رسیدگی به جرایم، این است که به تقاضای ذی‌نفع و با رعایت شرایط مقرر در بندهای آن ماده، اموال و اشیای کشف شده که دلیل یا وسیله جرم بوده است را در صورت اقتضا به ذی‌نفع رد کنند. ذی‌نفع نیز حق دارد با طرح درخواست و ارائه مستندات مالکیت خود، خواستار رد اموال شود. ذی‌نفع در این ماده، اعم از شاکی یا شخص ثالث است.

در ماده ۳۰ قانون مبارزه با مواد مخدر مصوب ۱۳۶۷ مجمع تشخیص مصلحت نظام، تلویحاً به مالک خودرویی که وسیله حمل مواد مخدر بوده، اجازه داده شده تا با اثبات عدم اطلاع از این که خودروی مزبور وسیله حمل مواد مخدر بوده، مانع ضبط آن شود.

در ماده ۱۷ قانون آیین دادرسی کیفری سابق^(۱) در موضوع اناطه، امکان مداخله ثالث در روند دادرسی کیفری پیش‌بینی شده بود. امکان طرح ادعای حقوقی در جریان

بیمه به منظور خودداری از جبران خسارت در صورت دست یافتن به مدارکی که حاکی از وقوع تقلب یا تبانی باشد، نیست. ماده ۶ این قانون، منصرف از اقدامات متقابله و خدعه‌آمیز یا مبتنی بر تبانی به منظور اضرار به شرکت بیمه است.

نتیجه این که دادگاه حقوقی در برخورد با این دعوی مکلف است دلایل شرکت بیمه را بررسی کند و چنان چه از مجموع این دلایل، وقوع تبانی و تقلب بین بیمه‌گذار و زیان‌دیده را احراز کرد، موظف است وقوع آن را اعلام و به اقتضای آن رای صادر کند.

در قوانین آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری و مدنی، نص صریحی که به ثالث اجازه دخالت در روند رسیدگی کیفری را بدهد، وجود ندارد، لیکن از کنکاش در مقررات جزایی می‌توان مواردی از امکان مداخله ثالث در روند رسیدگی کیفری را به منظور حفظ منافع خود دید که در ذیل به مواردی اشاره می‌شود:

طبق ماده ۱۰ قانون مجازات اسلامی،

رسیدگی به دعوی کیفری، از جانب ثالث ذی‌نفع، نشانگر انعطاف قانون آیین دادرسی کیفری سابق در پذیرش اثر نسبی دادرسی کیفری در امور حقوقی است که این ویژگی در قانون آیین دادرسی کیفری فعلی دیده نمی‌شود.

موارد بالا مثال‌هایی از امکان مداخله ثالث در روند رسیدگی کیفری است. این مداخله و اعتراض، بی‌نیاز از تقدیم دادخواست و رعایت تشریفات دادرسی مدنی است.

۱-۲. اعتراض ثالث به رأی محکومیت

کیفری

اکنون بر مبنای مثال قبلی چنین در نظر بگیریم که شاکی موفق به تحصیل حکمی مبنی بر محکومیت مشتکی‌عنه به پرداخت دیه و جبران خسارات شده و محکوم‌علیه (بیمه‌گذار) نیز در مرحله اجرای حکم، مسؤولیت پرداخت دیه و جبران خسارات را به استناد بیمه‌نامه متوجه شرکت بیمه می‌نماید.

شرکت بیمه با ملاحظه مدارک و مستندات و گزارش‌های تنظیمی از صحنه و موقعیت تصادف، متوجه تقلب و صحنه‌سازی می‌شود که اثبات آن رافع تعهد آن شرکت به پرداخت دیه و جبران خسارت است.

در موردی دیگر، شخصی با ادعای مالکیت بر شش دانگ از یک واحد دامداری، از مالک اولیه دامداری که مقیم خارج از کشور است، شاکی شده مبنی بر این که مالک (متهم) پس از فروش شش دانگ دامداری توسط وکیل خود و انتقال مالکیت دامداری در توالی معاملات انجام شده به شاکی، مجدداً مبادرت به فروش سه دانگ از آن توسط خود به غیر نموده و با ارائه مدارک و مستندات موفق به تحصیل حکم غیابی بر محکومیت متهم به تحمل کیفر و رد ملک موضوع شکایت به شاکی شده است. در مرحله اجرای حکم که قسمتی از آن رد مال به شاکی بود، دامداری مذکور از تصرف

۱. هر گاه ثبوت تقصیر متهم منوط به مسائلی که محاکمه و ثبوت آن از خصایص محاکم حقوقی است، مثل حق مالکیت و افلاس، امر جزایی تعقیب نمی‌شود و اگر تعقیب شود، معلق می‌ماند تا حکم قطعی از محکمه حقوقی صادر شود. در مورد این ماده چنانچه یکی از طرفین دعوی یا شخص ذی‌نفع حداکثر در ظرف سه ماه از تاریخ ابلاغ قرار به دادگاه صلاحیت‌دار رجوع نکرده و تصدیق آن را تقدیم مرجع جزایی ننماید، پرونده کیفری بایگانی می‌شود.



و هر ذی‌نفعی قابل استناد است. (آخوندی، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۲۶) با این حال به نظر می‌رسد در آیین دادرسی فعلی ایران، اعتبار حکم کیفری به عنوان یک اماره قانونی مطلق، غیر قابل مناقشه و کلی پذیرفته شده است. چنین رویکردی فاقد مبنای قانونی یا قضایی است. تنها نصی که بر وجود چنین اماره قانونی مطلق به آن استناد شده، ماده ۲۲۷ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی است.^(۱)

این ماده و پیشینه آن در ماده ۳۹ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۱۸ حاکی از اراده قانون‌گذار به ایجاد یک قاعده مطلق و دارای خصیصه نظم عمومی و فراگیر نیست، بلکه گویای این است که اگر در مورد سندی که در دعوی حقوقی مورد استناد قرار گرفته، در سابق و در روند یک دادرسی کیفری، حکمی اعم از اعلام اصالت یا جعلیت آن سند صادر شده باشد، این حکم

شرکتی که در جریان دادرسی کیفری دخالت نداشته، خارج شد. شرکت مزبور به عنوان ثالث به رای کیفری صادره اعتراض می‌کند که اعتراض شرکت بنا به نبود مقرراتی صریح برای تجویز اعتراض ثالث به حکم کیفری رد شد.

حال این پرسش‌ها مطرح است که آیا راهی برای اعتراض ثالث به حکم کیفری که با منافع او در تعارض است، وجود دارد؟ آیا اصل نسبیت آراء دادگاه، در آن قسمت از احکام کیفری که متضمن جبران ضرر و زیان است نیز حاکمیت دارد؟ آیا معترض می‌تواند دلایل خود را در چارچوب یک دعوا طرح و اقامه کند؟

حکم قطعی کیفری در بین طرفین پرونده کیفری اعتبار امر مختوم دارد و چنین حکمی یک اماره قانونی مطلق دارای خصیصه عمومی است و مربوط به نظم عمومی جامعه می‌باشد. در نتیجه برای کلیه مراجع قضایی

۱. «چنانچه مدعی جعلیت سند در دعوی حقوقی شخص معینی را به جعل سند مورد استناد متهم کند، دادگاه به هر دو ادعا یک جا رسیدگی می‌نماید. در صورتی که دعوی حقوقی در جریان رسیدگی باشد، رأی قطعی کیفری نسبت به اصالت یا جعلیت سند برای دادگاه متبع خواهد بود...»

برای دادگاهی که به دعوی حقوقی رسیدگی می‌کند، لازم‌الاتباع است.^(۱) لزوم تبعیت دعوی حقوقی از حکم کیفری، در فرضی است که حکم کیفری در رابطه با اصحاب دعوی حقوقی فعلی صادر شده باشد. از این مقرر قانونی به سختی می‌توان به اعتبار حکم کیفری نسبت به ثالث نظر داد. بنابراین اگر شخصی موفق به تحصیل حکم کیفری مبنی بر محکومیت سردفتر اسناد رسمی به تحمل کیفر به جهت جعل در تنظیم سند رسمی انتقال ملکی شود، این حکم نمی‌تواند اعتباری مطلق نسبت به منتقل‌الیه سند مزبور داشته باشد.

تجربه قانون‌گذاری و قضایی ایران، به ویژه پس از انقلاب اسلامی گویای این است که تضمین حداکثر صحت و انطباق احکام با موازین عدالت، همواره مطلوب

قانون‌گذار بوده و به منظور رسیدن به این هدف، به دفعات راهکارهایی برای تجدیدنظر خواهی‌های مکرر از احکام قطعی دادگاه‌ها پیش‌بینی کرده است.

اگر حکم کیفری قطعیت یافته را یک اماره قانونی بدانیم، بدان معنی نیست که آثار مالی چنین حکمی نسبت به ثالث نیز معتبر و لازم‌الاجرا است. اگر قائل به وجود چنین اماره‌ای شویم، این اماره ناظر به آن قسمت از رأی که در برگیرنده تعریف دادگاه از فعل مجرمانه و کیفر آن است، می‌باشد و آن قسمت از رأی دادگاه که در مورد ضرر و زیان ناشی از جرم و جنبه خصوصی قضیه است، مشمول اصل نسبیت آراء دادگاه‌ها قرار می‌گیرد. (مهاجری، ۱۳۸۷، ج ۴، صص ۷۴ و ۷۵) اگر بپذیریم که دادگاه بتواند به ادعای ثالث رسیدگی کند، این رسیدگی متوجه جنبه

۱. سؤال: آیا با صدور قرار منع تعقیب متهم نسبت به اتهام جعل، دادگاه حقوقی می‌تواند باز هم به دعوی جعل همان سند رسیدگی نماید، یا با توجه به مادتين ۳۹۰ و ۱۹۸ قانون آیین دادرسی مدنی باید از رسیدگی امتناع کند؟ نظریه شماره ۷/۱۵۹۶ به تاریخ ۱۳۷۲/۵/۳۱ اداره حقوقی قوه قضائیه: اگر رأی دیوان عالی کشور در تایید قرار منع تعقیب به علت عدم کفایت دلیل بر توجه اتهام به متهم باشد، مورد مشمول ماده ۳۹۰ قانون آیین دادرسی مدنی و بند ۴ ماده ۱۹۸ نخواهد بود؛ زیرا در این صورت مرجع جزایی رأی به اصالت سند نداده است، بلکه بر ارتکاب جرم توسط متهم، رأی به منع تعقیب او داده است. در نتیجه محکمه حقوقی می‌تواند و باید به دعوی جعل رسیدگی نماید، اما اگر رأی مرجع جزایی مشعر بر اصالت سند و عدم وقوع جعل باشد، مورد مشمول ماده ۳۹۰ قانون آیین دادرسی مدنی است و دادگاه حقوقی باید از آن متابعت کند و در هر حال دادگاه حقوقی باید رسیدگی کند تا معلوم شود که مورد مشمول کدام یک از دو شق است.



(طبق رأی دادگاه تجدیدنظر) بر خلاف احکام کیفری صادره در خصوص جرایم عمومی محل نظم همگانی و حقوق جامعه که واجد اثر مطلق می‌باشند، حکم دادگاه در خصوص محکومیت به پرداخت دیه، واجد اثری نسبی است. از این روست که گفته شده «اقرار العقلا علی انفسهم جایز».

خواهان دعوایی به خواسته الزام خواننده به اجرای مفاد قرارداد بیمه و پرداخت یکصد و شصت میلیون ریال در حق ورثه مرحوم به عنوان دیه قتل ناشی از سانحه تصادف رانندگی بین یک دستگاه کامیون خاور و یک دستگاه پیکان، به طرفیت شرکت بیمه آسیا اقامه نمود و ضمن استناد به دادنامه قطعی یافته شماره ۱۵۳۲ به تاریخ ۱۳۸۲/۱۰/۱۰ صادره از شعبه سی و پنجم دادگاه عمومی کرمانشاه در پرونده شماره ۱۳۷۲/۸۱ دایر به محکومیت خواهان به پرداخت یک فقره دیه کامل در حق اولیای دم، محکومیت خواننده را به جانشینی از خود به پرداخت دیه در حق اولیای دم خواستار شد. دادگاه ضمن رد ایرادهای خواننده مبنی بر شمول مرور زمان

کیفری قضیه نبوده و نتیجه آن نیز از اثر انداختن حکم محکومیتی که دادگاه کیفری صادر کرده، نیست.

اکنون می‌خواهیم بدانیم اساساً امکان قانونی برای طرح چنین اعتراضی وجود دارد یا خیر.

در عمل در مورد احکامی که مدلول آن توسط ثالث اجرا می‌شود، مانند پرداخت دیه توسط شرکت بیمه، این شرکت‌ها به‌جای بررسی امکان طرح دعوی اعتراض و یا اقدام عملی در این خصوص، صرفاً از پرداخت دیه و خسارات موضوع حکم کیفری به قائم مقامی از جانب محکوم‌علیه (بیمه‌گذار) به محکوم له، که مطابق قانون مسؤلیت مدنی دارندگان وسایط نقلیه موتوری زمینی، ثالث محسوب می‌شود، خودداری می‌کنند. در نتیجه محکوم‌علیه مبادرت به تقدیم دادخواست به دادگاه حقوقی به منظور الزام شرکت بیمه به ایفای تعهدات موضوع بیمه‌نامه می‌نماید.

در پرونده کلاسه ۵۴۰/۸۴ شعبه دهم دادگاه عمومی حقوقی کرمانشاه که منجر به صدور دادنامه شماره ۱۳۸۵/۱/۳۱-۱۰۰ شد،

بر دعوی و ذی‌نفع نبودن خواهان، پس از بررسی ادله شرکت بیمه به منظور اثبات تقلب و تبانی در جایگزینی شخص خواهان به جای مقصر سانحه تصادف، به قصد سودجویی از شرکت بیمه، در ماهیت دعوی چنین رای داد: «...در ماهیت قضیه، خوانده (شرکت بیمه آسیا) مدعی شد که راننده خودرووی پیکان، خود مرحوم بوده است و بر اثبات این ادعا به گزارش اولیه فرماندهی پاسگاه انتظامی و گزارش افسر کارشناس تصادفات استناد نمود، لیکن بعداً خواهان این دعوی، خود را به عنوان راننده مقصر معرفی و دادگاه رسیدگی کننده به قضیه یعنی شعبه سی و پنجم دادگاه عمومی کرمانشاه نیز بدون توجه به گزارش‌های مزبور و بنا به اقرار خواهان دعوی، حکم بر محکومیت وی به پرداخت دیه صادر کرد است. در این رابطه دادگاه پرونده کلاسه ۲۲۴۳/۱۳۸۲ شعبه سوم اجرای احکام کیفری کرمانشاه را مطالبه نمود و گزارشی از محتویات آن را در صورت جلسه مورخ ۱۳۸۴/۱۰/۱۵ منعکس نمود که به طور خلاصه مؤید ادعای خوانده در رابطه

با هدایت خودرووی پیکان توسط متوفی می‌باشد. به ویژه این که خواهان این دعوی در موقع بروز سانحه تصادف در محل حادثه حضور نداشته و دو روز بعد با عنوان کردن این که به قصد رساندن مصدوم به بیمارستان، صحنه تصادف را ترک کرده است، خود را به عنوان راننده پیکان به مرجع انتظامی معرفی می‌کند. با توجه به مراتب فوق و با عنایت به این که در رابطه با مقصر حادثه تصادف، حکم شماره ۱۵۳۲ به تاریخ ۱۳۸۲/۱۰/۳ صادره از شعبه سی و پنجم دادگاه عمومی کرمانشاه صادر شده و از طرفی گزارش‌های اولیه موجود در پرونده کیفری، حکایت از دخالت خواهان این دعوی به عنوان راننده پیکان نمی‌کند، بلکه به کیفیت اقناع کننده‌ای می‌رساند که دیگری یعنی مرحوم، رانندگی پیکان را عهده‌دار بوده و اساساً خواهان این دعوی جزء سرنشینان خودرووی پیکان نبوده است؛ چرا که اگر مشارالیه جزء سرنشینان خودرووی پیکان بود یا حتی به ادعای خودش رانندگی پیکان را عهده‌دار بود، دادگاه دلیلی نمی‌بیند که نامبرده صحنه تصادف را به قصد



مشتکی عنه به پرداخت دیه صادر می‌شود را همانند احکام مدنی، نسبی و در رابطه بین اصحاب همان دعوی می‌داند. به عبارت دیگر، بر خلاف احکام کیفری صادره در خصوص جرایم عمومی منحل نظم همگانی و حقوق جامعه که واجد اثر مطلق می‌باشند، حکم دادگاه در خصوص محکومیت به پرداخت دیه، واجد اثری نسبی است. از این روست که گفته شده «اقرار العقلا علی انفسهم جایز». بنابر این دادگاه با توجه به قراین و اماراتی که عدم دخالت خواهان در راندن خودروی پیکان فوق را مدلل می‌کند، اقرار مشارالیه که مبنای صدور حکم شماره ۱۵۳۲ به تاریخ ۱۳۸۲/۱۰/۳ از شعبه سی و پنجم بر محکومیت وی به پرداخت دیه است را محملی برای مطالبه از خواننده این دعوی نمی‌داند و مستنداً به مواد ۱۳۲۴، ۱۳۲۱، ۱۲۷۸ و ۱۲۷۵ قانون مدنی، حکم به بی‌حقی خواهان صادر و اعلام می‌نماید.»

همان‌گونه که ملاحظه شد، دادگاه رسیدگی کننده به دعوی، با پذیرش دفاع خواننده مبنی بر عدم دخالت خواهان به

رساندن مصدوم به بیمارستان ترک کند، بلکه معمول است که در این قبیل حوادث، اشخاصی که از صحنه تصادف جان سالم به در می‌برند، از خودروهای عبوری استمداد می‌طلبند. از سوی دیگر خواهان دلیل و مدرکی که نشان دهد مالک خودروی پیکان بوده و به واسطه مالکیتش رانندگی آن را بر عهده داشته، به دادگاه ارائه نکرده است. بنا به مراتب، بر دادگاه محرز است که مشارالیه رانندگی خودروی پیکان را عهده‌دار نبوده است، اما در باب حکم کیفری صادره علیه وی بر پرداخت دیه مرحوم در حق وراثت، نظر به این که مدلول حکم مزبور همان‌گونه که گفته شد محکومیت خواهان به پرداخت دیه است و با توجه به این که دیه طبق تعریف ماده ۲۴۹ قانون مجازات اسلامی؛ مالی است که به سبب جنایت بر نفس یا عضو به مجنی‌علیه یا اولیای دم او داده می‌شود و در نفس الامر حقی مالی و واجد حیثیتی خصوصی و در زمره حق الناس است و لذا در دعوی مطالبه آن، اقرار مدعی علیه موضوعیت دارد، لذا دادگاه اثر حکمی که بر محکومیت

عنوان راننده مقصر در سانحه تصادف منجر به فوت و با اعتقاد به نسبیت رای دادگاه کیفری در خصوص محکومیت به پرداخت دیه، حکم به بی حقی خواهان در قبال شرکت بیمه صادر نمود. این رای به موجب دادنامه شماره ۱۸۱ به تاریخ ۱۳۸۷/۶/۲۳ صادره از شعبه اول دادگاه تجدید نظر استان کرمانشاه نقض شد. رای مزبور به این شرح است: «صرف نظر از استدلال دادگاه بدوی نظر به این که محتویات پرونده کیفری که خلاصه آن در پرونده ثبت و ضبط گردیده، حکایت از این دارد که تجدیدنظر خواه، راننده خودرو پیکان پژویی شماره... بوده و مقصر حادثه طبق گزارش افسر راهنمایی و رانندگی، خودروی مذکور بوده که منجر

در فرضی که ثالث تنها از جنبه جبران ضرر و زیان ناشی از جرم قصد ورود به جریان دعوی را دارد، رسیدگی دادگاه به دعوی ثالث، ناظر به جنبه حقوقی و مالی قضیه است و حکم دادگاه تأثیری در جنبه کیفری قضیه ندارد.

به قتل غیر عمدی مرحوم گردیده، از طرف دیگر در پرونده کیفری هیچ دلیلی که ثابت کند، بین اولیای دم مرحوم و تجدیدنظرخواه، تبانی برای دریافت دیه صورت گرفته، ملاحظه نمی‌شود، ایضاً مطابق اصل و قاعده تبعیت امر حقوقی از کیفری، دادگاه مکلف به اصدار حکم بر مبنای پرونده کیفری می‌باشد و تا زمانی که دادنامه شماره ۱۵۳۲ به تاریخ ۱۳۸۲/۱۰/۱۰ صادره از شعبه سی و پنجم دادگاه عمومی سابق به قوت خود باقی است، عمل خلاف آن غیر معتبر و غیر لازم‌الاجرا دانستن آن، خلاف اصل و قاعده است...»

در مورد دیگر، شخصی پس از سقوط از بام که منجر به شکستگی استخوان پای وی شد، با تبانی با مالک خودرویی که دارای بیمه‌نامه بود، مبادرت به صحنه‌سازی تصادف برای به دست آوردن نظریه کارشناس تصادفات نمود و پرونده شکایتی مبنی بر بی احتیاطی در رانندگی منجر به ایراد صدمه بدنی تشکیل دادند. دادگاه نیز حسب شکایت شاکی و اقرار مالک خودرو (مشتکی‌عنه) مبنی بر پذیرش بی‌احتیاطی



استناد به قاعده تبعیت امر حقوقی از نتیجه دعوی کیفری، دادنامه تجدیدنظر خواسته را نقض و حکم به محکومیت شرکت بیمه به پرداخت دیه در حق مصدوم داد.

اساس استدلال دادگاه تجدیدنظر در نقض دادنامه‌های مزبور، لزوم تبعیت مطلق دعوی حقوقی از نتیجه دادرسی کیفری است و با این استدلال، تفاوتی نمی‌کند که شرکت بیمه ابتدا با طرح دعوایی، اعتراض خود را اعلام و ابراز کند، یا این که در موضع خوانده، به حکم کیفری استنادی خواهان (محکوم علیه) اعتراض نماید و دلایلی برای اثبات بی‌حقی خواهان و تقلب وی در تحصیل حکم مزبور اقامه کند. اگر حکم کیفری دارای اثر مطلق نسبت به ثالث باشد، نیازی به طرح دعوی حقوقی علیه ثالث برای الزام وی به انجام مدلول نهایی حکم کیفری در زمینه جبران ضرر و زیان نیست. از سوی دیگر چنانچه رسیدگی دادگاه کیفری و حکم صادره از آن دادگاه، ناشی از تبانی بین شاکی و متهم و اشخاص دیگر به منظور اضرار به ثالث یا ایجاد مسؤلیت برای ثالث (به طور

در رانندگی منجر به مصدومیت شاکی، رای به محکومیت مشتکی عنه به پرداخت دیه صادر می‌کند. پس از قطعیت رای، مراتب برای کارسازی و پرداخت دیه به شرکت بیمه اعلام شد. شرکت بیمه نیز خواستار ملاحظه مدارک و اسناد مرتبط با تصادف شد که از جمله این مدارک برگ‌های پذیرش و درمان در بیمارستان می‌باشند. پس از وصول برگ‌های مزبور از مرکز درمانی معلوم شد که اولاً، تاریخ وقوع حادثه منجر به مصدومیت شاکی و بستری او در بیمارستان، سه روز جلوتر از تاریخ تصادف مورد ادعا بوده است و ثانیاً، شاکی در برگ‌های پذیرش بیمارستان، علت مصدومیت را سقوط از بام اعلام کرده است. بر این مبنا شرکت بیمه از پرداخت دیه در حق مصدوم خودداری نمود. در ادامه مالک خودرو (محکوم علیه دادنامه کیفری) دعوایی حقوقی به طرفیت شرکت بیمه به خواسته الزام به پرداخت دیه در حق مصدوم اقامه نمود که دادگاه بدوی با احراز تقلب و صحنه‌سازی صورت گرفته، حکم به بی‌حقی خواهان صادر کرد، ولی دادگاه تجدیدنظر با

مثال شرکت بیمه) به جبران خسارت باشد، ثالث می‌تواند با اتکا به قانون «مجازات اشخاصی که برای بردن مال غیر تیبانی می‌نمایند» مصوب ۱۳۰۷، اشخاص دخیل در تیبانی را تحت پیگرد کیفری قرار دهد. از این قانون و ماده ۲۳۸ قانون مجازات عمومی سابق که به آن ارجاع داده شده، نمی‌توان به یقین بر الغاء آثار حکمی که در اثر این تیبانی به دست آمده و از جمله جبران ضرر و زیان ثالث نظر داد.

این راهکار تنها در صورت اثبات تیبانی بین طرفین پرونده کیفری، برای ثالث راهگشاست و اگر بین طرفین پرونده کیفری، برای بردن مال غیر تیبانی صورت نگرفته باشد، این راهکار ثمربخش نخواهد بود.

از دیدگاه قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ورود ثالث به روند رسیدگی دادگاه کیفری، از حیث آثار حقوقی و تبعات مالی زیان‌باری که ممکن است متوجه ثالث کند، قابل پذیرش است. اصل چهلم قانون اساسی مقرر می‌دارد: «هیچ کس نمی‌تواند اعمال حق خویش را وسیله اضرار به غیر یا تجاوز به منافع عمومی قرار دهد.» مراجعه به

دادگستری و اقامه دعوی، حق آحاد ملت و تمام سکنه ایران است، ولی این حق نمی‌تواند بستر اضرار ناروا به ثالث باشد.

مطابق ماده ۴۱۸ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، شخص ثالث حق دارد به هر حکمی که از دادگاه‌های عمومی و انقلاب و تجدیدنظر صادر شده و به حقوق او خللی وارد کرده، به شرط این‌که در دادرسی منتهی به آن رأی، خود یا نماینده‌اش دخالت نداشته باشند، اعتراض کند. با توجه به اطلاق و کلیت این ماده و بر مبنای صلاحیت عام دادگاه‌های عمومی و انقلاب (ماده ۱ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب)، اگر رسیدگی دادگاه عمومی کیفری یا دادگاه انقلاب، از جنبه مالی و خصوصی با حقوق ثالث برخورد نمود، برای ثالث حق ورود به این دعوی وجود دارد.

در آیین دادرسی کیفری کشور فرانسه و رویه قضایی آن کشور، برای شخص ثالث، امکان مداخله در روند دادرسی کیفری در مواردی که ثالث مسؤولیت مدنی متهم را به عهده گرفته، نظیر شرکت‌های بیمه، یا در موردی که شاگرد یا مستخدم کارگاهی که



حقوقی دادگاه شود، یا در صورت صدور حکم، به آن اعتراض کند. در فرضی که ثالث تنها از جنبه جبران ضرر و زیان ناشی از جرم قصد ورود به جریان دعوی را دارد، رسیدگی دادگاه به دعوی ثالث، ناظر به جنبه حقوقی و مالی قضیه است و حکم دادگاه تأثیری در جنبه کیفری قضیه ندارد.

فهرست منابع

۱. آشوری، محمد، آیین دادرسی کیفری، جلد اول، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸۷
۲. متین دفتری، احمد، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، جلد دوم، تهران، مجمع علمی و فرهنگی مجد، بی تا
۳. کاتوزیان، ناصر، «ماهیت و قلمرو دیه زیان ناشی از جرم»، مجله کانون وکلا، دوره‌ی جدید، شماره‌های ۶ و ۷، ۸۱-۱۳۸۰
۴. آخوندی، محمود، آیین دادرسی کیفری، جلد اول، سازمان چاپ و انتشارات فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۴
۵. مهاجری، علی، مبسوط در آیین دادرسی مدنی، جلد چهارم، تهران، انتشارات فکرسازان، چاپ اول، ۱۳۸۷
۶. گاستون، استفانی و لواسور، ژرژ و بولوک، برنار، آیین دادرسی کیفری، جلد اول، مترجم: حسن دادبان، تهران، انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی، ۱۳۷۷

تحت نظارت کارفرما می‌بایست وظیفه‌ای را انجام دهد و در اثر حوادث واقع در کارگاه دیگری ضرر یا آسیب رسانده، پیش‌بینی شده است. (گاستون، بولوک و لواسور، ۱۳۷۷، ج ۱، صص ۲۷۶ تا ۲۷۹)

۲. رسیدگی به جنبه خصوصی بزه با

رعایت تشریفات آیین دادرسی مدنی

مطابق ماده ۱۱ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری، رسیدگی به دعوی جبران ضرر و زیان ناشی از جرم به تبع امر کیفری، مستلزم تقدیم دادخواست و رعایت تشریفات آیین دادرسی مدنی است. در چنین دعوایی برای ثالث این حق هست که اگر خود را در موضوع دعوی ذی‌نفع مزبور ببیند، بتواند حسب مورد به عنوان ثالث وارد جریان رسیدگی دادگاه شده و ادعای خود را اقامه کند یا پس از صدور حکم به آن اعتراض کند. به طور مثال در پرونده کیفری تخریب خودرو و دعوی جبران ضرر و زیان توأم با آن، ثالثی که خود را مالک تمام یا سهمی از خودرو می‌داند، می‌تواند با تقدیم شکایت یا بدون تقدیم شکایت علیه متهم، به عنوان ثالث وارد روند رسیدگی

اشکبارکین خاک

..... ü
..... ü
..... ü

"Ô èèèè .

"Ô èèè è .

ü

این بزرگ روشن ضمیر دارای تحصیلات حوزوی نبود، اما زهد، تقوا و پاکی و عفتی که سرلوحه زندگی با برکتش قرار داده بود، او را به مقام والایی در معنویت و خلوص رسانید.

در بیست و سه سالگی خود را از دام یک گناه شهوانی رها ساخت و بدین گونه زمام تربیت و پرورش خود را به دست خداوند داد. این گذشت از گناه موجب باز شدن دیده برزخی‌اش شد. خود می‌فرمود: «به خداوند عرضه داشتم: خدایا، من این گناه را برای تو ترک می‌کنم. تو هم مرا برای خودت تربیت کن!»

در سیره معنوی و سیر و سلوک خود، از استاد خاصی بهره نبرد. نه تنها در عقیده، بلکه در همه کارها تکیه‌اش فقط برای اخلاص بود. به پیشه خیاطی امرار معاش می‌کرد و می‌گفت: «هر سوزنی که برای غیر خدا می‌زنم، در دستم فرو می‌رود!» می‌فرمود: «شبی دو فرشته با دو جمله راه فنا را به من آموختند: از پیش خود هیچ مگو و غیر از خدا هیچ نخواه» مرحوم آیت‌الله کوهستانی می‌فرمود: «شیخ رجب‌علی خیاط هرچه داشت از توحید داشت، او مستغرق در توحید بود.»

جناب شیخ معتقد بود کسانی که در سیر و سلوک از طریقه اهل بیت (ع) فاصله دارند، هرچند بر اثر ریاضت از نظر قدرت روحی به مقاماتی دست یابند، درهای معارف حقیقی بر آنان بسته است. یک بار ایشان به شخصی از اهل ریاضت که ادعاها داشت، برخورد. به او فرمود: «حاصل ریاضت‌های تو بالاخره چیست؟» آن شخص خم شد، قطعه سنگی برداشت و آن را به گلابی تبدیل و به شیخ تعارف کرد. شیخ رجب‌علی فرمود: «این کار را برای من کردی، بگو ببینم برای خدا چه داری؟!» مرتاض با شنیدن این سخن به گریه افتاد.

کرامات زیادی از این انسان پاک سیرت نقل شده است. یکی از شاگردان شیخ می‌گوید: «سلاخی نزد جناب شیخ آمد و عرض کرد: «بچه‌ام دارد می‌میرد، چه کنم؟» شیخ که صفت حسیب خداوند را باور داشت، با نگاهی به آن شخص به او گفت: «بچه گاوی را جلوی مادرش سر بریده‌ای و این عوض همان است!» در اواخر عمر که احساس می‌کرد قبل از ظهور معشوق و محبوب خویش حضرت بقیه‌الله الاعظم (عج) از دنیا می‌رود، به دوستان خود می‌گفت: «اگر موفق به درک ظهور حضرت شدید، سلام مرا به ایشان برسانید.»



نقش تحقیقات مقدماتی در استحکام قرارهای نهایی

علی فرخنده

کارشناس ارشد حقوق کیفری و جرم‌شناسی

چکیده

مقوق کیفری ماهوی هر کشور مین اساسی‌ترین ارزش‌ها و هنجارهایی است که نظم جامعه بر آن استوار است. در برابر آن، قوانین شکلی، نمونه رسیدگی به اتهام بزهکاران را تعیین می‌کند و هدف آن، تمقق عدالت کیفری و اجرای صمیم قوانین جزایی است.

تمقیقات مقدماتی، مرمله مساس دادرسی کیفری و سنگ بنای آن است. بروز انحراف در تمقیقات مقدماتی، ممکن است در مراحل بعدی دادرسی را به بیراهه کشاند و مقی از جامعه یا متهم تضییع شود.

در این مقاله برآنیم تا مراحل تمقیقات مقدماتی و ویژگی‌های آن را مشخص نماییم و ویژگی یک قرار تأمین مناسب و ارتباط تمقیقات مقدماتی با صدور چنین قراری را مورد بحث قرار دهیم.

کلیدواژه‌ها: تمقیقات مقدماتی، قرارهای کیفری، دادرسی عادلانه،

قرار مستدل، استقلال قاضی، تمصیل دلیل

درآمد

هدف آیین دادرسی کیفری، تجلی و پدیداری کامل واقعیت قضایی و اصل حمایت مؤثر از حق‌ها، منفعت‌ها و تضمین‌های آنها است. گارو حقوق‌دان فرانسوی می‌گوید: «همه قواعد آیین دادرسی باید درباره هدف واحدی باشند. یعنی یافتن حقیقت از سوی حقوق در حقوق». ماریو پاگانو حقوق‌دان ایتالیایی در قرن هجدهم می‌گوید: «چنانچه به کشوری ناشناخته گام نهید و مشتاق اطلاع از حد و مرز آزادی‌های مدنی در آن کشور باشید، باید به قانون آیین دادرسی کیفری آن مراجعه کنید.» (به نقل از: آشوری، ۱۳۷۸، ص ۵۲)

در یک دادرسی عادلانه، اجرای قوانین آیین دادرسی، نصف عدالت کیفری است و آن نیم دیگر، رعایت عدالت در تناسب جرم و مجازات است؛ زیرا در پرتو اجرای قوانین شکلی است که می‌توان بزهکار و غیر بزهکار را از هم تفکیک کرد و با جلوگیری از اشتباه قضات و مجریان، زمینه اجرای عدالت کیفری را مهیا کرد.

در مرحله تحقیقات مقدماتی، اقدامات

قضات تحقیق و ضابطان دادگستری در موارد خاص، همانند مراحل کشف جرم، تعقیب متهم و دادرسی به معنی اخص، باید متضمن حفظ حقوق و آزادی‌های اساسی متهم، ترمیم خسارت بزه‌دیده و تأمین منافع جامعه و نظم عمومی باشد.

تأمین حقوق فردی و اجتماعی به طور توأمان از پیچیدگی و ظرافت خاصی برخوردار است؛ زیرا ضرورت حفظ نظم عمومی و منافع اجتماعی و ترمیم خسارت بزه‌دیده ایجاب می‌کند که به سرعت آثار و قرائن و دلایل ارتکاب جرم جمع‌آوری و حفظ شود و از فرار یا مخفی شدن متهم جلوگیری گردد از سوی دیگر، این نگرانی وجود دارد که در اثنا انجام اقدامات، دقت و احتیاط، فدای ضرورت تسریع شود. به همین لحاظ در تحولات نظام‌های دادرسی کیفری هم سو با اسناد بین‌المللی، سعی شده ضمن تأمین حقوق جامعه، حقوق دفاعی اشخاص مظنون در این مرحله حفظ و توسعه یابد. به همین جهت گفته شده است: «در فرایند دادرسی کیفری، مرحله بازجویی و تحقیقات، یکی از مراحل حساس است که در اغلب کشورها،



مصوب ۱۳۷۸ تحقیقات مقدماتی مجموعه اقداماتی است که برای کشف جرم و حفظ آثار و ادله وقوع آن و تعقیب متهم از بدو پیگیرد تا تسلیم به مرجع قضایی صورت می‌گیرد. بر این اساس، هدف تحقیقات مقدماتی، کشف واقعیت موضوع است، به عبارت ساده‌تر، قاضی در موضوعات تحت رسیدگی، باید بداند چه اتفاقی افتاده است؛ زیرا عرصه قضاوت، عرصه بدیهیات نیست، بلکه آنچه در یک پرونده قضایی است، طرح مجهولات قضایی است. برای کشف هر مجهول، نیازمند معلومی هستیم و هر پرونده‌ای دارای مجهولات قضایی بی‌شماری است. مثلاً در یک پرونده اختلاس، این که مختلس کیست، از چه طریقی دست به این عمل مجرمانه زده است، چه مدارکی را برای قانونی جلوه دادن عمل مجرمانه خود به کار برده است و... از مجهولات قضایی این پرونده است. قاضی از طریق ابزار تحقیق مقدماتی مانند گواهی گواهان و مطلعین، نظر کارشناسان و اسناد و مدارک جرم، به کشف معلوم می‌رسد و مجهول قضیه برایش آشکار می‌شود.

با توجه به تأکید بر اهمیت تحقیقات

بخش مهم آن به پلیس قضایی و در کشور ما به ضابطان دادگستری سپرده شده است. در واقع سنگ نخستین بنای دادرسی کیفری که انسجام و استحکام آن در گرو رعایت قواعد و اصول مهندسی قضایی است، در این مرحله گذاشته می‌شود.» (اردبیلی، ۱۳۸۴، ص ۲۳)

نگارش رأی یا قرار مستحکم و مستدل، از چنان اهمیتی برخوردار است که در راهکارهای اجرایی حوزه‌های بخشی قانون برنامه سوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۷۹ مورد توجه قرار گرفته است در بخش امور قضایی، یکی از تکالیف قوه قضاییه «اصلاح ساختار ارزشیابی قضات بر پایه کیفیت و کمیت آراء صادره از منظر استحکام، دقت و سرعت» معین گردیده است.

در این مقاله سعی داریم نقش تحقیقات مقدماتی را در صدور قرارهای مستدل مشخص نماییم.

۱. تعریف تحقیقات مقدماتی

بر اساس ماده ۱۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری

مقدماتی، باید این موضوع را که چه تحقیقاتی سبب یک تصمیم قضایی صحیح می‌شود، تبیین نماییم؟ به عبارت دیگر، تحقیقات مقدماتی باید دارای چه ویژگی‌هایی باشد که باعث استحکام تصمیمات قضایی شود؛ زیرا وقتی صحبت از یک قرار مستدل و مستحکم می‌شود باید به لوازم آن هم توجه نمود.

صحبت در این خصوص بسیار است و ذیلاً به برخی از موارد مهم اشاره خواهد شد.

۲. ویژگی‌های تحقیقات مقدماتی

از مهم‌ترین ویژگی‌های تحقیقات مقدماتی به شرح زیر است:

۱-۲. استقلال قاضی در تحقیقات مقدماتی قاضی باید در مرحله تحقیقات مقدماتی، مبتکر، مستقل و آزاد اندیش باشد.

اصل الزامی بودن شرکت وکیل مدافع در کلیه مراحل دادرسی کیفری، در مقررات اکثر قریب به اتفاق کشورهای جهان، به عنوان یکی از اساسی‌ترین تضمین‌های حقوق دفاعی متهم پذیرفته شده است و در برخی جوامع، محاکمه متهم بدون شرکت وکیل مدافع ممکن نیست.

در دادرسی کیفری ایران، استقلال و بی‌طرفی در انجام تحقیقات مقدماتی از چند جهت مخدوش است:

۱- واگذاری انجام تحقیقات مقدماتی برخی از جرم‌ها به دادستان؛

۲- قرار دادن دادیاران تحقیق زیر نظر دادستان به گونه‌ای که در اظهارنظر قضایی تابع دادستان باشند؛

۳- قرار دادن بازپرس در سلسله مراتب دادسرا و استثناء قرار دادن مخالفت قضایی او با دادستان در انجام تحقیقات مقدماتی.

این در حالی است که ماده ۳۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری و ماده ۴۴ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۰ مقرر می‌دارد: «دادرسان و قضات تحقیق باید در نهایت بی‌طرفی تحقیقات را انجام داده و در کشف اوضاع و احوالی که به نفع یا ضرر متهم است، بی‌طرفی کامل را رعایت نمایند.»

عدم استقلال قاضی تحقیق «دادیار» امنیت قضایی را به مخاطره می‌اندازد و نافی مصالح عمومی است. (همان، ص ۷۳) برخورد محکم و قوی با مجرمان و به ویژه متنفذین،



از موازین قانونی و حقوقی و غیرقانونی تعادل برقرار شود.

اصل الزامی بودن شرکت وکیل مدافع در کلیه مراحل دادرسی کیفری، در مقررات اکثر قریب به اتفاق کشورهای جهان، به عنوان یکی از اساسی‌ترین تضمین‌های حقوق دفاعی متهم پذیرفته شده است و در برخی جوامع، محاکمه متهم بدون شرکت وکیل مدافع ممکن نیست. (حبیب‌زاده، ۱۳۸۵، ص ۲۴)

در ماده ۱۲۸ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری پیش‌بینی شده است که «متهم می‌تواند یک نفر وکیل همراه خود داشته باشد. وکیل متهم می‌تواند بدون مداخله در امر تحقیق، پس از خاتمه تحقیقات، مطالبی را که برای کشف حقیقت و دفاع از متهم یا اجرای قوانین لازم بداند، به قاضی اعلام کند».

متأسفانه برخلاف رسم و عرف قضایی، بعضی قضات تحقیق با تفسیر خلاف اصل و عرف، کلمه «می‌تواند» در ابتدای ماده ۱۲۸ را چنین تعبیر می‌کنند که قاضی اختیار دارد به وکیل اجازه حضور در تحقیقات مقدماتی

صاحبان ثروت و قدرت و زور، مستلزم حمایت قانون از مقامات تعقیب و تحقیق است.

استقلال قضات در فرایند دادرسی کیفری، برای متهم این آسودگی را به همراه دارد که یک قاضی بی‌طرف، دلایلی له و علیه او جمع‌آوری می‌کند. دادستان که از آن به عنوان مدعی‌العموم یاد می‌شود، نماینده و حافظ منافع جامعه است و دادیار که تحت تعلیم او دستورات قضایی صادر می‌کند، چه بسا حقوق متهم را تضییع و قراری به نفع جامعه صادر نماید.

۲-۲. حضور وکیل در تحقیقات مقدماتی

یکی از مسائلی که امروزه توجه به آن از اهمیت اساسی برخوردار است و قوانین بین‌المللی نیز بر آن تأکید دارند، حضور وکیل در مراحل دادرسی است. حق داشتن وکیل، از تضمینات اساسی حقوق دفاعی متهم است و فلسفه وجودی این حق در مرحله تحقیقات مقدماتی، از آنجا ناشی می‌شود که متهم، در دفاع از خود در مقابل مقام تحقیق کننده که آشنا به مسائل حقوقی و قوانین است، بتواند از کمک افراد آگاه و متخصص برخوردار باشد تا بین او و مقام تحقیق به لحاظ اطلاع و آگاهی

را بدهد یا ندهد و استثنائات امور محرمانه و جرایم علیه امنیت کشور و موجب فساد بودن در تبصره این ماده را که قاضی طبق آن می‌تواند بدون حضور وکیل تحقیقات را انجام دهد، تبدیل به قاعده و رویه کرده‌اند. استثنای یاد شده بر خلاف اطلاق اصل ۳۵ قانون اساسی است و نباید اجازه تضييع حقوق متهمان داده شود.

تشخیص فساد و محرمانه بودن و این‌که جرم امنیتی است یا خیر، با قاضی تحقیق است، به این ترتیب قاضی به سهولت می‌تواند متهم را به ویژه به بهانه وجود فساد، از داشتن وکیل مدافع محروم کند. این محرومیت در جرایم مهم که اقتضای مجازات‌های سنگین از قبیل اعدام، صلب، رجم، قطع، حبس دائم و نظایر آن را دارند و تحقیقات مقدماتی سرنوشت ساز بوده و پایه و اساس پرونده‌های کیفری است، با هیچ منطقی سازگار نیست.

نقش وکیل در مرحله تحقیقات مقدماتی در حقوق ایران بسیار محدود است، درحالی که حضور وکیل، گامی در جهت تحکیم حق دفاع متهم محسوب می‌شود. به علاوه در

آیین دادرسی کیفری کنونی، به فرض حضور وکیل و ارائه لایحه‌ای در پایان تحقیق، در مواردی که متهم در بازداشت به سر می‌برد، برای بازپرس امکان ادامه تحقیقات و استنطاق از متهم در جلسات آینده، بدون حضور وکیل مدافع، وجود دارد و این امر نقض حق دفاع متهم تلقی می‌شود.

با عنایت به مقررات موجود آیین دادرسی کیفری، مشاوره متهم با وکیل خود در جلسه بازپرسی، در صورتی که این امر از دیدگاه بازپرس یا دادیار تحقیق، دخالت در امر تحقیق تلقی شود، مجاز نیست. در نظام کیفری ایران، الگوی اختیارات بازپرس، نظام حقوقی قرن نوزدهم فرانسه بوده است. از این رو وکیل مدافع به دور از پرونده کیفری باقی می‌ماند و عدم اطلاع وی از محتویات پرونده، امکان دفاع از موکل را سلب می‌کند. ممنوعیت مشاوره متهم با وکیل خود در جلسه تحقیق، به گونه‌ای که در عمل معمول است، با فلسفه حضور وکیل در تحقیقات مقدماتی مغایرت دارد و عدم حضور متهم در جلسات استماع شهادت شهود، معاینه محل و غیره، امکان دفاع مؤثر را از بین می‌برد. قانون‌گذار



در برخی کشورها قانون آیین دادرسی کیفری، سبک تفتیشی را پذیرفته، ولی قاضی حق تحقیق ندارد و کار تحقیقات مقدماتی را پلیس انجام می‌دهد. در حالی که در اغلب کشورها، اولین مرحله دعوی کیفری با اقدام دادسرا آغاز می‌گردد.

کتابی بودن، غیرعلنی بودن، سرّی بودن و غیرترافی بودن است. ویژگی سیستم تفتیشی سبب تضييع حقوق متهم می‌شود از جمله این که غیرترافی بودن، به معنای غیرحضورى بودن آن است. به عبارت دیگر تصمیمات قضایی به متهم ابلاغ نمی‌شود، تصمیمات بدون حضور وی اخذ می‌شود. دلایل بدون حضور او جمع‌آوری می‌شود و مدافعات وی در درجه دوم اهمیت قرار دارد. به همین دلیل، بسیاری از کشورهای اروپایی، با اصلاح در قوانین خود، به سمت ترافی بودن تحقیقات مقدماتی پیش رفته‌اند.

با توجه به تفتیشی بودن تحقیقات در سیستم قضایی که محدودیت‌هایی را برای متهم فراهم می‌آورد، اهمیت تحصیل دلیل و جمع‌آوری دلایل که زمینه اظهارنظر

برای موارد ممانعت دادسرا از حضور وکیل مدافع در جلسات تحقیق از متهم، ضمانت اجرایی‌بیش‌بینی نکرده است.

به هرحال یکی از ویژگی‌های تحقیقات مقدماتی، حضور وکیل در مراحل تحقیق است که باعث ارزش و اعتبار دلایل علیه متهم می‌شود؛ با حضور وکیل در مراحل تحقیقات مقدماتی، بسیاری از شائبه‌ها از بین می‌رود.

۲-۳. تحصیل دلیل در مرحله تحقیقات

مقدماتی

در آیین دادرسی کیفری، تحقیقات مقدماتی تابع دو سیستم تفتیشی و اتهامی است. در سیستم تفتیشی، رسیدگی با اقدام قاضی تحقیق آغاز می‌شود. در برخی کشورها قانون آیین دادرسی کیفری، سبک تفتیشی را پذیرفته، ولی قاضی حق تحقیق ندارد و کار تحقیقات مقدماتی را پلیس انجام می‌دهد. در حالی که در اغلب کشورها، اولین مرحله دعوی کیفری با اقدام دادسرا آغاز می‌گردد.

در قوانین ایران، مرحله تحقیقات مقدماتی تابع سیستم تفتیشی است. ویژگی‌های تحقیقات مقدماتی در این سیستم، شامل

ماهوی قاضی دادسرا را فراهم می‌کند، بیش از پیش آشکار می‌شود. این مرحله به قدری حساس است که پایه‌گذار تصمیمات قضایی در مراحل بعدی و به ویژه رسیدگی در دادگاه است. بنابراین رابطه منطقی بین تحقیقات مقدماتی و قرار نهایی، رابطه مستقیم است؛ یعنی اگر تحصیل دلیل دارای مشروعیت حقوقی و شرعی باشد، قطعاً نتیجه آن صدور یک قرار مستحکم و خدشه‌ناپذیر است و این ارتباط به اندازه‌ای مستقیم است که در صورت برقراری عکس رابطه، قرار صادره سست و شکننده خواهد بود.

حال باید بررسی کنیم که برای برقراری این رابطه مستقیم دلایل باید از چه ویژگی‌هایی برخوردار باشند.

۳. پلیس علمی و ضابطان تخصصی

جرایم از جهتی به دو گونه مشهود و غیرمشهود تقسیم می‌شوند. در جرایم مشهود، ضابطان از اختیار عمل بیشتری برخوردارند و تحقیقات اولیه برعهده آنها می‌باشد. یعنی پیش از این‌که پرونده وارد دادسرا شود بر اساس مواد ۲۴ و ۲۵ قانون

آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸ ضابطان حق نگه‌داری تحت نظر، ابلاغ موضوع اتهام و انجام تحقیقات لازم را دارند. مصادیق جرایم مشهود در ماده ۲۱ قانون فوق ذکر شده که دارای اشکالات عمده است و محل بحث آن در این مقال نیست. از طرفی در ماده ۱۶ قانون مزبور، ضابطان شامل کلیه مأموران انتظامی می‌باشد و این امر با علمی و تخصصی بودن موضوع تحقیقات مقدماتی در تعارض است؛ زیرا تأکید بر روش‌های قانونی و کشف علمی جرایم، زمانی دارای کاربرد است که افرادی که این روش‌ها را به کار می‌برند دارای تخصص و آگاهی کافی نسبت به آنها باشند. در غیر این صورت نقض غرض حاصل می‌شود. اجرای روشی که می‌خواهد ما را به واقعیت رهنمون می‌سازد، اگر در دست افراد فاقد تخصص باشد به این هدف منجر نخواهد شد. روش‌ها باید قانونی، عقلایی و متناسب با واقعیات‌های موجود جامعه باشند و علاوه بر آن باید در دست افراد آگاه که بر روش‌های تحقیق اشراف دارند، قرار گیرد. نتیجه سپردن تحقیق به مأمور تازه‌کار یا فاقد



پایه‌های اساسی تحقیقات مقدماتی است، بر عهده ضابطین است. «کشف جرم عبارت از اقداماتی است که پس از اطلاع از وقوع جرم، برای حفظ آثار و دلایل موجود، دستگیری متهم و جلوگیری از فرار وی و نیز جمع‌آوری اطلاعات مربوطه به بزه ارتكابی انجام می‌شود و انجام آن بر عهده ضابطان دادگستری است.»^(۱)

اما بعد از مشکلات برخاسته از گزارش ضابطان، در قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸ تبصره‌ای به ماده ۱۶ اضافه شد. این تبصره گزارش ضابطان را در صورتی که مورد وثوق قاضی باشد، معتبر می‌داند. همین مشکلات موجب گردید که در بند ۱۰ قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی مصوب ۱۳۸۱ نیز بر اهمیت علمی بودن جمع‌آوری دلایل و انجام تحقیقات مقدماتی توسط افراد متخصص تاکید شود: «تحقیقات و بازجویی‌ها، باید مبتنی بر اصول و شیوه‌های علمی قانونی و

تخصص لازم، فاقد پایه علمی است و سبب سردرگمی قضات می‌شود. به همین دلیل قانون‌گذار در قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۰ ضابطان دادگستری را به جز مقامات دادرسی، تنها شامل کمیسره‌های پلیس و قائم‌مقام آنان و صاحبان مناصب و رؤسا بریگاد ژاندارم دانسته است. این امر به دلیل نگاه علمی قانون‌گذار به موضوع تحقیقات مقدماتی بوده تا سنگ بنای دادرسی توسط معماران متخصص بنا نهاده شود و قاضی را در مسیر دادرسی قاضی با مشکلات روبه‌رو نسازد. بر اساس این نگاه است که حتی پس از پیروزی انقلاب اسلامی، مرحوم دکتر شهید بهشتی تشکیل پلیس قضایی را به عنوان یکی از اولویت‌های دستگاه قضایی به منصفه ظهور رساند، اما متأسفانه در قوانین بعدی این موضوع مهم به بوته فراموشی سپرده شد و پلیس قضایی از ساختار قوه قضاییه حذف گردید.

در حال حاضر بنا به تصریح قانون آیین دادرسی کیفری، کشف جرم که یکی از

۱. ماده ۱۵ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری

آموزشی قبلی و نظارت لازم صورت گیرد و با کسانی که ترتیبات و مقررات را نادیده گرفته و در اجرای وظایف خود به روش‌های خلاف آن متوسل شده‌اند، بر اساس قانون، برخورد جدی صورت گیرد.»

در حال حاضر که پلیس قضایی از نظام دادرسی ایران حذف شده است، بر قضات تحقیق لازم است بسیاری از دستورات قضایی که نیاز به تخصص قضایی دارد و همچنین برخی از تحقیقات که با حقوق و آزادی‌های اساسی متهم در ارتباط می‌باشد را شخصاً بر عهده گرفته، یا تحت نظارت کامل آنها انجام شود؛ زیرا تحقیقات مقدماتی، سنگ بنای دادرسی است و هرگونه اشتباه در آن، منجر به ویرانی بنای دادرسی می‌شود. این امر علاوه بر تضییع حقوق متهم و شاکی،

تحقیقات و بازجویی‌ها، باید مبتنی بر اصول و شیوه‌های علمی قانونی و آموزشی و تحت نظارت لازم صورت گیرد و با کسانی که ترتیبات و مقررات را نادیده گرفته و در اجرای وظایف خود به روش‌های خلاف آن متوسل شده‌اند، بر اساس قانون، برخورد جدی صورت گیرد.

منجر به تصمیم‌گیری‌های نادرست قضایی هم می‌گردد.

۴. دلایل در تحقیقات مقدماتی

تفتیشی بودن سیستم آیین دادرسی کیفری، محدودیت‌هایی را برای متهم فراهم می‌کند. (مثلاً با توجه به سرّی بودن تحقیقات مقدماتی، اصحاب دعوی به‌ویژه متهم و وکیل او به پرونده کیفری دسترسی نداشته و از نحوه تحصیل دلایل و ارزش آن بی‌اطلاع می‌باشند.) لذا لازم است قاضی سعی کند از جنبه منفی این محدودیت‌ها بکاهد. قاضی باید رسیدگی به امر کیفری، مبنای قانونی هر اقدامی را مورد توجه قرار دهد. به خصوص در مواردی که به حقوق اساسی فرد اختلال وارد می‌آورد. این امر اقدامات الزام‌آور و اجباری علیه متهم را شامل می‌شود و تمامی موارد تحصیل دلایل را نیز در بر می‌گیرد.

از اصول حاکم بر تحصیل دلیل که در اکثر نظام‌های حقوقی از آن پیروی شده است، اصل آزادی قاضی کیفری در تحصیل دلیل یا سیستم قانونی بودن دلایل است.



جنبه عملی به خود گرفته و آغاز می‌شود. همچنین قاضی تحقیق را مجاز می‌کند که به اقدامات ضروری، از جمله اصدار قرارهای تامین متوسل شود.

با تفهیم اتهام، مشتکی‌عنه، به متهم تبدیل شده و استفاده از سایر حقوق دفاعی مانند حق سکوت و استفاده از معاضدت وکیل مدافع آغاز می‌شود. قاضی تحقیق موظف می‌شود از آن پس هرگونه پرسشی را فقط در ارتباط با موضوع اتهام مطرح کند. «در حقوق برخی کشورها، طرح پرسش‌های خارج از موضوع اتهام تفهیم شده به متهم، منجر به ابطال تحقیقات مقدماتی می‌شود».

(آشوری، پیشین، ص ۸۷)

در سیستم تفتیشی، با توجه به سری و غیرترافی بودن تحقیقات مقدماتی، این موضوع همیشه بایستی مدنظر باشد که در هنگام بازجویی از متهم، او بایستی دارای اراده آزاد باشد و از هرگونه عملی که به اراده متهم خللی وارد نماید، اجتناب نمود و چنین تحقیقاتی را باطل دانست. مثلاً به رغم این که در مورد وسایل جدید مثل شنود الکتریکی از راه دور یا مراقبت خودکار با دوربین عکاسی

بدین معنا که در امور کیفری، هر نوع دلیلی پذیرفته است، مگر دلایلی که صریحاً در قانون اساسی و یا قوانین عادی از آن منع شده است.

از مواردی که به عنوان دلیل در تحقیقات مقدماتی جمع‌آوری می‌شود، می‌توان به اقرار، گزارش مطلعین، شهود، اظهار نظر پزشک قانونی (آزمایش خون، تحلیل ژنتیکی یاخته‌ها و...)، نظرات کارشناسان (نظرات کارشناسانه در خصوص کارشناسی خط و بررسی جعل، انگشت نگاری در مورد اسناد و مدارک)، ادله و وسایل در صحنه جرم برای مثال یک تار مو، یک قطره خون متعلق به متهم، یک طناب و ... اشاره نمود.

در این قسمت ضمن بررسی مواردی که به عنوان دلیل در تحقیقات مقدماتی مورد بررسی قرار می‌گیرد، تأثیر آن را در استحکام قرارها تبیین می‌کنیم.

پس از احضار یا جلب متهم، تفهیم اتهام دارای اهمیت است. تفهیم اتهام از آن جهت ضروری است که امکان رد اتهام یا اتهامات منتسب را برای متهم فراهم می‌سازد و تضمینات ناظر به حقوق دفاعی

مصوبه قانونی وجود ندارد، اما می‌توان گفت که دلایل به دست آمده با توجه به این که به آزادی و اسرار خصوصی فرد لطمه وارد می‌کند، پذیرفتنی نیست. همچنین اقرار مبتنی بر شکنجه یا هر نوع خشونت فیزیکی، سلب قوه اختیار از طریق روش‌های منع شده، مانند هیپنوتیزم و استفاده از دستگاه دروغ‌سنج مردود است و چنین تحقیقاتی باطل می‌باشد.

با توجه به موضوعات گفته شده، آیا اظهاراتی که از طریق استماع نوارهای ضبط صوت یا مکالمات تلفنی به دست می‌آید، معتبر است و می‌توان به عنوان دلیل در قرار یا آراء از آنها استفاده نمود؟

عده‌ای از اساتید معتقدند که «قضات هنگام قبول نتایج حاصله به این مطلب تصریح نموده‌اند که اگر متهم اظهارات قبلی خود را تایید نمود و قانون آن را مورد ایراد و اعتراض قرار نداده باشد، می‌توان آنها را پذیرفت.

دادگاه انتظامی الجزایر، در مورد استفاده از ضبط صوت اعلام داشته است: گرچه این وسیله کسب دلیل تاکنون وارد عرف نشده

است، ولی در کار قضاوت دارای همان ارزشی است که اطلاعات و گزارش‌های ژاندارمری واجد می‌باشند. ضبط مغناطیسی هنگامی که بر دیگر قراین افزوده می‌شود، قرینه‌ای است که دادگاه می‌تواند اعتقاد باطنی خود را متکی به آن بنماید.» (گلدوزیان، ۱۳۸۳، ص ۲۹۱)

به نظر می‌رسد اگر اراده آزاد برای اقرار به جرم وجود نداشته باشد، نتوان چنین اقراری را پذیرفت و صرف ضبط اظهارات شخص نمی‌تواند ملاک صحت باشد. چنین شخصی باید در زمان دادرسی، پس از تفهیم اتهام و ارائه دلایل توسط قاضی، به جرم خود اعتراف نماید.

اراده آزاد فقط به این معنا نیست که شخص اظهاراتی را بدون اجبار بیان کند، بلکه اگر شخص در هنگام مرادوات خصوصی خود اظهاراتی را بنماید که در جلسه دادرسی آن را بیان نمی‌کند، نمی‌توان او را دارای اراده آزاد فرض نمود؛ زیرا اقرار، زمانی دارای اثر قانونی است که متهم با اطلاع از اتهامش در طی دادرسی و نزد قاضی و با رعایت طرق صحیح تحصیل دلیل و ارزیابی و بررسی آن، به جرم خود اعتراف کند و عدم تصریح قانون، به



اگر از باب مسامحه بپذیریم که در روند کارشناسی، نیاز به رعایت اصل تناظری بودن نیست، اما بی تردید در ارائه محتوای نظر کارشناس به عنوان یک دلیل، باید این اصل رعایت شود بدین معنا که نظر کارشناس به رویت طرف مقابل برسد.

نظر کارشناسان و اهل خبره است. با توجه به این که مجرمین از وسایل مهم و پیشرفته برای ارتکاب جرم بهره می‌گیرند، بر قاضی است که به کمک اهل خبره برای تحقیق در خصوص جرم تلاش کند تا به حقیقت برسد. نظریه کارشناس وسیله مناسبی برای قاضی است و این علم تخصصی می‌تواند قاضی را در وصول به حقیقت که در استحکام قرار او نقش دارد، رهنمون سازد. کارشناسی به خصوص در امور کیفری، جایگاه مهمی دارد. پلیس علمی، پزشک قانونی، کارشناس خط، کارشناس شیمی، کارشناس حسابدار، روان‌شناس، سم‌شناس، کارشناس تصادفات و مترجمان رسمی، در کشف حقیقت به قاضی کمک می‌کنند. این‌ها زبان واقعیات و اماراتند.

منزله اعتبار آن نیست. مع‌هذا تحصیل دلیل با این وسایل، به علت حساس بودن امر، باید توسط قانون‌گذار پیش‌بینی و ضوابط آن تعیین شود.

در باب شهادت شهود، هویت شاهد و ماخذ اطلاعات او باید مشخص باشد. توجه به این امر به خصوص در مواردی است که افرادی برای ادای شهادت کذب اجیر می‌شوند. اعتبار چنین گواهی‌هایی و نیز گواهی اشخاص وابسته به دولت، یا مامورانی که در شهادت یا گزارش، مشخصات واقعی خود را افشاء نمی‌کنند، جای تأمل دارد. در اسرائیل به دادسرا اجازه داده شده که از ماموران مخفی بدون این که هویت واقعی آنها معلوم شود به عنوان شاهد در امر کیفری استفاده نمایند. در کشور آلمان نیز به همین نحو عمل می‌شد تا این که دادگاه فدرال، این نوع اقدام را ممنوع کرد و مقررداشت که در جلسه استماع شهادت، صورت مجلسی با حضور دادستان و وکیل متهم توسط قاضی تنظیم شود که در آن هویت کامل و واقعی شاهد مشخص و منعکس شود.» (ضرابی، ۱۳۷۶، ص ۶۲) موارد حائز اهمیت در تحقیقات، توجه به

در کشور ما برای تمسک به نظریه کارشناس مشکلاتی وجود دارد. عدم برگزاری کارشناسی به شکل تناظری در دادگاه به حق دفاع متهم خدشه وارد می‌کند. اگر از باب مسامحه بپذیریم که در روند کارشناسی، نیاز به رعایت اصل تناظری بودن نیست، اما بی‌تردید در ارائه محتوای نظر کارشناس به عنوان یک دلیل، باید این اصل رعایت شود بدین معنا که نظر کارشناس به رویت طرف مقابل برسد تا اگر تردیدی در آن دارد، بتواند در مهلت معقول نسبت به آن اعتراض کند یا چنانچه نظریه صادر نشده است، کارشناس را تحت تاثیر اعتراض خود قرار دهد. برای جنبه تناظری دادن به نظریه کارشناسی، می‌توان کارشناسان را در جلسه دادگاه حاضر کرد. قاضی می‌تواند با استناد به این که نظریه کارشناسی برای وی علم ایجاد نکرده، آن را نپذیرد، ولی نمی‌تواند از نظریه کارشناس که به طور دقیق و صحیح صادر شده است، سر باز زند و آن را بدون دلیل مردود اعلام دارد. در تحصیل دلایل، اسرار حرفه‌ای که بر اساس اعتماد افراد و با توجه به شغل ارائه می‌شود مانند اسرار ارائه شده توسط پزشک

به بیمار یا توسط موکل به وکیل، باید محفوظ بماند و مورد احترام قرار گیرد. با توجه به اصل شایستگی و صحت دلایل، کلیه دلایلی که با نقض حقوق اساسی اشخاص به دست آمده و مبنای صریح قانونی ندارد، باید باطل و بدون اثر اعلام شود. این قبیل دلایل، مطلقاً قابلیت سنجش ندارند.

۵. مبنای مستدل بودن آراء و قرارها

اصل یکصد و شصت و ششم قانون اساسی مقرر می‌دارد: «احکام دادگاهها باید مستدل و مستند به مواد قانون و اصولی باشد که بر اساس آن حکم صادر شده است». واژه «دادگاه» به معنای این نیست که این اصل دادرها را ملزم به صدور قرار مستند و مستدل نکرده باشد، بلکه این اصل، به همه مراحل دادرسی تسری دارد، به ویژه آن که تحقیقات دادرها که منتهی به صدور قرار نهایی و کیفرخواست می‌شود، پایه‌گذار تصمیم قاضی دادگاه است.

ذکر جهات و دلایل قرار به اصحاب دعوا به ویژه متهم، این امکان را می‌دهد



نتیجه

کشف علمی جرایم و جمع‌آوری دلایل در تحقیقات مقدماتی، باید بر اساس سیاست کیفی مستحکم باشد؛ به گونه‌ای که آراء دادگاه‌ها متناسب با قرارهای صادره از سوی دادسرا باشد. این امر در گرو تحقیقات علمی در کشف جرم و جمع‌آوری دلایل است.

با توجه به ماده ۱۵ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸ که تحقیقات را بر عهده ضابطان دادگستری قرار داده است، ضرورت تشکیل پلیس قضایی که اعضای آن در کشف جرم دارای تخصص هستند را بیش از پیش آشکار می‌کند. در تحقیق جنبه علمی آن مورد نظر است. ارجاع تحقیق یا گزارشات و معاینات محلی به افرادی که فاقد تخصص علمی هستند، می‌تواند زمینه انحراف از تحقیقات را که پایه اصلی تصمیمات قضایی است، فراهم کند. تاکید بر پلیس علمی در کشف جرم و در مرحله‌ی تحقیقات، به دلیل اهمیت گزارشی است که فرد متخصص برای قاضی آماده می‌کند. این گزارش قاضی را در دستیابی به عدالت و رسیدن به گزاره‌های

که بر صحت حکم نظارت کنند و بدانند چه اسبابی نظر دادرسان را له یا علیه آنها برانگیخته است. به علاوه مستدل بودن قرار، این امکان را برای متهم و شاکی فراهم می‌کند که چنانچه قرار را قبول ندارند، به آن اعتراض کنند تا توجه مرجع قضایی بالاتر را بر بی پایه بودن استدلال و دلایل استنادی قرار جلب نماید.

موظف بودن بازپرس به آوردن مستند قانونی در قرارهای صادره، سبب می‌شود که قاضی سلیقه یا ارزش‌های مورد پذیرش خود را در تصمیمات دخالت ندهد؛ دخالت آرمان‌ها و ارزش‌ها در تصمیم قضایی، این نگرانی را ایجاد می‌کند که امنیت قضایی از میان برود و بازپرس احساس کند که می‌تواند به دلخواه رأی دهد.

قاضی تحقیق باید مبانی قانونی استدلال خود را در قرار مشخص کند تا مراجع بالاتر بتوانند هم‌سویی قرار را با قواعد حقوقی حاکم بر دادرسی از جمله اصل بی‌طرفی مورد ارزیابی قرار دهند. الزام به مستدل و مستند بودن و قرارها، یکی از تضمین‌های مهم آزادی عمومی و حافظ حقوق افراد در جامعه است.

حقیقی که زمینه‌ساز تصمیمات نهایی اوست، یاری می‌نماید.

از دیدگاه فلسفه علم، این روش‌ها هستند که ملاک تأیید هر تفکر علمی‌اند. در موضوع مورد بحث نیز، قرار زمانی مستحکم است که در جمع‌آوری دلایل روش‌های قانونی با تخصص‌های لازم به کار برده شوند؛ زیرا به کار بردن روش‌های قانونی و مبتنی بر شیوه‌های علمی در تحقیقات مقدماتی، سبب تصمیم‌گیری نهایی قاضی تحقیق می‌شود، نه حدسیات و فرضیه‌های ذهنی به عبارت دیگر، عدم به کارگیری یک سیستم روش‌مندانه، قضاوتی ذهنی و بدون پشتوانه علمی را به دنبال دارد که از دیدگاه فلسفه آن علم مطرود است.

از طرفی با توجه به پذیرش سیستم

ادله‌ی معنوی و اقتناعی وجدان قاضی در نظام‌های حقوقی اکثر کشورها و نیز کشور ایران و این‌که بسیاری از دلایل به ویژه در جرایم مشهود، بدون حضور قاضی و از طریق ضابطین جمع‌آوری می‌شود، مسؤولیت قاضی برای تحقیق در خصوص مقرون به واقع بودن دلایل تحصیل شده، در مواردی که توسط ضابطین جمع‌آوری می‌شود، اهمیت پیدا می‌کند. در حال حاضر ضابطان فاقد آموزش‌های تخصصی لازم هستند. از این رو تحقیقات مقدماتی که روش‌های دستیابی به واقعیات و ابزار قاضی برای تصمیم‌گیری قضایی است، به سرانجام مطلوب نمی‌رسد به ویژه این‌که با توجه به مقررات آیین دادرسی کیفری جاری، حضور وکیل در تحقیقات مقدماتی ممنوع است.

هرچه روش‌ها، علمی و دقیق‌تر باشند، واقعیات به دست آمده مستحکم و استوارتر می‌شوند. در تحقیقات مقدماتی نیز بر همین منوال است؛ هرچه روش‌های به کار برده شده در تحقیقات، علمی، دقیق و قانونی باشند، نتایج به دست آمده از این تحقیق که نقش اساسی در اتخاذ تصمیم نهایی توسط قاضی

وقتی قاضی در رأی خود به عباراتی نظیر «دفاعیات بدون وجه متهم» استناد می‌نماید، بدون این‌که دقیقاً مشخص کند که دفاع متهم چه بوده و چرا بدون وجه است، حاکی از آن است که قاضی در تحقیقات خود موفق نبوده و قضاوت روش‌مندانه‌ای نداشته است.



تأکید قوانین بر استقلال قاضی در تحقیقات، ممنوعیت اجبار متهم به اقرار، داشتن شرایط خاص برای ادای شهادت شهود، ممنوعیت اغفال متهم هنگام تحقیقات و ممنوعیت سؤال‌های گمراه‌کننده و تلقینی، ممنوعیت ورود و بازرسی منزل بدون وجود دلایل یا در غیر جهات قانونی و مانند آن، به دلیل اهمیت روش‌های تحقیقی در دستیابی به واقعیت‌ها است و هر تحقیقی که بدون توجه به این روش‌ها به دست آمده باشد، از نظر شرع، قانون و عقل مطرود و غیرقابل پذیرش است. از این رو قرار صادره شده بر اساس این روش‌ها نیز باطل است.

در صورتی که تمام مواردی که در خصوص استقلال قاضی، حضور وکیل در تحقیقات مقدماتی، پلیس متخصص و کشف علمی جرایم و مواردی که در خصوص تحصیل صحت انواع دلایل گفته شد رعایت شود، نتیجه آن چیزی جز صدور قرار مستحکم نخواهد بود. در نهایت امر و با توجه به مطالب فوق می‌توان یک رابطه منطقی به شکل زیر برقرار نمود:

قاضی مستقل + حضور وکیل در تحقیقات

دارد، مستحکم‌تر است. اگر روش‌های به کار برده شده در تحقیقات مقدماتی، غیر علمی و مبتنی بر روش‌های غیر قانونی و غیر اخلاقی باشد، نتیجه عکس به دنبال خواهد داشت. به عنوان مثال اگر در بازجویی به متهم القاء شود که به فلان موضوع اعتراف کن یا قاضی در یک موضوع تخصصی، نظر کارشناس را نپذیرد، کشف حقیقت معنا ندارد. وقتی قاضی در جریان تحقیقات مقدماتی استقلال نداشته باشد نمی‌تواند با فراغ بال از هر شخصی که در جریان پرونده است، تحقیق کند و در این صورت سخن از دادرسی عادلانه و صدور قرار مستحکم بی‌معنی است. وقتی قاضی در رأی خود به عباراتی نظیر «دفاعیات بدون وجه متهم» استناد می‌نماید، بدون این که دقیقاً مشخص کند که دفاع متهم چه بوده و چرا بدون وجه است، حاکی از آن است که قاضی در تحقیقات خود موفق نبوده و قضاوت روش‌مندانه‌ای نداشته است. قضاوت به روش‌هایی که قانون مشخص نموده است، معتبر است و در غیر اینصورت قضاوت مبتنی بر تمایلات نفسانی است که منجر به صدور قرار غیر ظاهر مستحکم می‌شود.

مقدماتی + پلیس متخصص و کشف علمی
جرایم + مشروع و قانونی بودن تحصیل
دلایل = قرار مستحکم و مستدل

فهرست منابع

۱. آشوری، محمد، «اصل برائت»، مجله کانون وکلا، شماره‌های ۱۶۰-۱۶۳، تابستان ۱۳۷۸
۲. اردبیلی، محمدعلی، «نگهداری تحت نظر»، علوم جنایی (مجموعه مقالات)، تهران،

انتشارات سمت، ۱۳۸۴

۳. حبیب زاده، محمد جعفر، «وکیل مدافع در حقوق کیفری ایران و اسناد بین‌المللی»، روزنامه شرق، هشتم خرداد ۱۳۸۵

۴. گلدوزیان، ایرج، ادله اثبات دعوی، تهران، نشر میزان، ۱۳۸۳

۵. ضرابی، غلامرضا، آیین دادرسی کیفری، تهران، انتشارات گنج دانش، ۱۳۷۶



چند نکته درباره قتل اجنبی در فراش

سید نعمت‌اله موسوی
مدرس دانشگاه و قاضی دادگستری

مکیده

قانون مجازات اسلامی، بدون ارائه تعریفی از قتل، در یک تقسیم‌بندی کلی آن را به دو قسم عمدی و غیرعمدی تقسیم کرده است. قتل غیرعمدی نیز به سه قسم شبه عمد، در مکم شبه عمد و فطای ممص تقسیم می‌شود و برفی قتل در مکم فطای ممص را هم ذکر کرده‌اند. ملاک این نوع تقسیم‌بندی، علم، اراده و نوع عمل مرتکب است. قتل‌های ناموسی در پارچوب تقسیم‌بندی ناشی از انگیزه مجرم طبقه‌بندی می‌شوند، اما این نوع طبقه‌بندی در قانون مجازات اسلامی انعکاس ندارد و تنها ممکن است اثبات وجود انگیزه‌ای در جانی، از عوامل مففف یا مشدد مجازات ممصوب شود.

در عرف معمولاً هنگامی به قتل عنوان ناموسی داده می‌شود که نسبت مقتول با قاتل، نسبت ناموسی باشد و در غیر این صورت، اگر قتل با انگیزه غیرتمندانه وقوع یابد، چنین عنوانی به آن بار نمی‌شود. عکس‌العمل مرد به آستانه تمریک پذیری او که تابعی از هنجارهای فرهنگی است، بستگی دارد. به نموی که در زمینه فرهنگ ششخصی اجتماعی هر کس، شدت عمل جانی نسبت به یک اتهام ششخص متفاوت فواهد بود، شدیدترین و جنایت بارترین عکس‌العمل، قتل متهم است.

کلید واژه‌ها: قتل در فراش، زنا، قصاص، رضایت

۱. قتل در فراش در قانون مجازات

اسلامی

شارع مقدس، کیفر قتل عمد را قصاص تعیین کرده است و میان قتل‌های ناموسی با دیگر انواع قتل، قائل به تفکیک نشده است و به این ترتیب مجازات آن تابع اصول کلی و قواعد عام حاکم بر قتل عمد است.

بر این قواعد عام به موجب مواد ۲۲۰ و ۶۳۰ قانون مجازات اسلامی، دو استثنا وارد شده که هر دو از قول اتفاقی فقهای شیعه استخراج شده‌اند. قتل فرزند از سوی پدر و قتل در فراش اجنبی، که مقوله دوم موضوع بحث ما است.

ماده ۶۳۰ قانون مجازات اسلامی مقرر داشته است: هر گاه مردی همسر خود را در حال زنا با مرد اجنبی مشاهده کند و علم به تمکین او داشته باشد، می‌تواند در همان حال آنها را به قتل برساند و در صورتی که زن مکره باشد، فقط مرد را می‌تواند به قتل برساند. چنین قتلی، نوع خاصی از قتل ناموسی است. صرف‌نظر از مبانی فلسفه و

عقلی وضع این حکم، نکته قابل توجه در این ماده، یقینی بودن جرم واقع شده از سوی زانی و زانیه است که بی هیچ واسطه‌ای در مرئی و منظر همسر زن رخ می‌دهد و در این صورت قتل بر مبنای حدس و گمان و شایعات واقع نمی‌شود.

حداقل عامل توجیه کننده رفتار خشونت بار مرد، تهییج ناگهانی و معمولاً غیرقابل تحملی است که از مشاهده چنین وضعیتی به او دست می‌دهد. این ماده حاکی از آن است که مرد می‌تواند همسر و کسی را که با همسر خود زنا کرده است، به قتل برساند. در صورتی که بداند زن مکره نبوده و با رضایت تن به این کار داده است، اما اگر بداند که زن مکره بوده و با توسل به زور و عنف مورد تجاوز قرار گرفته است، مجوز قتل در خصوص متجاوز صدق می‌کند.

۲. شرایط جواز قتل در فراش

مجوز قتل در فراش، منحصر به شرایطی به شرح زیر است:



حکم مندرج در ماده ۶۳۰ ناظر به زوجه‌ای است که مطلقه نشده باشد. بنابراین قتل زن مطلقه در عده رجعیه از سوی شوهر سابق از لحاظ جواز قتل در قانون نیامده است.

باشد، اگرچه عمل قبیح زنا در خانه همسایه واقع شود.

در قوانین ایران، قید «به طور ناگهانی» ضرورتی ندارد و به طور مطلق هرگاه شوهر عمل زنا را مشاهده کند، مجوز قتل را دارد. در قانون فرانسه، منظور از فراش، محل سکونت زوجین است و قید به طور ناگهانی ضروری است. به طور مثال اگر مرد کمین کند، نمی‌تواند از این معافیت بهره‌مند شود.

۱- توطئه و تبانی قبلی در کار نباشد؛

۲- زن خود و بیگانه را در حال زنا در

یک بستر ببیند؛

۳- زن مکره نباشد.

راه‌های اثبات این جهات دشوار است، معهذاً تحقیق از شوهر و استفاده از نظریه پزشکی قانونی برای کشف واقع مفید است، بهترین راه برای اثبات این که زنا صورت گرفته است یا خیر، پس از اظهارات متهم، گزارش پزشکی قانونی است. قانون‌گذار مجوز قتل در فراش را فقط به شوهر داده است و پدر، برادر و دیگر اقارب زن، اگر او را در حال زنا با اجنبی ببینند، حق کشتن ندارند.

مطابق نظریه شماره ۷/۳۰۲ مورخ ۱۳۷۸/۴/۲۶ اداره حقوقی قوه قضاییه، حکم مندرج در ماده ۶۳۰ ناظر به زوجه‌ای است که مطلقه نشده باشد. بنابراین قتل زن مطلقه در عده رجعیه از سوی شوهر سابق از لحاظ جواز قتل در قانون نیامده است. منظور از فراش جایی است که غیر از شوهر نباید در آنجا



انصاف گرفتن اجرت

شیخ رجب‌علی خیاطی در گرفتن اجرت برای کار خیاطی بسیار با انصاف بود؛ به اندازه‌ای که سوزن می‌زد و به اندازه کاری که می‌کرد، مزد می‌گرفت، به هیچ وجه حاضر نبود بیش از کار خود، از مشتری چیزی دریافت کند. از این رو، اگر کسی می‌گفت: جناب شیخ اجازه بدهید اجرت بیشتری بدهم، قبول نمی‌کرد. جناب شیخ بر مبنای روش و ادب اجاره در اسلام، اجرت کارش را با مشتری تمام می‌کرد. اما از آن جا که نمی‌خواست بیش از آن چه کار کرده، از مشتری اجرت دریافت کند، اگر پس از انجام کار، می‌دید کمتر از مقداری که پیش‌بینی کرده بود کار انجام داده، مبلغی را که به نظرش اضافه گرفته بود، به مشتری بازپس می‌داد!

یکی از روحانیون نقل می‌کند که: عبا و قبا و لباده‌ای را بردم و به جناب شیخ دادم تا بدوزد، گفتم: چقدر بدهم؟ گفت: دو روز کار می‌برد، چهل تومان. روزی که رفتم لباس‌ها را بگیرم، گفت: اجرتش بیست تومان می‌شود. گفتم: فرموده بودید چهل تومان؟ گفت: فکر می‌کردم دو روز کار می‌برد، ولی یک روز کار برد. دیگری می‌گفت: شلواری بردم بدوزد، گفتم: چقدر باید بدهم؟ گفت: ده تومان. همان وقت اجرت او را دادم. موقعی که برای تحویل گرفتن لباس رفتم، دیدم که دو تومان روی آن گذاشت و گفت: اجرتش هشت تومان شد. ... و از این نمونه‌ها بسیار است.

کیمیای محبت (محمدی، ری، شهری)



اصول حاکم بر تملک اراضی و املاک متعلق به اشخاص توسط دولت و شهرداری‌ها

قربان نوروزیان
کارشناس ارشد حقوق خصوصی و
رئیس شعبه پنجم دادگاه حقوقی شهرستان ری

چکیده

امکام حکومتی به دولت اختیار می‌دهد ملک اشخاص را در مقابل پرداخت ارزش آنها تملک کند. معهذ این تملک فلاف اصل و ممدود به موارد منصوص است و طی تشریفات قانونی و تأمین اعتبار برای آن به منظور پرداخت ارزش زمین به مالک ضروری است. چنانچه مالک از انجام معامله استنکاف نماید، با ارجاع به کارشناس ارزش زمین تقویم و به صندوق ثبت محل تودیع می‌شود و در این صورت دادستان یا نماینده وی سند انتقال را امضا فواهد کرد. همچنین اگر سازمان دولتی بدون رعایت مقررات اقدام به اجرای طرح کند، امکان طرح دعوی فلع ید و مطالبه اجرت‌المثل برای مالک محفوظ است.

کلیدواژه‌ها: اراضی، املاک، شهرداری، دولت، تملک، اصول حاکم

درآمد

گاه بنا بر ضرورت‌های اجتماعی، دولت یا سازمان‌های وابسته به آن، به اراضی و املاک متعلق به اشخاص نیاز پیدا می‌کنند. در این حالت، دو حق در مقابل هم قرار می‌گیرند: حق مالک در بهره‌برداری و انتفاع انحصاری از ملک خویش که به عنوان یکی از اصول متعالی حقوقی مورد حمایت جامعه قرار می‌گیرد و دیگری انتفاع اجتماعی حاصل از اجرای طرح دولتی در اراضی و ابنیه منحصر به فرد که در قالب امور زیربنایی و تأسیسات عمومی از قبیل خطوط مواصلاتی، نیروگاه‌ها، سدها، پادگان‌ها یا فضاهای سبز متجلی می‌گردد.

بدون دلیل ترجیح هریک از این منافع بر دیگری، متضمن بر هم خوردن نظم اجتماع است و بر همین مبنا، مقنن جز در موارد استثنایی، جمع این دو حق و ایجاد تعادل میان این دو نفع ممتاز را، سرلوحه قانون‌گذاری خویش قرار می‌دهد.

هدف این نوشتار، بررسی اصولی است که در جمع این دو نفع، به‌عنوان خطوط راهنما قرار می‌گیرد و در قالب قوانین استثنایی،

تجویز کننده تملک اراضی و املاک متعلق به اشخاص است. بر اساس قوانین و مقررات موجود، این اصول را در دو بخش مورد بررسی قرار می‌دهیم. از آنجا که قوانین در این زمینه، حقوقی را برای نماینده اجتماع یعنی دولت پیش‌بینی کرده و بر اجرای این حقوق، اصولی را بار نموده است و نیز در جهت حفظ حقوق اشخاص، تکالیفی را بر دولت مقرر نموده است، در این نوشتار طی دو بخش به حقوق و تکالیف دولت و حقوق و تکالیف مالکین می‌پردازیم.

۱. حقوق و تکالیف دولت

احکام حکومتی یا احکام ثانویه، به دولت اختیار می‌دهد ملک اشخاص را در مقابل پرداخت ارزش آنها تملک کند. قوانینی از این نوع، برای دولت اختیاری به وجود آورده است و در مقابل تکالیفی نیز بر آن بار می‌کند. این حقوق و تکالیف را در این بخش مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱-۱. محدود بودن تملک اموال به موارد

منصوص

با توجه به اصل اولیه تسلیط و اصل احترام به مالکیت‌های مشروع، قوانین تجویزکننده



بندهای سه‌گانه ذیل ماده، برای اجرای ماده یاد شده مواردی را پیش‌بینی نموده است. تبصره ذیل ماده ۹ متضمن ضرورت واگذاری مازاد بر هزار متر از اراضی دایر و بایر ملکی اشخاص، به قیمت منطقه‌ای به دولت شده است، لیکن بر اساس اصل پیش گفته، یعنی محدود بودن اختیار تملک به موارد منصوص، رویه قضایی در این زمینه تصمیماتی اتخاذ و اقدامات فراتر از قانون دولت را ابطال نموده است. به موجب دادنامه‌های شماره ۱۱۳، ۱۱۴ و ۱۵۵ هیأت عمومی دیوان عدالت اداری،^(۳) با تثبیت مالکیت اعیانی در اراضی، تملک زمین توسط شهرداری به استناد ماده ۹ قانون زمین شهری و قسمت آخر ماده ۵ همین قانون، فاقد وجهت قانونی تشخیص داده شده است. علت صدور چنین حکمی، عدم تجویز مقنن به‌طور صریح در اجرای ماده ۹ قانون زمین شهری در قسمت‌های واجد اعیان و تخصیص آن به اراضی بایر و دایر غیر از ابنیه

تملك اراضی و املاک اشخاص را بایستی واجد عنوان حکم ثانوی یا حکومتی دانست^(۱) و به تبع آن در صورت فقدان نص، باید به اصول اولیه رجوع کرد.

چنانچه به‌طور صریح اختیار تملک از دولت سلب شده باشد یا با وجود قوانین متعدد، دولت از اعمال یک نوع قانون ممنوع شده یا حتی اختیار تملک به‌طور صریح به دولت اعطا نشده باشد، این سؤال پیش می‌آید که آیا این‌گونه قوانین تاب تفسیر موسع را دارند یا این که باید به اصل اولیه رجوع کرد؟

به موجب ماده ۹ قانون زمین شهری مصوب ۱۳۶۶، وزارت مسکن و شهرسازی در یک برهه زمانی محدود،^(۲) مکلف گردیده است زمین‌های مورد نیاز برای امر مسکن و خدمات عمومی را ضمن استفاده از کلیه اراضی موات دولتی در شهرهایی که در پیوست قانون ذکر شده‌اند، به ترتیب از زمین‌های بایر و دایر شهری تأمین نماید.

۱. برای وقوف تعریف حکم ثانوی، ر.ک: به گرجی، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۲۸۷. برای وقوف بر تعریف حکم حکومتی و شباهت‌ها و تفاوت‌های آن با حکم ثانویه، ر.ک: همان‌جا؛ طباطبایی، ۱۳۶۰، ص ۶۹.
 ۲. ر.ک: تبصره ۱۱ ماده ۹ قانون زمین شهری مصوب ۱۳۶۶
 ۳. ر.ک: روزنامه رسمی شماره ۱۴۶۹۳-۱۳۷۴/۵/۲۶

بوده است. بر همین مبنا به موجب دادنامه شماره ۱۲۵ به تاریخ ۱۳۶۹/۴/۱۸، باغ‌ها نیز از شمول نص قانونی ماده ۹ قانون زمین شهری خارج دانسته شده است. اتخاذ چنین تصمیماتی به لحاظ عدم قابلیت تفسیر موسع در احکام استثنایی است.^(۱)

سمت تحت عنوان وزارتخانه، مؤسسه یا شرکت دولتی یا وابسته به دولت و سازمان‌هایی که شمول قانون نسبت به آنها مستلزم ذکر نام است، ضروری است^(۲) در صورت عدم صدق عناوین مذکور، سازمان مجری، حق تملک اراضی بر اساس قانون یاد شده را ندارد.^(۳)

۱. تشریفات قانونی و تأمین اعتبار

حق دولت در تملک قهری اراضی و املاک، مستلزم رعایت مقررات قانونی است. این مقررات به‌طور عام در «لایحه قانونی نحوه خرید و تملک اراضی و املاک برای اجرای برنامه‌های عمومی و عمران و نظامی دولت» پیش‌بینی شده است. در این قانون، اصول اولیه تملک به شرح ذیل دسته‌بندی شده است.

۲-۱. احراز ضرورت اجرای طرح

در ماده ۲ لایحه قانونی نحوه تملک، اجرای برنامه‌های مذکور در ماده یک را در مواردی مجاز دانسته است که اجرای به موقع آنها برای امور امنیتی و عمومی دستگاه اجرایی ضروری باشد و این ضرورت مورد تصویب بالاترین مقام اجرایی آن دستگاه رسیده باشد. در صورت عدم وجود چنین مصوبه‌ای، اعمال واحدهای دولتی غیرقانونی تلقی و قابل ابطال خواهد بود.

۱-۱. وجود سمت

طبق ماده یک قانون مورد بحث وجود

۳-۱. منحصر به فرد بودن اراضی

۱. بر همین مبنا، تملک اراضی بر اساس ماده ۹ خارج از ظرف زمانی مقرر، باطل خواهد بود.

۲. در خصوص این تعریف، ر.ک: قانون محاسبات عمومی مصوب ۱۳۶۶

۳. ر.ک: دادنامه شماره ۴۱ به تاریخ ۱۳۷۰/۱۱/۱ دیوان عدالت اداری که هر گونه تفویض اختیار از سوی وزارت مسکن و شهرسازی به سازمان‌های دیگر را به استناد تبصره ۶ ماده ۹ قانون زمین شهری، مستلزم وجود تصریح قانونی دانسته است.



جز در موارد استثنایی که دولت در مقام اعمال حاکمیت مایملک اشخاص را در اختیار می‌گیرد یا مقنن بنا بر جهات و مصالحی، پرداخت ارزش زمین را منتفی می‌داند و یا پرداخت قیمت را به کمتر از قیمت روز مقرر می‌دارد، بایستی اصل را بر استحقاق اشخاص به دریافت قیمت مایملک خود دانست.

با تدقیق در محتوای قانون یاد شده بایستی قائل به تفکیک زمانی شد. به ویژه آن‌که در تبصره ۲ ماده ۳ این قانون موضوع بحث، عدم پرداخت ارزش اراضی در مواردی خاص، اماره‌ای بر انصراف دولت از طرح پیش‌بینی شده، تلقی گردیده است. توافق مندرج در تبصره ۲ ماده ۳ دولت را مکلف می‌کند ظرف سه ماه نسبت به خرید ملک اقدام یا به طور کتبی انصراف خود را از تملک اعلام نماید. به هر حال عدم اقدام به خرید، به منزله انصراف تلقی شده است.

مقنن در خصوص آن دسته از اراضی که قبل از تصویب قانون یاد شده یعنی سال ۱۳۵۸، تصرف شده‌اند، نظر دیگری

این ضرورت از تبصره یک ماده ۲ قانون یاد شده استفهام می‌شود؛ به موجب این تبصره دستگاه اجرایی مکلف شده است حتی‌المقدور از اراضی ملی شده یا دولتی استفاده کند و عدم وجود این اراضی باید به تایید وزارت جهاد کشاورزی یا سازمان عمران اراضی شهری برسد.

گاه در اجرای طرح‌هایی خاص به لحاظ خصایص ژئوپولیتیک، جغرافیایی یا زمین‌شناسی، اخذ تأییدیه، ضرورت ندارد. مانند عبور خط مترو از محل‌های معین که بر اساس محاسبات دقیق صورت می‌پذیرد یا ایستگاه ماهواره که جانمایی آن مستلزم بررسی‌های دقیق و همه‌جانبه است.

۴-۱. تأمین اعتبار قبلی

طبق ماده یک همان قانون، پیش از تملک باید تأمین اعتبار شود. چنان‌چه به هر دلیل ثابت شود که اعتبار مورد نیاز تأمین نشده است، این سؤال پیش می‌آید که آیا اقدامات تملکی دولت قابل ابطال است؟ یا مالک مستحق دریافت ارزش اراضی است.

اتخاذ نموده و آن پرداخت ارزش اراضی است.^(۱)

۵-۱. ضرورت رعایت مدت قانونی

جهت تملک

اجرای طرح و عدم پرداخت به موقع ارزش آن، خسارات جبران‌ناپذیری را به واسطه تورم بر مالکان وارد می‌کند. این حالت از نظر مقنن دور نمانده است. به همین دلیل در تبصره ذیل ماده ۹ همان قانون، در وضعیتی که قبل از تملک و پرداخت ارزش اراضی، دولت با اثبات ضرورت اجرای طرح، دولت اقدام به تصرف زمین می‌کند، مکلف است ظرف سه ماه نسبت به پرداخت ارزش آن اقدام کند. در غیر این صورت امکان تعلیق طرح پیش‌بینی شده است.

۶-۱. پرداخت ارزش زمین

در خصوص پرداخت ارزش زمین توسط دولت به مالک سؤال‌هایی مطرح است که در

این قسمت به آنها پاسخ می‌دهیم.

الف) اصل پرداخت مابه‌ازاء

فرض بر این است که اقدام دولت در اجرای طرح‌های عمومی، عمرانی و غیره، از جمله وظایف دولت در مقام اعمال تصدی است که اعتبار مورد نیاز آن از طریق بودجه عمومی کشور تأمین می‌شود. لذا جز در موارد استثنایی که دولت در مقام اعمال حاکمیت مایملک اشخاص را در اختیار می‌گیرد^(۲) یا مقنن بنا بر جهات و مصالحی، پرداخت ارزش زمین را منتفی می‌داند^(۳) و یا پرداخت قیمت را به کمتر از قیمت روز مقرر می‌دارد،^(۴) بایستی اصل را بر استحقاق اشخاص به دریافت قیمت مایملک خود دانست. این اصل در ماده ۴ قانون نحوه خرید و تملک آمده است که در صورت توافق دولت و اشخاص، میزان مورد توافق که اصولاً با لحاظ قانون محاسبات عمومی نبایستی بیش از قیمت کارشناسی

۱. طبق ماده ۱۰ قانون مذکور که بر اساس نوع اراضی، اشخاص مستحق دریافت قیمت منطقه‌ای و یا ارزش روز گردیده و در مواردی چون موات بودن و یا ملی اعلام‌شدن زمین، پرداخت وجه به ایشان به لحاظ زوال مالکیت منتفی اعلام شده است. ر.ک: رأی شماره ۱۱۴ به تاریخ ۱۳۷۲/۶/۲۰ هیأت عمومی دیوان عدالت اداری که مجریان طرح را مکلف به پرداخت ارزش اراضی دانسته است.

۲. ر.ک: ماده ۲ قانون زمین شهری

۳. ر.ک: ماده ۵۰ قانون برنامه و بودجه مصوب ۱۳۵۲ و تبصره‌های ذیل آن

۴. ر.ک: ماده ۱۰ لایحه قانونی نحوه خرید و تملک و نیز ماده ۹ قانون زمین شهری



با قیمت روز انجام معامله متفاوت باشد. در حالی که قیمت روز، بهایی است که مطابق معاملات روزمره اشخاص در مناطق مختلف شهر تعیین می‌شود.^(۱)

ب) استثنائات اصل

به موجب تبصره ۹ ماده ۵۰ قانون برنامه و بودجه کشور، اراضی واقع در خارج از محدوده شهرها که در مسیر راه‌های اصلی یا فرعی یا خطوط مواصلاتی و برق و... است، از طرف دولت مورد استفاده قرار می‌گیرد و از بابت این حق ارتفاق، وجهی پرداخت نخواهد شد. هدف مقنن در این مقرر، ایجاد حق برای دولت بدون پرداخت مابه‌ازاء بوده است، لیکن برای اجرای آن، سه شرط باید احراز شود. این شروط عبارتند از:

۱- تعلق مقرر به صرف اراضی: لذا چنانچه دولت در خارج از محدوده قانونی شهر، برای عبور راه‌ها، نیاز به تصرف اعیانی اشخاص داشت، با لحاظ استثنایی بودن ایجاد حق به کیفیت مذکور، بایستی براساس

باشد،^(۱) ملاک عمل خواهد بود و در صورت عدم حصول توافق، بر اساس ماده ۴ ترکیبی از کارشناسان، قیمت اراضی را تعیین خواهند کرد.

در خصوص اراضی مورد نیاز شهرداری‌ها، «قانون نحوه تقویم ابنیه، املاک و اراضی مورد نیاز شهرداری‌ها» در سال ۱۳۷۰ تصویب شده و طی ماده واحده‌ای، اشخاص مستحق دریافت قیمت روز زمین دانسته شدند. طبق تبصره ۷ این ماده، ماده ۴ و آن قسمت از ماده ۵ لایحه قانونی نحوه خرید و تملک در خصوص شهرداری‌ها اجرایی نمی‌باشد.

مقایسه این مقرر، این اعتقاد را به وجود می‌آورد که حسب نظر مقنن، دو نوع قیمت‌گذاری در زمینه اراضی و املاک پیش‌بینی شده است؛ قیمت عادلانه که کارشناسان با توجه به ارزش معاملاتی املاک مشخص شده در دفاتر مالیاتی و جز آن تعیین می‌کنند که این قیمت ممکن است

۱. ر.ک: ماده ۷۵ به بعد قانون محاسبات عمومی

۲. در خصوص اراضی موقوفه، ر.ک: تبصره ۴ ماده ۵ لایحه قانونی نحوه خرید و تملک، ماده ۱۳ قانون تشکیلات و اختیارات اوقاف و امور خیریه مصوب ۱۳۶۳ و نیز آیین‌نامه نحوه وصول پذیره و اهدایی مصوب ۱۳۶۵

تبصره‌های مذکور در ماده ۵۰ حقوق اشخاص را پرداخت می‌نمود.

۲- تعلق مقرر به اراضی خارج از محدوده شهر: بنابراین، مقرر مذکور به اراضی واقع در محدوده شهری قابل تسری نبود.

۳- قابلیت اجرای مقرر تا زمان وضع لایحه قانونی نحوه خرید و تملک: در لایحه قانونی نحوه خرید و تملک، اصل بر تملک در مقابل پرداخت عوض قرار داده شده است و کلیه قوانین و مقررات مغایر با آن باطل دانسته شده است.

در این زمینه اختلاف نظرهایی به چشم می‌خورد که طی دو مرحله در هیأت عمومی دیوان عدالت اداری مطرح گردیده است و منجر به صدور آراء شماره ۲۰۴-۱۳/۹/۱۳۶۹ و نیز ۱۳۷۴/۴/۱۷ از دیوان گردیده است. این آراء، سه اصل فوق را به جهت جمع تطبیقی اصل اولیه احترام به مالکیت و اصل ثانویه تجویز تملک به طریق ایجاد حق ارتفاق برای دولت محرز تلقی کرده است.

غیر موارد یاد شده، رویه قضایی در

موارد متعددی، اقدام به ابطال مصوبات و آیین‌نامه‌های دولتی که متضمن الزام اشخاص به واگذاری مجانی اراضی خود به دولت بوده، نموده است. مثلاً به موجب رأی شماره ۱۹۶ مورخ ۱۳۷۹/۶/۲۰ هیأت عمومی دیوان عدالت اداری، وضع مقررات آمره موجد تکلیف برای اشخاص، مبنی بر واگذاری قسمتی از زمین یا پرداخت بهای آن به واسطه تفکیک اراضی و باغات، از صلاحیت و اختیارات قانونی استانداران خارج شناخته شده و ابطال گردیده است.^(۱)

۷-۱. ضرورت احراز مالکیت

به موجب ماده ۲۲ قانون ثبت، همین که ملکی مطابق قانون در دفتر املاک به ثبت رسیده، دولت فقط کسی را که ملک به اسم او ثبت شده، مالک خواهد شناخت. حسب مواد ۴۶ الی ۴۸ همان قانون، معاملات مرتبط با این گونه املاک بایستی از طریق قانونی به ثبت برسد. از آنجا که سازمان مجری طرح نیز جزیی از بدنه دولت محسوب می‌شود، از این مقوله مستثنی نبوده و براساس مقررات

۱. ر.ک: ماده ۱۲ قانون نحوه خرید و تملک.

در صورت استنکاف سازمان از پرداخت حقوق مالک، وی حق خواهد داشت با مراجعه به مرجع قضایی، نسبت به توقیف عملیات اجرایی تا پرداخت قیمت اقدام کند و بعد از پرداخت ارزش، بلافاصله از آن رفع توقیف خواهد شد.

خسارت یا قیمت اعیان به مالکین فاقد سند را در صورتی که مالکیت محل نزاع نبوده و مصون از تعرض باشد، بدون اشکال دانسته است. این نظر مربوط به اراضی و املاکی است که جریان ثبتی آنها به اتمام نرسیده و تصرفات اشخاص بلامعارض باشد.

۸-۱. امکان استثنای تصرف قبل از

تملک

تصرف اراضی و املاک قبل از تأمین و پرداخت ارزش آنها ممنوع اعلام گردیده است، اما در صورت ضرورت اجرای فوری طرح، این اصل با استثناء مواجه شده است. طبق ماده ۹ در صورتی که فوریت اجرای طرح با ذکر دلایل موجه به تشخیص وزیر دستگاه اجرایی ضرورت داشته باشد، به

قانون محاسبات عمومی و نیز آیین نامه اموال دولتی، خرید ملک به طور عادی و غیر از طریق تنظیم سند رسمی، به منزله تسویه حساب مجری طرح با وزارت امور اقتصادی و دارایی نخواهد بود. اما در بسیاری موارد، شناسایی مالکین به لحاظ فوت و عدم شناسایی وراثت، نقل مکان، در جریان ثبت ملک و یا اختلافات ملکی، ممکن نیست و یا اصولاً مالکین از واگذاری ملک خویش به دولت خودداری می کنند که انتظار دولت به تعیین تکلیف، نافی ضرورت در اجرای فوری طرح می باشد. به همین دلیل در ماده ۸ قانون نحوه خرید و تملک، در موارد یاد شده راهکار خاصی پیش بینی شده است و آن واریز ارزش اراضی، پس از برآورد کارشناسی در صندوق ثبت و امضای سند انتقال توسط نماینده دادستان است.

در مواردی که جریان ثبتی املاک به اتمام نرسیده است، باید به قواعد عام تصرف رجوع نمود. در این زمینه نظریه شماره ۷/۲۵۳۵ مورخ ۱۳۶۲/۱۰/۲۴ اداره حقوقی قوه قضاییه منطقی به نظر می رسد. این نظریه پرداخت

نحوی که عدم تسریع در انجام طرح، موجب ضرر و زیان جبران‌ناپذیری شود، دستگاه اجرایی می‌تواند قبل از انجام معامله قطعی، با تنظیم صورت‌مجلس وضع موجود ملک، با حضور مالک یا نماینده وی و در غیاب او، با حضور نماینده دادستان و کارشناس، نسبت به تصرف و اجرای طرح اقدام نماید. دستگاه اجرایی مکلف است حداکثر تا سه ماه از تاریخ تصرف، نسبت به پرداخت یا تودیع قیمت عادلانه طبق مقررات این قانون اقدام کند. برای اجرای طرح و تصرف قبل از تملک، سه شرط پیش‌بینی شده است:

۱- احراز فوریت طرح توسط بالاترین مقام اجرایی که بر همین مبنا احراز و فوریت توسط معاون بالاترین مقام اجرایی غیرممکن است. بر همین مبنا دادنامه شماره ۲۹۴ مورخ ۱۳۷۸/۱۲/۱ هیأت عمومی دیوان عدالت اداری، تملک اراضی و املاک توسط واحدهای دولتی و شهرداری‌ها را منوط به فوریت نیاز و فعلیت اجرای طرح دانسته است.^(۱)

۲- حضور مالک یا نماینده وی، نماینده دادستان و حسب مورد کارشناس که جهت برآورد ارزش اموال و اعیانی صورت می‌گیرد.

۳- ضرورت پرداخت ارزش تا سه ماه از تاریخ تصرف عدم اجرای دو شرط اول، به منزله بطلان اقدامات دولت خواهد بود، لیکن بنا به تصریح ماده یاد شده، در صورت استتکاف سازمان از پرداخت حقوق مالک، وی حق خواهد داشت با مراجعه به مرجع قضایی، نسبت به توقیف عملیات اجرایی تا پرداخت قیمت اقدام کند و بعد از پرداخت ارزش، بلافاصله از آن رفع توقیف خواهد شد. دستور توقیف عملیات اجرایی، به منزله تایید و تعلیق وجود طرح است و اصولاً با احراز شرایط سابق، پذیرش دعوی خلع ید با مشکل مواجه خواهد شد.

۹-۱. آثار استتکاف مالک از انجام

معامله

بنا بر ماده ۸ قانون نحوه خرید و تملک،

۱. هم‌چنین رک: آراء شماره‌های ۳۸۶ و ۳۸۷ - ۱۳۷۸/۱۱/۲۴، ۵۶ - ۱۳۸۰/۲/۳۰ و ۲۱۰ - ۱۳۷۲/۱۲/۱۴ هیأت عمومی دیوان عدالت اداری.



واحد دولتی در مقام دفاع از دعاوی خلع
 ید مطروحه از سوی اشخاص، می‌تواند
 با استناد به رعایت قوانین تجویزکننده
 تملک، از این مقررات به‌عنوان مخصص
 قاعده عام «عدم امکان تصرف مال غیر
 بدون رضایت وی» بهره جوید. در غیر
 این صورت علاوه بر رفع ید، محکوم به
 پرداخت اجرت‌المثل نیز خواهد شد.

سقف زمانی خاصی را در خصوص توافق به
 شرح تبصره ۲ ماده ۳ قانون نحوه خرید و
 تملک پیش‌بینی نموده است. چنانچه واحد
 دولتی به رغم توافق، اقدام به پرداخت حقوق
 شخص ننماید، عمل او به منزله انصراف از
 طرح و بازگشت به اصل اولیه تسلیط برای
 مالک خواهد بود. همچنین است در ماده ۹
 که به توقیف عملیات اجرایی طرح، تا زمان
 پرداخت ارزش آن اشاره نموده است. یک
 نظریه عام از این قواعد به دست می‌آید و
 آن این که چنانچه دولت به روش قانونی و
 با طی تشریفات لازم، اقدام به تصرف زمین
 کرد و وجه آن را در صندوق ثبت تودیع
 نمود، تملک، قانونی است و مسؤولیت جبران
 خسارات ناشی از کاهلی مالک را نمی‌توان بر

تکلیف طرح چیست؟ در صورت عدم رضایت
 مالک به انجام معامله، پس از دعوت از
 مالک و آگهی، در صورت عدم مراجعه مالک
 براساس ماده ۴ همان قانون یا تبصره ۲،
 هیأت کارشناسی نظریه خود را اعلام و به
 میزان مورد تملک به صندوق ثبت محل
 تودیع و دادستان یا نماینده وی، سند انتقال
 را امضاء خواهد نمود. در صورت مراجعه
 مالکین، میزان مورد استحقاق از سوی اداره
 ثبت به ذی‌حق پرداخت و اسناد قبلی مالک
 ابطال خواهد شد.

۲. حقوق مالکین

در این بخش حقوقی که مالکین در
 مقام مواجهه با تملک قهری دولت از آن
 برخوردارند، مورد بررسی قرار خواهد گرفت،
 مقنن بر شناسایی این حقوق اصولی بار نموده
 است.

۲-۱. ضوابط طرح دعوی توسط مالک

با اجرای طرح، مالک مستحق قیمت
 اراضی و املاک خویش خواهد بود. مقنن
 برای جلوگیری از ورود ضرر به مالکین،

دولت بار نمود.

از سوی مالکین، دائر بر تجاوز به اراضی ایشان، به لحاظ عدم رعایت مقررات تملک اراضی به شرح پیش گفته، به استناد ماده ۶۹ قانون مجازات اسلامی، با رعایت مواد ۲۲ و ۲۸ همان قانون، محکوم به جزای نقدی (با رعایت تخفیف) و رفع تجاوز از ملک شده است.

صرف نظر از جنبه کیفری که مستلزم احراز عناصر سه‌گانه جرم است، از منظر حقوقی، تصرف اراضی و املاک، بدون رعایت قوانین مملکتی، فاقد اثر قانونی است. عدم رعایت این مقررات، ید واحد دولتی را بر اراضی اشخاص، ید عدوانی ساخته و از جمله مصادیق غصب خواهد بود. واحد دولتی در مقام دفاع از دعای خلع ید مطروحه از سوی اشخاص، می‌تواند با استناد به رعایت قوانین تجویزکننده تملک، از این مقررات به‌عنوان مخصص قاعده عام «عدم امکان تصرف مال غیر بدون رضایت وی» بهره‌جوید. در غیر این صورت علاوه بر رفع ید، محکوم به پرداخت اجرت‌المثل نیز خواهد شد.

بر اساس قواعد عام، اجرت‌المثل اموالی بر

بدیهی است در صورت عدم رعایت شرایط قانونی، در حالتی که اقدامات دولت باطل نشود، مطالبه ارزش روز و اجرت‌المثل ممکن است؛ زیرا تصرف نامشروع در مال غیر صورت گرفته که منجر به پرداخت اجرت‌المثل خواهد بود.

۲-۲. بررسی امکان طرح دعوی خلع

ید

گاه سازمان دولتی بدون رعایت مقررات، اقدام به اجرای طرح می‌کند. در این حالت حقوق مالکین مورد بحث است.

ایجاد حق تملک برای دولت، منوط به رعایت قانون است. در غیر این صورت، مسؤولیت جبران خسارات را عهده‌دار خواهد بود.^(۱) و ممکن است حسب مورد، عمل دولت مجرمانه تلقی شود. در رأی شماره ۱۹۶ مورخ ۱۳۷۸/۱۲/۲ شعبه ۱۲۱۰ دادگاه عمومی تهران که به تأیید شعبه ۱۹ دادگاه تجدیدنظر استان تهران نیز رسیده است.^(۲) شهردار یکی از مناطق تهران، در پی شکایت

۱. ماده ۱۱ قانون مسؤولیت مدنی مصوب ۱۳۳۹

۲. دادنامه شماره ۱۸۰۰ مورخ ۱۳۷۹/۱۰/۲۴ صادره از شعبه ۱۱ دادگاه تجدیدنظر استان تهران

پس از اعلام رسمی طرح، حداکثر ظرف هجده ماه نسبت به انجام معامله قطعی و انتقال رسمی و پرداخت بها یا عوض آن طبق قوانین اقدام کند.

این تکلیف، سازمان دولتی را متعهد به پرداخت ارزش روز اراضی، یا اعلام انصراف از طرح می‌نماید، لیکن تبصره ذیل آن ماده واحده، سقفی ده ساله را پیش‌بینی نمود تا در صورتی که اجرای طرح مذکور به مدتی بالغ بر ده سال موکول شده باشد، مالک از کلیه حقوق مالکانه برخوردار و حق احداث بنا می‌داشت و اگر طرح پیش از ده سال شروع می‌گردید، به‌هنگام صدور پروانه ساختمان، مالک تعهد می‌نمود که حق مطالبه هزینه احداث و تجدید بنا را نخواهد داشت. این ماده از این حیث که اعمال حقوق مالکانه اشخاص را محدود و منوط به اموری احتمالی در آینده می‌نمود، بر خلاف اصل اولیه احترام به مالکیت اشخاص بود و بر همین مبنا به‌موجب قانون اصلاح تبصره یک ماده واحده قانون تعیین وضعیت املاک واقع در طرح‌های دولتی و شهرداری‌ها مصوب ۱۳۸۰،

عهده غاصب خواهد بود که در عرف برای آن اجاره منظور می‌شود و به حکم عادت می‌توان اجاره داد. (کاتوزیان، ۱۳۷۴، ش ۴۱۵) نظریه شماره ۷/۶۳۱۳ مورخ ۱۳۶۹/۱۱/۳۰ اداره حقوقی قوه قضاییه نیز بر این استدلال صحه گذاشته است.

۲-۳. بررسی وضع طرح‌های آتی دولت

بسیار مشاهده می‌شود که دولت یا سازمان‌های دولتی، با مکاتبه با شهرداری، وجود طرح آتی را اعلام و بدون پرداخت ارزش روز اراضی، اشخاص را از اعمال حقوق مالکانه خویش از جمله ساخت و ساز یا نقل و انتقال باز می‌دارند، یا مقررات موجود در طرح‌های تصفیه یا جامع کاربری خاصی برای زمین در نظر می‌گیرند که انتفاع کامل از زمین توسط مالک غیرممکن می‌گردد.

به منظور جلوگیری از ضرر غیرقابل جبران مالکین، قانون تعیین وضعیت املاک واقع در طرح‌های دولتی و شهرداری‌ها مصوب ۱۳۶۷ با اصلاحات بعدی، محدودیتی در این زمینه پیش‌بینی نمود. به‌موجب این ماده واحده، سازمان مجری طرح مکلف است

- این مدت به پنج سال کاهش یافته است. در مواردی که سازمان اعلام‌کننده طرح، از پاسخ به استعلام شهرداری در پی درخواست مجوز ساختمان توسط شهرداری‌ها خودداری می‌نماید، شهرداری بنا براین قانون، مجاز به صدور پروانه ساختمان خواهد بود.^(۱)
۱. گرجی، ابوالقاسم، مقالات حقوقی، جلد دوم، تهران، نشر دانشگاه تهران، ۱۳۸۶
۲. طباطبایی، محمد حسین، فراهایی از اسلام، تهران، انتشارات جهان آرا، ۱۳۶۰
۳. کاتوزیان، ناصر، ضمان قهری، جلد دوم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۷۴

فهرست منابع

۱. ر.ک: نظریه شماره ۴۵۸۹- ۱۳۷۳/۷/۲۷ اداره حقوقی قوه قضائیه



بررسی صلاحیت قیمومت مادر طبیعی طفل نامشروع

مراد مقصودی

مستشار دادگاه تجدید نظر استان ایلام و مدرس دانشگاه

چکیده

یکی از مسائل در سرپرستی اطفال، سرپرستی اطفال ناشی از ولادت نامشروع می‌باشد. قانون در فصوص نصب والدین طبیعی به‌عنوان قیم سکوت کرده است و ماده ۱۲۳۱ قانون مدنی، شرایطی که مانع از نصب قیم می‌شود، از قبیل اشتها به فساد اخلاقی یا محکومیت قطعی به هتک ناموس یا منافیات عفت را بیان نموده است. این تمحیق به دنبال یافتن پاسخ به این سؤال است که آیا مادر طبیعی این اطفال را می‌توان به‌عنوان قیم آنان نصب کرد؟ در این راستا پس از بیان مقدمه‌ای، نظریه‌های حقوقی و فقهی پیرامون موضوع را بررسی می‌نماییم و سپس نمونه رأی دادگاه تجدیدنظر به عنوان مشرب فکری ماکم در موضوع آورده می‌شود.

کلید واژه‌ها: قیمومت، نسب طبیعی، نسب قانونی، ولایت،

مضانت، توارث

درآمد

بر اساس ماده ۱۲۳۱ قانون مدنی^(۱) که در مقام بیان شرایط نصب قیم، اشخاصی که به موجب حکم قطعی از حیث هتک ناموس یا منافیات عفت محکومیت حاصل نموده‌اند یا این که معروف به فساد اخلاقی می‌باشند را نمی‌توان به سمت قیمومت نصب نمود.

حال این سوال مطرح می‌شود که آیا مادر طبیعی طفل نامشروع می‌تواند به‌عنوان قیم طفل تعیین شود؟ برای پاسخ به این سؤال ابتدا به طرح موضوع پرونده‌ای، در ارتباط با همین امر در دادگاه می‌پردازیم. سپس به تحلیل حقوقی مسأله پرداخته و در قالب یک رأی نتیجه‌گیری می‌شود.

۱. خلاصه جریان پرونده

در پرونده‌ای وکیلی به وکالت از خانم زانیه، تقاضای نصب مادر طبیعی را به‌عنوان

قیم طفل نامشروع که دختر می‌باشد، نموده است. دادستان عمومی و انقلاب محل، تقاضای وکیل را پذیرفته و پیشنهاد نصب مادر را به‌عنوان قیم طفل به دادگاه می‌دهد. در حقوق ایران، نسب نامشروع به رسمیت شناخته نشده و قانون‌گذار در ماده ۱۱۶۷ قانون مدنی اشعار می‌دارد: «طفل متولد از زنا ملحق به زانی نمی‌شود» مبنای فقهی وضع این قاعده، اخبار و احادیث، به ویژه حدیث نبوی «الولد للفراش وللعاهر الحجر» می‌باشد. (صفایی و امامی، ۱۳۸۲، ش ۳۵۹) حدیث نبوی دارای دو قسمت است: قسمت اول اشاره به اماره فراش دارد و طبق مواد ۱۱۵۸ و ۱۱۵۹ قانون مدنی، اماره فراش حکم می‌کند که طفل تولد یافته از زن شوهردار، ملحق به شوهر است. قسمت دوم حدیث، ناظر به نفی و طرد رابطه نامشروع و غیر اخلاقی زن و مرد در جامعه است و بر این اساس، طفل ناشی از روابط نامشروع زن و مرد را ملحق به

۱. اشخاص ذیل نباید به سمت قیمومت معین شوند:

- کسانی که خود تحت ولایت یا قیمومت هستند؛
- کسانی که به علت ارتکاب جنایت یا یکی از جنحه‌های ذیل به موجب حکم قطعی محکوم شده باشند: سرقت، خیانت در امانت، کلاهبرداری، اختلاس، هتک ناموس یا منافیات عفت، جنحه نسبت به اطفال، ورشکستگی به تقصیر؛
- کسانی که حکم ورشکستگی آنها صادر و هنوز عمل ورشکستگی آنها تصفیه نشده است؛
- کسانی که معروف به فساد اخلاقی باشند؛
- کسی که خود یا افرای طبقه اول او دعوایی بر محجور داشته باشد.



بین پدر و مادر طبیعی و طفل متولد از آنان رابطه قانونی موجود نیست و طفل متولد از زنا به زانی ملحق نمی‌شود. بنابراین پدر و مادر طبیعی، حق ولایت و حضانت بر طفل طبیعی خود را ندارند.»

سایر آثار نسب، به جز منع نکاح وارث، به ویژه ولایت قهری، حضانت و نفقه، نص خاصی راجع به اطفال نامشروع در قانون مدنی نیامده است. بنابر تفسیر سنتی، مقتضای عدم الحاق، این بود که نسب نامشروع دارای این آثار نباشد و فقط در مورد نکاح، قانون‌گذار آن را استثنائاً منشاء اثر قرار داده است» (صفایی و امامی، ۱۳۸۲، ش ۳۶۳)

طبق این نظر، عدم الحاق طفل نامشروع به ابویین در سایر آثار نسب نیز جاری است، اما در جهت حمایت از اطفالی که قربانی هوسرانی دیگران شده‌اند، به تعهد طبیعی پدر به نگهداری از فرزند طبیعی استناد می‌کند و در خصوص حضانت از فرزند نامشروع گفته شده است: «در مورد الزام به حضانت از فرزند نامشروع می‌توان به

ابویین طبیعی نمی‌داند و عبارت برای زناکار سنگ است، کنایه از طرد زانی و نپذیرفتن دعوی نسب از جانب او دارد.

برای پاسخ به این سوال لازم است بررسی شود که آیا عدم الحاق ولادت نامشروع به ابویین طبیعی، منحصر به توارث است و به جز ارث که حکم آن در ماده ۸۸۴ قانون مدنی بیان شده است و همچنین حرمت نکاح در ماده ۱۰۴۵ همین قانون، در دیگر آثار نسب بین ولادت ناشی از بستر شرعی و قانونی و ولادت ناشی از روابط نامشروع تفاوتی وجود ندارد، یا این که چون قانون‌گذار برای نسب نامشروع اعتباری قائل نشده است، پس آثار قانونی نسب از جمله دعوی سرپرستی هم پذیرفته نخواهد شد.

۲. نظریه‌های مطرح

عقاید و نظرات مطرح شده پیرامون این سؤال را می‌توان به دو دسته کلی تقسیم کرد:

۱-۲. جریان عدم الحاق طفل نامشروع به

ابویین، در تمام آثار نسب

برخی علمای حقوق، معتقدند: «در مورد

تعهد طبیعی پدر و مادر و التزام صریح یا ضمنی آنان به اجرای این تعهد استناد کرد.» (کاتوزیان، ۱۳۷۸، ش ۵۰۵) در تایید این نظر گفته شده است: «چنانچه از مواد مربوط استنباط می‌شود، حق ولایت پدر و جد پدری از آثار نسب قانونی است. بین پدر و مادر طبیعی و طفل متولد از آنان رابطه قانونی موجود نیست و طفل متولد از زنا به زانی ملحق نمی‌شود. بنابراین پدر و مادر طبیعی، حق ولایت و حضانت بر طفل طبیعی خود را ندارند.» (امامی، ۱۳۷۳، ص ۱۸۲)

بنابر عقیده فقهای اسلامی، اعم از شیعه و سنی، رابطه قانونی نسب بین طفل و زناکار پدید نمی‌آید. این قاعده از اخبار واحادیث به ویژه حدیث نبوی «الولد للفراش و للعاهر الحجر» مستفاد می‌شود و بر آن ادعای اجماع شده است. (صفایی و امامی، ۱۳۸۲، ش ۳۵۹)

۲-۲. انحصار عدم الحاق طفل نامشروع

به ابوبین، به توارث

مطابق این دیدگاه از آثار نسب نامشروع، حرمت نکاح و توارث است که احکام آن در

مواد ۱۰۴۵ و ۸۸۴ قانون مدنی بیان شده است و در غیر آن نص، احکام نسب در مورد ولادت نامشروع هم صدق می‌کند.

این نظر در اقلیت است و در توجیه آن آمده است: «ولی چون طفل نامشروع احتیاج به نگهداری دارد و این امر از واجبات کفایی می‌باشد و پدر و مادر که موجب ایجاد طفل مذکور شده‌اند، در نگهداری او از دیگران اولی می‌باشند، به نظر می‌رسد که از نظر نص و عدالت اجتماعی بتوان حضانت را چنانچه در نسبت قانونی گذشت، در نسبت ناشی از زنا شناخت و منحصرأً تکلیف پدر و مادر دانست» (امامی، ۱۳۷۳، ص ۱۸۲)

در میان فقهای امامیه، مرحوم مامقانی صاحب مناہج المتقین، بر آن است که اقوی برابری ولدالزنا و حلال‌زاده در همه احکام نسب است، به استثنای ارث که به علت نص خاص بین زنازاده و خویشان او توارث نیست، اما در غیر آن اطلاق ادله و صدق پسر و برادر و مانند آن در لغت و عرف اقتضا می‌کند که احکام نسب در مورد ولدالزنا جاری گردد. (القواعد الفقهیه، ج ۲، صص ۴۳ و ۴۴ به نقل از



صفایی و امامی، ۱۳۸۲، ص ۳۲۵)

مجموع این عقاید و نظرات، مربوط به قبل از صدور رای وحدت رویه شماره ۶۱۷ مورخ ۱۳۷۶/۴/۳ هیأت عمومی دیوان عالی کشور در مورد فرزند طبیعی و عرفی است؛ سکوت قانون گذار در بیان آثار نسب نامشروع که منجر به طرح دیدگاه‌های مختلف شده بود و ضرورت تعیین تکلیف دعاوی راجع به این امر در دادگاه‌ها و یکپارچگی بخشیدن به آراء موجب صدور رای وحدت رویه فوق شد که به تبعیت از نظر برخی فقهای معاصر صادر گردید و به این سردرگمی پایان داد. مطابق این رأی، عدم الحاق طفل نامشروع به زانی، منحصر به توارث است و از جهات دیگر آثار نسب، ولادت مشروع و نامشروع را در یک ردیف قرار داده است.

متن رأی وحدت رویه بدین شرح است: «به موجب بند «الف» ماده یک قانون ثبت احوال مصوب سال ۱۳۵۵ یکی از وظایف سازمان ثبت احوال، ثبت ولادت و صدور شناسنامه است و مقنن در این مورد بین اطفال متولد از رابطه مشروع و نامشروع

تفاوتی قائل نشده است و تبصره ماده ۱۶ و ماده ۱۷ قانون مزبور، نسبت به مواردی که ازدواج پدر و مادر به ثبت نرسیده باشد و اتفاق در اعلام ولادت و صدور شناسنامه نباشد، یا این که ابوبین طفل نامعلوم باشد، تعیین تکلیف کرده است، لیکن در مواردی که طفل، ناشی از زنا باشد و زانی اقدام به اخذ شناسنامه ننماید با استفاده از عموم و اطلاقات مواد یاد شده و مسأله ۳ و مسأله ۴۷ از موازین قضایی از دیدگاه حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه، زانی، پدر عرفی طفل تلقی و در نتیجه کلیه تکالیف مربوط به پدر از جمله اخذ شناسنامه بر عهده وی می‌باشد و حسب ماده ۸۸۴ قانون مدنی صرفاً موضوع توارث بین آنها منتفی است و لذا رای شعبه سی‌ام دیوان عالی کشور که با این نظر مطابقت دارد، به نظر اکثریت اعضای هیأت عمومی دیوان عالی کشور موجه و منطبق با موازین شرعی و قانونی تشخیص می‌گردد. این رأی به استناد ماده واحده قانون مربوط به وحدت رویه قضایی مصوب تیرماه سال ۱۳۲۸ برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌ها در

مورد مشابه لازم الاتباع است»

نتیجه

مطابق آنچه در رأی وحدت رویه شماره ۶۱۷ آمد، آثار نسب قانونی به نسب نامشروع هم سرایت می‌کند، جز در حرمت نکاح و توارث که شرح آن گفته شد و به نظر نگارنده، تسری آثار مربوط به ولایت و وصایت هم در موضوع منتفی است؛ زیرا ولایت یک حکم شرعی است که به پدر و جد پدری در ولادت مشروع تعلق دارد و همچنین با منتفی دانستن ولایت، وصایت هم خود به خود منتفی است؛ چون وصی توسط اولیای قهری تعیین می‌شود و وقتی ولایت در موضوع اعتبار ندارد، وصایت هم به وجود نمی‌آید.

تسری آثار مربوط به ولایت و وصایت هم در موضوع منتفی است؛ زیرا ولایت یک حکم شرعی است که به پدر و جد پدری در ولادت مشروع تعلق دارد و همچنین با منتفی دانستن ولایت، وصایت هم خود به خود منتفی است.

در این قسمت دادنامه‌ی شماره ۲۵۸ مورخ ۱۳۸۹/۳/۸ صادره از شعبه دوم دادگاه تجدیدنظر استان ایلام که دادنامه بدوی که تقاضای نصب قیم در موضوع را رد نموده است، آورده می‌شود:

دادنامه شماره ۹۳۶ مورخ ۱۳۸۸/۹/۱۹ صادر شده از شعبه اول دادگاه عمومی دره شهر: «در خصوص تقاضای دادستان عمومی و انقلاب شهرستان دره شهر، در پرونده کلاسه ۲۷/۸۸ آن مرجع که دلالت بر معرفی «الف» به شناسنامه ۱۶ متولد ۱۳۶۵ به عنوان قیم فرزند صغیرش به نام نیلوفر، فعلاً فاقد شناسنامه که حسب محتویات پرونده و اعلام هفت ساله می‌باشد، نظر به محتویات پرونده و مودای گواهی گواهان، چون قیم تعرفه شده فوق فاقد شرایط مقرر قانونی مندرج در ماده ۱۲۳۱ قانون مدنی است، لذا دادگاه صلاحیت وی را جهت قیمومیت مردود می‌داند و مستنداً به ماده مرقوم، حکم به رد پیشنهاد فوق صادر و اعلام می‌نماید...»

دادنامه شماره ۲۵۸ - ۱۳۸۹/۳/۸ صادره از شعبه دوم دادگاه تجدیدنظر استان ایلام:



در اعتراض خواهان اصلی به رأی صادره از دادگاه بدوی چنین آورده است: «راجع به تجدیدنظر خواهی آقای «ب» به وکالت از خانم «الف» نسبت به دادنامه شماره ۹۳۶ مورخ ۱۳۸۸/۹/۱۹ صادر شده از شعبه اول دادگاه عمومی حقوقی شهرستان دره شهر که طی آن، تقاضای دادستان عمومی و انقلاب شهرستان دره شهر برای نصب آن خانم تجدید نظرخواه به عنوان قیم دختر هفت ساله اش به علت این که دختر از طریق رابطه نامشروع ولادت یافته و بر این اساس مادر طبیعی او فاقد شرایط و صلاحیت لازم مندرج در ماده ۱۲۳۱ قانون مدنی می باشد، رد شده است، بنابه دلایل ذیل رأی صادر شده مخدوش بوده و اعتراض تجدیدنظر خواه ثابت و وارد می باشد:

اولاً: شرایط مقرر در ماده ۱۲۳۱ قانون مدنی، ناظر به جایی است که ولادت طفل ناشی از رابطه مشروع و قانونی باشد و چون در آن موارد صغیر دارای اقربای متعدد می باشد، پس از میان آن اقربا و با رعایت «الاقرب فی الاقرب» فردی به عنوان قیم نصب می شود

که صلاحیت مقرر را داشته باشد، اما در مانحن فیه که ولادت ناشی از رابطه نامشروع بوده است، تنها اقربای طبیعی صغیر، همین مادر طبیعی می باشد که لاجرم و بنا به همان محدودیت، از هر ویژگی که برخوردار باشد، برای قیمومت اولی به نظر می رسد؛ چون در غیر این صورت نصب هر کس دیگری به عنوان قیم و به علت فقدان رابطه خویشی با او، به صلاح و مصلحت مجبور نبوده و قاعده فقهی «الضرورات تبیح المحظورات» نیز مؤید این نظر است. مضافاً صرف یکبار رابطه نامشروع را نمی توان مصداق معروف بودن به فساد اخلاقی دانست و در پرونده چنین اشتهاری محرز نمی باشد. ثانیاً، حسب ماده ۱۷ قانون ثبت احوال مصوب ۱۳۵۵ با اصلاحات بعدی، هر گاه ابوبین طفل معلوم نباشد، سند با نام خانوادگی آزاد و نامهای فرضی در محل ابوبین تنظیم می گردد. در این ماده قانون گذار در مقام بیان ولادتهای ناشی از رابطه نامشروع بوده است، بلافاصله حسب ماده ۱۸ آن قانون اعلام می دارد: نماینده یا مأمور ثبت احوال، ولادت طفل

فاقد ولی را ثبت و مراتب را برای اقدام قانونی به دادستان اطلاع خواهد داد، که قطعاً اقدام قانونی دادستان، همان پیشنهاد و نصب قیم برای طفل می‌باشد که با این وصف باز استنباط می‌شود که مادر از هر کس دیگری برای قیمومت اولی‌تر است.

ثالثاً، حسب رای وحدت رویه شماره ۶۱۷ مورخ ۱۳۷۶/۴/۳ هیأت عمومی دیوان عالی کشور، زانی پدر عرفی طفل تلقی گردیده و در نتیجه کلیه تکالیف مربوط به پدر به جز توارث و ولایت بر عهده او می‌باشد. از وحدت ملاک این رأی می‌توان برای زانیه هم استفاده کرد و گفت آنچه به عنوان وظایف و اختیارات مادر قانونی در قبال فرزند وجود دارد، به جز وصایت و توارث به عهده مادر عرفی هم می‌باشد و بر این اساس برای نصب قیم و تعیین مادر به عنوان قیم، تفاوتی بین اطفال متولد از رابطه مشروع و نامشروع وجود ندارد و نظریه مشورتی شماره ۳۵۳۹ مورخ ۱۳۷۶/۵/۲۲ اداره کل حقوقی و تدوین قوانین قوه قضاییه نیز به نوعی مؤید این نظر قضایی است. بنا به مراتب این دادگاه، به استناد مستندات قانونی فوق‌الاشاره و نیز ماده ۳۵۸ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های

عمومی و انقلاب در امور مدنی، با نقض دادنامه اعتراض خواسته، حکم بر پذیرش پیشنهاد دادستان عمومی و انقلاب شهرستان دره شهر مبنی بر نصب خانم «الف» به عنوان قیم دختر هفت ساله‌اش صادر و اعلام می‌دارد. قیم موظف است وظایف قیمومت خویش را در حدود اختیارات و وظایف قانونی قیمومت و زیر نظر دادستان محل با رعایت صلاح و صرفه مولی‌علیه انجام دهد. رأی صادر شده قطعی می‌باشد.

فهرست منابع

۱. امامی، سید حسن، حقوق مدنی، جلد پنجم، تهران، نشر اسلامیه، چاپ نهم، ۱۳۷۳
۲. صفایی، سید حسین و امامی، اسدالله، مختصر حقوق خانواده، تهران، نشر میزان، چاپ ششم، ۱۳۸۲
۳. کاتوزیان، ناصر، حقوق مدنی (خانواده)، جلد دوم، تهران، انتشارات شرکت سهامی با همکاری بهمن برنا، چاپ پنجم، ۱۳۷۸

حمایت از اصل برائت در پرو دادرسی منصفانه

*جواد صالحی
عضو هیأت علمی دانشگاه پیام نور
*محمدرضا سخنور
وکیل پایه یک دادگستری

چکیده

اصل برائت، پیش فرض بی گناهی است که پشتیبان متهمان در مقابل اتهام های وارد شده می باشد. مؤلفه های این اصل شامل مواردی است از قبیل: منع شکنجه و منع اجبار به اقرار به مجرمیت یا شهادت علیه خود، بی اعتبار بودن دلایل تمصیل شده از راه تهدید و شکنجه و به طور کامل از طریق نامشروع و غیرقانونی، بر خودداری از حق آخرین دفاع.

در مقررات بین المللی بر اصل برائت صمه گذاشته شده و ضرورت رعایت آن در حقوق داخلی، به عنوان یک اصل اولیه فاقد استثناء پذیرفته شده است. امروزه دست آوردهای وسیع حقوق بشری موجب گسترده شدن قلمرو اصل برائت در جهت انطباق هر چه بیشتر قوانین دادرسی با جایگاه والای انسان است.

کلیدواژه ها: اصل برائت، دادرسی منصفانه، افذ آخرین دفاع،

منع شکنجه، اقرار به اجبار

درآمد

متهم از این اصل منتج می‌گردد. همچنان که در اصل ۳۷ قانون اساسی آمده است: «اصل بر برائت است. هر انسانی بی‌گناه فرض می‌شود، مگر این که بزهکاری او ثابت شود.»

متهم در ارتباط با حقوق دفاعی خود از آثار این فرض برخوردار می‌شود و عدم برخورداری از آثار این اصل، فرض بی‌گناهی متهم را به خطر می‌اندازد. در بند ۲ قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی،^(۲) پس از تاکید بر رعایت اصل قانونی بودن^(۳) محکومیت‌ها، به اصل برائت

اصل برائت، از اصول مترقی حقوق کیفری و دارای پیشینه‌ای طولانی است که امروزه مورد قبول همه نظام‌های آیین دادرسی کیفری قرار گرفته است و از آن به عنوان میراث مشترک ملل مترقی جهان یاد می‌شود.

در بیشتر کشورهای جهان، فرض برائت در تمام مراحل دادرسی، و حتی پیش از دادرسی، معتبر است و تا دعوا مختوم نگردد، لازم الاتباع است.^(۱) اهمیت فرض برائت، ناشی از آن است که بسیاری از حقوق دفاعی

۱. رعایت اصل برائت که موجب معافیت از ارائه دلیل می‌شود، دو نتیجه برای متهم دارد؛ اول این که متهم، موظف به ارائه دلیل بر بی‌گناهی خود نیست و دوم این که شک و تردید باید به نفع متهم تفسیر شود. این فرایند پس از صدور حکم غیرقطعی دادگاه ادامه می‌یابد. ممکن است در مراحل تجدیدنظرخواهی، بی‌گناهی متهم احراز و حکم صادره نقض گردد. ضمن این که این مزایا نسبت به بزهکار اتفاقی یا تکرار کننده به یک میزان است. رویکرد اخیر توسط برخی از حقوق‌دانان مورد انتقاد قرار گرفته است. انریکو فری در مورد تکرارکنندگان جرم و مجرمین مادرزادی معتقد به اصل مجرمیت به جای اصل برائت است. از نظر وی خطرناک بودن دسته اول بنابر قواعد انسان شناسی یا از روی سوابق جزایی ثابت شده است و پذیرش اصل برائت بی وجه است. اما بیناتل از حقوق‌دان فرانسوی این نظریه را مغایر با حقوق عمومی و در مردود می‌داند؛ زیرا تعدد و تکرار جرم، قرینه‌ای بر حالت خطرناک فرد تلقی می‌شود و دلالتی بر بزهکاری به جرم انتسابی و مجرمیت او ندارد. (خزانی، ۱۳۷۲، ص ۱۷۵)

۲. قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی (۱۳۸۳/۰۲/۱۵ - روزنامه رسمی، شماره ۱۱۲۴۹، ۱۳۸۳/۳/۲) از منظر حقوق اساسی، حقوق کیفری، حقوق بشر و به طور کلی در گستره حقوق عمومی قابل بررسی است. این قانون در قالب طرح به مجلس ارائه شد، طرحی که با استفاده از بخشنامه مورخ ۱۳۸۳/۱/۲۰ رییس قوه قضائیه تهیه و تنظیم شده بود و بیش از یک ماه بعد (یعنی در تاریخ ۱۳۸۳/۲/۱۵) تصویب و به قوانین و مقررات مربوط به آیین دادرسی کیفری افزوده شد. ماده واحده قانون حقوق شهروندی دارای پانزده بند است. هفت بند این قانون (بندهای ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۱، ۱۲ و ۱۴)، دربرگیرنده حقوق دفاعی متهم از مرحله دستگیری تا صدور حکم است و هفت بند دیگر (بندهای ۱، ۶، ۷، ۹، ۱۰، ۱۳)، شامل حمایت از متهم و مظنون و محکوم در برابر اذیت و آزار در فرایند کیفری می‌باشد. (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۸۶، ص ۵۰؛ نجفی، ۱۳۸۴، ص ۱۰۷).

۳. به نظر می‌رسد اصل برائت، مبتنی بر اصل قانونی بودن محکومیت است. با تضمین آزادی متهم در پرتو اصل برائت، امنیت شخصی وی در برابر اعمال زور خودسرانه و غیرقانونی دولت و دستگاه قضایی تضمین می‌شود. بر این اساس، اختیار قاضی در اعمال مجازات، محدود به متن قانون است، قطع نظر از این که جرم تا چه حد به اخلاق حسنه عمومی لطمه وارد ساخته است، از این رو، قانون مرز میان عمل مجاز و عمل ممنوع را ترسیم می‌سازد. احترام به اصل برائت، از مسائل مجاز است که موجب می‌شود قاضی بدون دغدغه پاسخ‌گویی به آذهان عمومی و گذر از فشار ناشی از افکار عمومی، تا زمانی که دلایل موجه و مستند به متهم در ارتکاب عمل مجرمانه پیدا نکرده است، به اصل برائت استناد و متهم را آزاد سازد.



ماده ۷ منشور آفریقایی و بند ۴ ماده ۱۹

اعلامیه اسلامی حقوق بشر (مرکز مطالعات حقوق بشر، ۱۳۸۲، صص ۹ تا ۱۴۴) نیز بر این مطلب تصریح تمام دارند.^(۳)

متهم در پرتو این اصل، در کلیه مراحل دادرسی از حقوقی برخوردار است که رعایت آن از سوی اصحاب دستگاه عدالت کیفری الزامی است. الزام مقامات قضایی دخیل در رعایت آنها، موجب نفی برخی اقدامات تهدیدکننده حقوق و آزادی‌های متهم است که ترافی شدن دادرسی را بر هم می‌زند. لذا نفی اجبار به اقرار به مجرمیت یا شهادت علیه خود، مصونیت از تهدید و شکنجه و الزام بر اخذ آخرین دفاع، از مولفه‌هایی است که در پرتو اصل برائت ایجاد می‌شوند. در این نوشتار به بررسی مولفه‌های حمایت کیفری از متهم و نقد نقیصه‌های احتمالی آن می‌پردازیم.

نیز اشاره شده است.^(۱)

اصل برائت در عرصه بین‌المللی، اگرچه دارای قدمت طولانی است، اما تاریخچه آن را در معنای جدید، باید در قرون اخیر جست‌وجو کرد و منشاء اصلی آن را در اعلامیه جهانی حقوق بشر و اعلامیه حقوق بشر فرانسه (۱۷۸۹) یافت.

اصل برائت در اسناد بین‌المللی به موجب بند ۲ ماده ۱۴ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، بند ۲ ماده ۶ کنوانسیون اروپایی به این شکل که «هر کس متهم به ارتکاب جرم است، مادام که تقصیر او موافق قانون اثبات نشده، حق دارد از پیش فرض برائت برخوردار باشد»، تضمین شده است. بند یک ماده ۱۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر، بند ۲ ماده ۶ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر (امیر ارجمند، ۱۳۸۵، ص ۱۵)، ماده ۲۶ اعلامیه آمریکایی، بند ۲ ماده ۸ کنوانسیون آمریکایی، بند یک

۱. بند ۲ قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی: «تا جرم در دادگاه صالح اثبات نشود و رای مستدل و مستند به مواد قانونی و یا منابع فقهی معتبر (در صورت نبود قانون) قطعی نگردیده، اصل بر برائت متهم بوده و هر کس حق دارد در پناه قانون از امنیت لازم برخوردار باشد».

۲. از میان این اسناد، دولت جمهوری اسلامی ایران به میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی پیوسته است، لذا این میثاق در حکم یک قانون داخلی لازم‌الاجراء است که قضات در آراء خود به آن استناد می‌کنند.

۱. منع اجبار به اقرار به مجرمیت یا

شهادت علیه خود

اصل ۳۸ قانون اساسی به ممنوعیت اخذ اقرار از طریق توسل به اکراه و اجبار اشاره کرده است. اجبار به اقرار یا اعتراف به مجرمیت، آن است که متهم تحت تاثیر تحریک، تهدید، وعده‌های امیدوارکننده، فشارهای روانی و یا شکنجه و آزار، اتهام انتسابی را تصدیق کند و خود را عامل ارتکاب جرم مورد ادعا معرفی نماید. اجبار به شهادت علیه خود، نیز هنگامی است که متهم تحت تاثیر عوامل مذکور وادار به ارائه دلیل و ادای اظهارات موافق با ادعای دادسرا یا شاکی خصوصی شود.

ماده ۱۲۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری، این حق را برای متهم شناخته است که هیچ مقامی اعم از قضایی و انتظامی، نباید وی را مجبور به اقرار به مجرمیت یا اقرار به عمل ناکرده، بنماید یا او را مجبور کند که علیه خود دروغ بگوید؛ «سوالات تلقینی یا اغفال یا اکراه و اجبار متهم ممنوع است» (ماده ۱۲۹ قانون

آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری) و «چنان چه متهم از دادن پاسخ امتناع نماید»، تنها «امتناع او در صورت مجلس قید می‌شود» (همان ماده ۱۲۹)، بدون این که بتوان «متهم را مجبور به اقرار به مجرمیت یا شهادت علیه خود نمود.» (بند ۳ ماده ۱۴ میثاق)

۲. مصونیت از تهدید و شکنجه

سزار بکاریا، یکی از طرفداران نهضت فکری علیه شکنجه در قرن هجدهم، شکنجه را نوعی دامنشی مشروع می‌خواند و قانونی که شکنجه را مجاز بداند؛ قانونی می‌داند که افراد را به تحمل درد و رنج فرا می‌خواند. از نظر او شکنجه، بی‌گناه را در وضعیتی بدتر از گناه‌کار قرار می‌دهد؛ چرا که همه چیز به زبان او می‌باشد؛ یا تحت فشار شکنجه به گناه ناکرده اعتراف می‌کند، محکوم و سپس مجازات می‌گردد، یا این که در اثر تحمل درد و رنج ناروا بی‌گناه شناخته شود. در حالی که در موقعیت برابر، گناه‌کار با مقاومت در برابر شکنجه، از مجازات اصلی



شکنجه به عنوان یک جنایت ضد بشریت (بند ۲ ماده ۷ اساسنامه) است که توجیهی برای اعمال آن وجود ندارد. تردیدی در مطلق بودن ممنوعیت شکنجه نیست و قاعده منع شکنجه، قاعده‌ای جهانی است که در هر شرایط اطلاق دارد.

یا جنگ جوانمردانه میان دولت و متهم (زالمن و سیگل، ۱۳۷۹، ص ۱۶) است. این اکراه و اجبار از طریق اعمال شکنجه‌های جسمی یا روحی صورت می‌گیرد. در حالی که شکنجه متهم در حقوق داخلی و اسناد بین‌المللی و منطقه‌ای به شدت ممنوع شده و برای آن ضمانت اجرای کیفری پیش‌بینی شده گردیده است. البته واکنش دولت‌ها علیه شکنجه یکسان نیست؛ زیرا تلقی آنها از شکنجه و رفتارهای خشن و موهن، متأثر از عادات جاری و خصوصیات فرهنگی جوامع خود می‌باشد. با این وجود، نفی آن یک قاعده عمومی است. (اردبیلی، ۱۳۷۰، ص ۱۸۸)

شکنجه تحمیل عمدی و غیرقانونی درد و رنج مستمر روحی یا جسمی بر دیگری،

فرار می‌کند و سنگینی آن را با تحمل رنج ناشی از شکنجه، از خود دور می‌کند. (بکاریا، ۱۳۷۷، ص ۶۸).

در سیستم تفتیشی، سکوت متهم، مجوزی برای اخذ اقرار با شکنجه می‌باشد، (آشوری، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۳۱) اما کسب اقرار، اطلاع، شهادت و سوگند باید در کمال امنیت و بنا به اراده شخص صورت گیرد. بنابراین، اقرار، اطلاع، شهادت یا سوگندی که از راه اجبار، شکنجه و تهدید و حتی فارغ از احساس هرگونه فشار و تحقیر و توهین، به صورت ناخواسته و ناگهانی به دست یک مامور پلیس یا به صورت یک رویه همیشگی و دائمی تحصیل شود، فاقد اعتبار قانونی بوده و محکومیت مستند به چنین اقراری، در معرض بطلان است. (نوربهاء، ۱۳۸۶، ص ۱۸۹) و دادگاه‌ها ملزم‌اند که به آن ترتیب اثر ندهند.

اکراه و اجبار متهم در پاسخ به پرسش‌ها حین بازجویی، از مصادیق بارز تجاوز به حقوق دفاعی متهم و ناسازگار با اصول و موازین شناخته شده دادرسی عادلانه

به منظور کسب اطلاعات یا اخذ اقرار است (صادقی، ۱۳۸۱، ص ۴) که به وسیله یا به دستور مأموران یا مستخدمان دولتی انجام می‌گیرد، شامل هر فعل عمدی است که با توسل به آن: «درد یا صدمه شدید»^(۱) اعم از جسمی یا روحی؛^(۲) مجازات قربانی برای عملی که وی یا شخص ثالث مرتکب شده یا مظنون به ارتکاب آن است؛ مرعوب نمودن یا اعمال فشار بر قربانی یا شخص ثالث، به منظور نیل به اهدافی از قبیل کسب اطلاعات یا اقرار از قربانی یا شخص ثالث» صورت می‌پذیرد. ماده یک کنوانسیون بین‌المللی منع شکنجه و دیگر رفتارها و مجازات‌های بی‌رحمانه، غیرانسانی یا موهن مصوب ۱۹۸۴. رک: امیرارجمند، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۴۹۵

جامعه جهانی در زمینه مبارزه با شکنجه وسیع است، تا حدی که شکنجه در ردیف اعمالی مانند؛ قتل، به بردگی گرفتن، کوچ دادن اجباری و تجاوز جنسی به عنوان جنایت ضد بشری شناسایی شده است و از جرایم قابل تعقیب از سوی دیوان کیفری بین‌المللی می‌باشد. (آل حبیب، ۱۳۷۸، ص ۵۳۸)

شکنجه به عنوان یک جنایت ضد بشریت (بند ۲ ماده ۷ اساسنامه) است که توجیهی برای اعمال آن وجود ندارد. (بند ۲ و ۳ ماده ۲ کنوانسیون منع شکنجه). لذا تردیدی در مطلق بودن ممنوعیت شکنجه نیست و قاعده منع شکنجه، قاعده‌ای جهانی است که در هر شرایط اطلاق دارد. (رنجبریان، ۱۳۸۴، ص ۱۵۳).

همه افرادی که از آزادی محروم شده‌اند، باید از «رفتار انسانی و رعایت کرامت ذاتی» (بند یک ماده ۱۰ میثاق) برخوردار

امروزه منع شکنجه به عنوان یک قاعده آمره در حقوق بین‌الملل مطرح است. تلاش

۱. این تعریف، از قلمرو درد یا صدمه‌ای که صرفاً ناشی از درد یا صدمه ذاتی ضمانت اجرای قانونی یا منتج از آنها می‌باشند، خارج است.

۲. نظر مقنن در بند «الف» ماده ۵۳ قانون «مجازات جرایم نیروهای مسلح» (۱۳۸۲) با محتویات این سند بین‌المللی هماهنگی دارد؛ چرا که به هر دو نوع؛ اذیت و آزار روحی و بدنی اشاره کرده است: «هر نظامی که حین انجام وظیفه نسبت به مجروح یا بیماری آزار روحی یا صدمه بدنی وارد کند به حبس از شش ماه تا دو سال محکوم خواهد شد». از مصادیق شکنجه روحی می‌توان به مواردی مثل؛ تهدید، تحقیر، اعمال فشارهای مختلف روانی، محرومیت از ملاقات با وکیل خانواده، سوالات تلقینی و انحرافی، استفاده از داروهای موثر بر روان متهم و... اشاره کرد. (موسوی، ۱۳۸۲، ص ۸۹)



اصل حاکمیت قانون، اقتضا می‌کند امور جامعه مطابق قوانین نظام گیرند و از مسیر اراده مقنن خارج نشوند تا در پرتو قاعده حکومت قانون بر جرم، علاوه بر تامین امنیت قضایی، حقوق و آزادی‌های شهروندان تضمین گردد.

اصل حاکمیت قانون، اقتضا می‌کند امور جامعه مطابق قوانین نظام گیرند و از مسیر اراده مقنن خارج نشوند تا در پرتو قاعده حکومت قانون بر جرم، علاوه بر تامین امنیت قضایی، حقوق و آزادی‌های شهروندان تضمین گردد.

در حقوق داخلی، اصل ۳۸ قانون اساسی توسل به شکنجه برای گرفتن اقرار^(۱) یا کسب اطلاع و اجبار شخص به شهادت، اقرار یا سوگند را ممنوع دانسته و چنین شهادت، اقرار و سوگندی را فاقد ارزش و اعتبار می‌داند. (اردبیلی، ۱۳۷۷، ص ۱۲۷) مفهوم مخالف این اصل، آن است که در تحصیل ادله کیفری

باشند. بنابراین «هیچ کس را نمی‌توان مورد آزار و شکنجه یا رفتارهای خشن و غیرانسانی یا موهن قرار داد.» (ماده ۵ اعلامیه، ماده ۷ میثاق). اهمیت این مساله تا بدان جاست که اسناد منطقه‌ای؛ اعلامیه اسلامی حقوق بشر (ماده ۲۰)، کنوانسیون اروپایی (ماده ۳)، کنوانسیون امریکایی (ماده ۲) و منشور آفریقایی (ماده ۵) نیز بر نهی شکنجه و امر به رعایت حرمت انسان‌ها به هنگام بازداشت و بازجویی صراحت دارند؛ اگرچه برخی اجازه عدول از این اصول را در جرایم خطرناک و مضر به حال اجتماع جایز دانسته‌اند. (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۸۴، ص ۱۳۶، تدین، ۱۳۸۷، ص ۴۶، اسلپر و کلی، ۲۰۰۴، ص ۴۳۹) در حالی که چنین استثنایی از اطلاق اسناد بین‌المللی و اصل ۳۸ قانون اساسی استنباط نمی‌شود و حداقل در عرصه داخلی از موجبات نفی حاکمیت قانون، به عنوان یکی از اصول مهم سیاسی و حقوقی است.

۱. در ماده ۵۷۸ قانون مجازات اسلامی فقط برای عاملان اذیت و آزار بدنی به قصد اخذ «اقرار»، مجازات تعیین شده است. درحالی که اصل ۳۸ در برگزیده تمامی موارد شکنجه به منظور «اقرار، سوگند یا شهادت» می‌باشد. از این رو ضروری است تا قانون عادی برای انطباق با قانون اساسی به نحوی انشاء شود که در برگزیده سایر موارد نیز باشد.

عرصه داخلی و بین‌المللی می‌تواند راه‌گشا و مثمر‌تر باشد.

۳. برخورداری از آخرین دفاع

برای تأمین بیشتر حقوق دفاعی متهم، اخذ آخرین دفاع یا آخرین کلام متهم پیش‌بینی شده است. (آخوندی، ۱۳۸۷، ج ۴، ص ۸۰) اخذ آخرین دفاع مبین این مفهوم است که دلایل ابرازی از طرف متهم برای زدودن اتهام وارده به وی کفایت ننموده و لازم است برای آخرین بار این فرصت را داشته باشد تا چنانچه اظهارات جدیدی برای نفی اتهام از خود دارد، ابراز کند. لزوم اخذ آخرین دفاع متهم، در اسناد بین‌المللی به صراحت پیش‌بینی نشده است، اما در دو مرحله؛ پایان تحقیقات مقدماتی و دادرسی صورت می‌گیرد.^(۳)

باید به گونه‌ای عمل شود که آزادی اراده افراد مخدوش نگردد. (تدین، پیشین، ۴۵) و کرامت و منزلت انسانی آنها که اکنون به وسیله قانون اساسی به «حقوق قانونی» آنها تبدیل شده است. (دورکین، ۱۳۸۱، ص ۲۲۸) مصون از تعرض باقی بماند؛ زیرا حق فرد بر حکومت اقتضاء می‌کند که حقوق بنیادین وی به رسمیت شناخته شود.

بند ۹ ماده واحده «قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی» نیز ممنوعیت شکنجه جهت اخذ اقرار و یا اجبار متهم به امور دیگر را متذکر شده و ضمانت اجرای آن را در ماده ۵۷۸ قانون مجازات اسلامی در نظر گرفته است؛^(۱) چراکه اعتقاد بر این است که مسؤول شناختن عاملان این اقدامات غیرانسانی، در

۱. اگرچه مقصود از شکنجه در عرف و اسناد بین‌المللی هر دو نوع؛ روحی و جسمی می‌باشد. (ماده یک کنوانسیون بین‌المللی منع شکنجه و دیگر رفتارها و مجازات‌های بی‌رحمانه، غیرانسانی یا موهن)، اما متن ماده ۵۷۸ قانون مجازات اسلامی به گونه‌ای انشاء شده است که ذهن خواننده صرفاً به شکنجه بدنی (اذیت و آزار جسمی) معطوف می‌گردد. ضمن آن که شکنجه و آزار مصرح در این ماده شامل غیرمتهم؛ مثل شهود و مطلعین و نیز شاکی نمی‌شود. (سالمی، ۱۳۸۳، ص ۱۷۲) از این رو ضروری است تا قانون عادی به نحوی اصلاح شود که در برگیرنده کلیه موارد باشد.

۲. با توجه به نظر شورای نگهبان، الزام مقام قضایی به اخذ آخرین دفاع، در مرحله دادرسی، مغایر با قوانین شرعی است. (ر.ک: آشوری، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۲۱۱)؛ چراکه الزام به خواستن آخرین دفاع از متهم در صورتی که رسیدگی انجام شده، کافی برای رای مقتضی باشد، شرعی نیست. (مدنی، ۱۳۶۹، ص ۲۴۵) منطق حقوقی دیدگاهی خلاف این مساله دارد، تا جایی که رویه قانونی (ماده ۱۹۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری) و قضایی نیز آن را تایید می‌کند.



کارآیی اندیشه علمی حقوق جزا، معطوف به تدوین قوانین مطلوب برای استقرار دستگاه عدالت کیفری در راستای تحقق بخشیدن به عدالت و ایجاد تعادل بین حق جامعه در تعقیب بزهکار و حق فرد متهم در برخورداری از اصل برائت و آثار مثبت آن می‌باشد.

کافی تشخیص دهد و عقیده به مجرمیت^(۱) متهم داشته باشد، مکلف است پس از صدور قرار مجرمیت، با تفهیم مجدد اتهام و کلیه دلایل و مدارک آن از متهم بخواهد که اگر در جهت اثبات بی‌گناهی خود مطالبی دارد، به عنوان آخرین فرصت، بیان کند. در مرحله رسیدگی نیز اخذ آخرین دفاع تکرار می‌شود، با این تفاوت که در این مرحله قائم به شخص قاضی صادرکننده حکم می‌باشد. دادگاه پس از پایان مذاکرات به عنوان آخرین دفاع به متهم یا وکیل او

اخذ آخرین دفاع در مواد ۱۶۱ و ۳۳۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۹۰ در پایان تحقیقات مقدماتی و در مرحله رسیدگی، از تکالیف قانونی مقامات قضایی است و عدم رعایت آن، تخلف انتظامی محسوب می‌شود. همین روند به موجب بند «ک» ماده ۳ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب در مرحله تحقیقات مقدماتی و به استناد قسمت اخیر ماده ۱۹۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری در مرحله رسیدگی، در صورتی که دلایل کافی برای محکومیت متهم وجود داشته باشد، مجری است و رویه قضایی نیز به همین منوال است.

پس از اتمام تحقیقات مقدماتی، در صورتی که بازپرس دلایل و امارات موجود در پرونده را بر وقوع جرم و انتساب آن به متهم

۱. حقوق‌دانان در خصوص موارد اخذ آخرین دفاع، اختلاف نظر دارند. برخی معتقدند که در الزام به اخذ آخرین دفاع، فرقی بین این که قاضی عقیده به برائت یا مجرمیت متهم داشته باشد، نیست. (گلدوست جویباری، ۱۳۸۷، ص ۱۴۸) برخی دیگر معتقدند اگر مقام قضایی پس از تحقیقات مقدماتی و بررسی کلیه دلایل، معتقد به بی‌گناهی متهم شود، نیازی به اخذ آخرین دفاع نیست. (خالقی، ۱۳۸۷، ص ۱۷۳) نظریه اخیر از قوت بیشتری برخوردار باشد؛ چراکه اخذ آخرین دفاع برای متهمی که در شرف دریافت حکم محکومیت می‌باشد و لازم است آخرین فرصت را در جهت زدودن اتهام به وی داده باشیم، معنا و مفهوم پیدا می‌کند. ضمن این که عملکرد دادگاه‌ها مویذ این نظریه می‌باشد. مگر این که در پذیرش نظریه اول، قائل به این باشیم که از آخرین دفاعیات متهم بتوان در محکومیت خودش استفاده کرد.

اجازه صحبت می‌دهد و سپس رسیدگی را ختم می‌کند.

مقام قضایی صادرکننده حکم می‌تواند با شنیدن آخرین کلام متهم و ارزیابی آن، ضمن سنجش حالت‌های روحی و روانی متهم در آن لحظات، تصمیم عادلانه‌تری بگیرد. (آخوندی، پیشین، ج ۴، ص ۸۰) که تامین این مهم با واگذاری به غیرقاضی صادرکننده حکم، فراهم نمی‌گردد؛

اداره حقوقی قوه قضائیه، تفویض اخذ آخرین دفاع از طرف حاکم دادگاه به قضات تحقیق را بدون اشکال دانسته است. (نظریه شماره ۷/۵۵۷۵ مورخ ۱۳۷۳/۸/۱۵)

اخذ آخرین دفاع، مبین مفهوم قطعی بزهکاری متهم نیست و چه بسا در آخرین

دست‌آوردهای وسیع حقوق بشری موجب قرائت‌های نوین بر گستره و قلمرو اصل برائت شده و از افق‌های روشنی برای استحقاق افراد از رفتارهای انسانی هماهنگ با کرامت و جایگاه والای انسان نوید می‌دهد.

دفاع، با دلایلی مواجه شویم که موجبات بی‌گناهی متهم فراهم گردد. از دیدگاه قضات دیوان عالی کشور: «هر گونه دفاعی از طرف متهم که ممکن است در حکم تقصیر یا برائت وی تاثیر داشته باشد، باید مورد توجه دادگاه قرار گیرد و در تأثیر آن اعمال نظر کند» (حکم شماره ۲۹۴۰/۲۹۴۱ مورخ ۱۳۱۹/۹/۱۶). اخذ آخرین دفاع به عنوان یک تکلیف قانونی، موجب می‌شود که صدور قرار مجرمیت بدون اخذ چنین دفاعی، وجهه قانونی نداشته باشد و نادیده گرفتن آن علاوه بر این که تخلف انتظامی (آخوندی، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۱۱۱؛ زراعت، ۱۳۸۲، ص ۲۳۶) است، به موجب ماده ۵۹۷ قانون مجازات اسلامی قابل مجازات است. در این ماده مصادیق امتناع مقام قضایی از انجام وظایف قانونی را احصاء شده و مقام قضایی که برخلاف آن رفتار کرده است، قابل تعقیب بوده و تحقیقات بدون اخذ آخرین دفاع، باطل اعلام می‌گردد.



نتیجه

اصل برائت، یکی از اصول ثابت و پیشرفته در دعوی کیفری است که علاوه بر مقررات بین‌المللی، در قوانین کلیه کشورها، خصوصاً قانون اساسی آنها وارد شده است؛ چراکه مولفه‌های سازنده حقوق و آزادی‌های افراد که دارای طیف گسترده‌ای است، ضامن تحقق زندگی ایده‌آل در جامعه می‌باشد، که بخشی از آن به تعاملات دستگاه عدالت کیفری با مردم بر می‌گردد.

رعایت اصل برائت در حق متهم، از مهم‌ترین موضوعات دادرسی عادلانه است که در قوانین پیش‌بینی شده و مورد حمایت قرار گرفته است. در رابطه با نتایج اصل برائت، بیشتر اصول موجود در اعلامیه‌های جهانی حقوق بشر و کنوانسیون‌های بین‌المللی در قوانین مصوب داخلی وجود دارد، لیکن اصول و مقررات مذکور به صورت کامل و دقیق با اسناد بین‌المللی هماهنگ نیست که ابهام و اجمال آن می‌تواند به معیارهای دادرسی عادلانه خدشه وارد سازد. در حالی که کارآیی اندیشه علمی حقوق جزا، معطوف به تدوین

قوانین مطلوب برای استقرار دستگاه عدالت کیفری در راستای تحقق بخشیدن به عدالت و ایجاد تعادل بین حق جامعه در تعقیب بزهکار و حق فرد متهم در برخورداری از اصل برائت و آثار مثبت آن می‌باشد.

دادرسی عادلانه در بستر رعایت اصولی که ناظر بر مراحل تعقیب، تحقیق، دادرسی و اجرای حکم می‌باشد، میسر است. حقوق دفاعی متهم به عنوان یکی از ابعاد گسترده پیش‌بینی شده برای متهم، به موجب رعایت اصل برائت یا فرض بی‌گناهی، موجب تکالیفی برای ضابطان و مقام‌های قضایی است. این تکالیف و بایدها بایستی توسط ضابطان و مقام‌های قضایی محترم شمرده شود. اصل برائت و آثار آن، به موجب رعایت رفتارهای انسانی و کرامت‌مدار بشری به فرد متهمی که هنوز از وی، جرمی به اثبات نرسیده است یا اگر دلایل مجرمانه متوجه وی باشد و منجر به صدور حکم علیه او شده باشد، نمی‌تواند مصون از نقض در مرحله تجدیدنظرخواهی باشد، از جمله تضمین‌های بنیادی برای قانونمند کردن کیفر تحمیلی با رعایت معیار

انسانی و بشری است؛ چراکه حداکثر خطای فرد متهم، جرم ارتكابی اوست که در مقابل جرم باید با رعایت اصل قانونی بودن جرم و اصول حاکم بر اثبات و مستند ساختن عمل مجرمانه به وی با کیفری که مبتنی بر اصل قانونی بودن محکومیت است، برخورد کنیم. پس اگر نمی‌توانیم از روش‌های قانونی و عادلانه در اثبات جرم و تحمیل مجازات به وی بهره‌گیریم، حداقل از چارچوب اصل برائت خارج نشویم و به اقداماتی دست نزنیم که مخاطب دستگاه عدالت کیفری قرار گیریم. دست‌آوردهای وسیع حقوق بشری موجب قرائت‌های نوین بر گستره و قلمرو اصل برائت شده و از افق‌های روشنی برای استحقاق افراد از رفتارهای انسانی هماهنگ با کرامت و جایگاه والای انسان نوید می‌دهد. رسیدن به چنین معنایی در گرو درک مراتب کرامت و ارزش والای انسانی است.

فهرست منابع

۱. آخوندی، محمود، آیین دادرسی کیفری، جلد دوم، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ پنجم، ۱۳۷۷
۲. آخوندی، محمود، آیین دادرسی کیفری،

- تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۷
۳. آشوری، محمد، آیین دادرسی کیفری، تهران، انتشارات سمت، چاپ یازدهم، ۱۳۸۵
۴. آشوری، محمد، آیین دادرسی کیفری، تهران، انتشارات سمت، چاپ هفتم، ۱۳۸۵
۵. آشوری، محمد و بهمنی قاجار، محمدعلی، «رویه کمیته حقوق بشر در حمایت از حق آزادی و امنیت شخصی»، فصل‌نامه حقوق، تهران، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره سوم، ۱۳۸۷
۶. آل حبیب، اسحاق، دیوان کیفری بین‌المللی و جمهوری اسلامی ایران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۸
۷. اردبیلی، محمدعلی، «شکنجه»، مجله تحقیقات حقوقی، تهران، دانشگاه شهید بهشتی، شماره نهم، ۱۳۷۰
۸. اردبیلی، محمدعلی، «گفتاری درباره شکنجه و پیشگیری از آن»، مجله تحقیقات حقوقی، تهران، دانشگاه شهید بهشتی، شماره‌های بیست و یکم و بیست و دوم، ۱۳۷۷
۹. امیرارجمند، اردشیر، مجموعه اسناد بین‌المللی حقوق بشر، جلد اول، تهران، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۱
۱۰. همو، مجموعه اسناد بین‌المللی حقوق بشر، جلد دوم، تهران، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۵
۱۱. بکاریا، سزار، رساله جرایم و مجازات‌ها، مترجم: محمدعلی اردبیلی، تهران، نشر میزان، چاپ سوم، ۱۳۷۷
۱۲. تدین، عباس، «اصل مشروعیت تحصیل دلیل در حقوق ایران و فرانسه»، تعالی حقوق، اهواز، دادگستری استان خوزستان، شماره‌های بیست و هفتم و بیست و هشتم، ۱۳۸۷
۱۳. خالقی، علی، آیین دادرسی کیفری، تهران،



دانشگاه شیراز، شماره دوم، ۱۳۸۱

۲۳. فضائلی، مصطفی، **محاکمات کیفری بین‌المللی**، تهران، نشر شهر دانش، چاپ اول، ۱۳۸۷

۲۴. گلدوست جویباری، رجب، **کلیات آیین دادرسی کیفری**، تهران، انتشارات جنگل، چاپ دوم، ۱۳۸۷

۲۵. مدنی، سیدجلال الدین، **حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران**، تهران، انتشارات سروش، چاپ ششم، ۱۳۶۹

۲۶. مرکز مطالعات حقوق بشر، **گزیده‌ای از مهم‌ترین اسناد بین‌المللی حقوق بشر**، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۲

۲۷. موسوی، سید عباس، **شکنجه در سیاست جنایی ایران**، سازمان ملل متحد و شورای اروپا، تهران، انتشارات خط سوم،

۲۸. نجفی، رضا، **مفهوم حقوق شهروندی و تضمین حقوق قضایی شهروندان در نظام حقوقی ایران**، پایان‌نامه دوره کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشگاه تهران (پردیس قم)، ۱۳۸۴

۲۹. نجفی ابرنآبادی، علی حسین، **جامعه‌شناسی جنایی**، تقریرات دوره کارشناسی ارشد دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۴

۳۰. نجفی ابرنآبادی، علی حسین، «**ویکرد جرم‌شناختی به قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی**»، تعالی حقوق، اهواز، دادگستری استان خوزستان، شماره‌های سیزدهم و چهاردهم، ۱۳۸۶

۳۱. نوربها، رضا، «**شکنجه در کنوانسیون ۱۹۸۴ سازمان ملل متحد**»، مجله کانون وکلاء، تهران، شماره‌های ۱۴۸ و ۱۴۹

32. Slapper, Gray & Kelly, David; **The English Legal System, Con- v- endish, 7th ed**

موسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی شهر دانش، چاپ اول، ۱۳۸۷

۱۴. خزانی، منوچهر، «**اصل برائت و اقامه دلیل در دعوی کیفری**»، مجله تحقیقات حقوقی، تهران، دانشگاه شهید بهشتی، شماره‌های سیزدهم و چهاردهم

۱۵. دورکین، رونالد، «**جدی گرفتن حق‌ها**»، مترجم: محمد راسخ در کتاب حق و مصلحت: مقالاتی در فلسفه حقوق، فلسفه حق و فلسفه ارزش، تهران، انتشارات طرح نو، چاپ اول، ۱۳۸۱

۱۶. رنجبریان، امیرحسین، «**جایگاه قاعده منع شکنجه در حقوق بین‌الملل معاصر**»، فصل‌نامه حقوق، تهران، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره هفتاد، ۱۳۸۴

۱۷. رنجبریان، امیرحسین، «**پویایی حقوق بین الملل و پایایی شکنجه**»، فصل‌نامه حقوق، تهران، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره اول، ۱۳۸۷

۱۸. زالمن، ماریون و لاری سیگل، «**دادرسی کیفری به عنوان حقوق بشر**»، مترجم: جلیل امیدی، فصل‌نامه حقوق، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۴۴، ۱۳۷۹

۱۹. زراعت، عباس، **اصول آیین دادرسی کیفری ایران**، تهران، انتشارات مجد، چاپ اول، ۱۳۸۲

۲۰. سالمی، مریم، **منع شکنجه و آزار و اذیت در اسناد بین‌المللی و حقوق کیفری ایران**، پایان‌نامه کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشگاه تهران (پردیس قم)، ۱۳۸۳

۲۱. شاملو احمدی، محمدحسین، **دادسرا و تحقیقات مقدماتی**، تهران، نشر دادیار، چاپ اول، ۱۳۸۳

۲۲. صادقی، محمدهادی، «**ممنوعیت شکنجه در حقوق اسلام**»، مجله علوم اجتماعی و انسانی،

آسیب شناسی قوانین حمایتی از بزه‌دیده در فرایند دادرسی کیفری

مهدی کریمی
مستشار دادگاه تجدید نظر استان اردبیل

چکیده

یکی از جهات قانونی برای شروع به رسیدگی کیفری، شکایت شاکی فصوصی است که در غالب موارد بزه‌دیده نیز ممسوب می‌شود. دستگاه قضایی باید شکای فصوصی را مورد حمایت قرار دهد. دادسرا به عنوان نهاد تمقیق، باید در رسیدگی و جمع‌آوری دلایل، فعال باشد و به فواسته‌های قانونی بزه‌دیده پاسخ مناسب دهد. دادگاه‌ها نیز باید در صدور امکام کیفری به آثار فردی، روانی و اجتماعی رای، به ویژه تشفی فاطر بزه‌دیده و جبران ضرر و زیان وی توجه ویژه نمایند و محم کیفری در مدت معقول اجرا شود.

کلیدواژه‌ها: شکای فصوصی، بزه‌دیده، شکایت، دادسرا، ارائه دلیل، دادگاه، تعیین مجازات

درآمد

بزه‌دیده فردی است که تمامیت شخصی وی به وسیله یک عامل خارجی که برای وی و جامعه مشخص است، مورد تعرض و آسیب واقع شده است.

شخصی که از وقوع جرمی متحمل زیان می‌شود و به تبع ادعای دادستان، مطالبه خسارت می‌کند، مدعی خصوصی است.

۲. حقوق شاکی در دادسرا و دادگاه‌های

بخش

یکی از جهات قانونی برای شروع به تحقیقات، شکایت شاکی خصوصی است. بند یک ماده ۶۵ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری و بند «الف» ماده ۳ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱ بر این امر تاکید دارد. در این راستا ضرورت دارد مرجع قضایی اصولی را رعایت نماید:

۱-۲. لزوم پذیرش شکایت

شکایت به وسیله شکواییه به مقام قضایی اعلام می‌شود و ممکن است کتبی

نقش شاکی خصوصی در فرایند کیفری باید مورد توجه قرار گیرد. با عنایت به ابزارهای موجود و سیاست کیفری، انتظارات شاکی باید به صورت نسبی برآورد گردد. این نوشتار نقش شاکی و حقوق وی را در فرایند کیفری مورد بررسی قرار داده و مشکلات شاکی در مراحل رسیدگی اعم از دادسرا و دادگاه را آسیب‌شناسی می‌کند و در نهایت در جهت رفع موانع و مشکلات موجود، پیشنهادهایی ارائه می‌دهد.

۱. تعریف شاکی خصوصی و بزه‌دیده

در قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸ بین مدعی خصوصی و شاکی خصوصی تفاوتی دیده نمی‌شود.^(۱) کسی که از دست دیگری به یکی از مقامات رسمی مرجع شکایت، تظلم شفاهی یا کتبی می‌کند، شاکی خصوصی نامیده می‌شود. (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۲، ص ۳۷۳)

۱. ماده ۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸: «شخصی که از وقوع جرمی متحمل ضرر و زیان شده و یا حقی از قبیل قصاص و قذف پیدا کرده و آن را مطالبه می‌کند، مدعی خصوصی و شاکی نامیده می‌شود.»



صدور دستور تحقیق توسط دادستان به مرجع انتظامی موجب می‌شود شاکی یک‌بار در مرجع انتظامی و بار دیگر در دادسرا، شکایت خود را بدون توجیهی تکرار کند و چنین تکلیفی فاقد توجیه است.

مقدماتی می‌شود. دادستان باید شکایت را به یکی از شعب بازپرسی یا دادیاری ارجاع کند تا مقام تحقیق با ثبت شکواییه شروع به تحقیق نماید. صدور دستور تحقیق توسط دادستان به مرجع انتظامی موجب می‌شود شاکی یک‌بار در مرجع انتظامی و بار دیگر در دادسرا، شکایت خود را بدون توجیهی تکرار کند و چنین تکلیفی فاقد توجیه است.

۲-۳. توجه به اصل سرعت و دقت

یکی از اصول مهم در تحقیقات مقدماتی، توجه به اصل سرعت است. تحقیقات زمانی مفید است که در زمان مناسب و با سرعت لازم شروع شود و خاتمه یابد. قانون‌گذار در مواد ۲۰، ۴۰، ۴۲ و ۶۱ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری به این اصل توجه کرده است. طبق ماده اخیر،

یا شفاهی باشد. شکایت شفاهی توسط دفتر دادسرا مکتوب می‌شود و به امضای شاکی می‌رسد (تبصره ۲ ماده ۶۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری) اجبار شاکی به نوشتن شکواییه بر خلاف حقوق شهروندی تلقی می‌شود.

۲-۲. وظایف دادستان در ارتباط با

شکواییه

دادستان به عنوان مقام تعقیب، وظیفه دارد شکایت را اخذ کرده و به یکی از شعب بازپرسی یا دادیاری ارجاع نماید. یکی از جهات قانونی برای انجام تحقیقات مقدماتی توسط بازپرس، طبق بند «د» ماده ۳ اصلاحی قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب، ارجاع دادستان است. دادستان نمی‌تواند از پذیرش شکایت حتی به لحاظ حقوقی بودن خودداری نماید و در صورت خودداری طبق ماده ۵۹۸ قانون مجازات اسلامی مرتکب جرم شده است.

این رویه که دادستان برگ شکایت را به منظور اجرای تحقیقات اولیه بدون ثبت و با دستور به مرجع انتظامی ارسال می‌کند، مخالف قانون است و موجب اطاله تحقیقات

«تحقیقات مقدماتی باید سریع انجام شود و تعطیلات مانع از انجام تحقیقات نمی‌شود.»
اطاله دادرسی و تاخیر بدون دلیل در تحقیقات مقدماتی و محاکمه، دادرسی عادلانه و منصفانه را از هدف اصلی آن که تضمین حقوق اصحاب دعوا و حقوق جامعه است، منحرف می‌سازد. تاخیر بدون دلیل، قربانی جرم را از رسیدن به موقع به حقوق از دست رفته خود محروم می‌کند، با حقوق دفاعی جامعه مغایر است و امنیت اجتماعی، روانی و شغلی متهم را با خطر مواجه می‌سازد. این امر اعتماد مردم نسبت به دستگاه عدالت کیفری را سلب کرده و عدالت کیفری خصوصی را جایگزین آن می‌سازد.

شکایت باید سریعاً اخذ شود. در صورت معرفی شهود، شهادت آنها استماع گردد و نیازی نیست در مرجع انتظامی هم از شهود تحقیق شود. چنانچه نیاز به دستور باشد، باید ظرف مدت معقول اقدام شود و مطابق ماده ۲۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری، این مدت باید معین باشد.

یکی از وظایف قضات، ایجاد صلح و

سازش بین طرفین است که بهتر است پس از جمع آوری دلایل، به این تکلیف عمل نمایند و ارجاع امر به نهاد شبه قضایی از جمله شورای حل اختلاف، بعد از تکمیل پرونده صورت گیرد. همچنین لازم است برای حصول صلح و سازش مدت تعیین شود. معمولاً ارجاع به شوراهای حل اختلاف به صورت کلی و بدون مدت است. این امر با اصل سرعت منافات دارد. رعایت موارد فوق با توجه به مقررات الزامی است. در ماده ۵۹۷ قانون مجازات اسلامی، برای آن دسته از مقامات قضایی که رسیدگی و صدور حکم را بر خلاف قانون به تاخیر بیندازند، برای بار اول شش ماه تا یک سال انفصال از شغل قضایی و در صورت تکرار، انفصال ابد پیش‌بینی شده است.

سرعت در رسیدگی کیفری، آن‌گاه به نتیجه مطلوب منجر می‌شود که توأم با دقت باشد. تلفیق صحیح این دو امر را می‌توان علاوه بر علم و اطلاع قاضی تحقیق از مسایل علمی و حقوقی، در ویژگی‌های شخصیتی و تعهدات اخلاقی و مسوولیت‌پذیری وی جست‌وجو

کرد. (آشوری، ۱۳۸۴، ج ۲، ص ۲۳)



۴-۲. اصل محرمانه بودن تحقیقات در

ارتباط با شاکی

محرمانه بودن تحقیقات مقدماتی، ناظر به متهم و وکیل مدافع اوست. این امر که باعث پیشرفت سریع تحقیقات، جلوگیری از تبانی متهم با شهود و دیگر عوامل جرم می‌شود. از این جهت که منافی اصل تساوی سلاح‌ها در رسیدگی‌های کیفری است، مورد ایراد قرار گرفته است.

در قانون ایران روش محرمانه بودن تحقیقات مقدماتی پذیرفته شده، اما تحقیقات مقدماتی نسبت به شاکی، با تشخیص مقام قضایی و با ذکر علت موضوع، محرمانه تلقی می‌شود و در شرایط معمولی، تحقیقات محرمانه نمی‌باشد.

طبق ماده ۷۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری، شاکی حق دارد از صورت‌جلسات تحقیقات مقدماتی که منافی با محرمانه بودن تحقیقات نباشد، پس از پرداخت هزینه، رونوشت بگیرد.

۳. کسب دلیل در امور کیفری

دلیل، مجموعه قواعد قابل اجرا برای

احراز یک جرم در ارتباط با وقایع بیرونی یا رفتار شخص مورد تعقیب است. (گلدوزیان، ۱۳۸۴، ص ۱۸)، دلیل، وسیله اثبات واقعیت است و معمولاً دلایل در امور کیفری از اهمیت بیشتری نسبت به امور حقوقی برخوردارند؛ زیرا در این امور، دلایل از پیش آماده نیست و مقام تحقیق باید با جمع‌آوری دلایل، واقعیت را احراز کند.

در امور حقوقی، معمولاً دلایل از پیش وجود دارد و اصحاب دعوا مکلف به اثبات ادعای خود با دلیل می‌باشند. در امور کیفری، دلیل باید معتبر و دارای ارزش اثباتی باشد و از طریق آن، مقام قضایی به حقیقت پی برد. یعنی دلایل به دست آمده باید منطبق با وقوع جرم یا عدم آن باشد. در واقع فصل خصومت ملاک نیست، بلکه اجرای عدالت مد نظر است.

۱-۳. ارائه دلیل از ناحیه شاکی

باید به شاکی اجازه داد تا شکایت خود به طور مشروح و با ذکر دلایل بیان کند و دلایل و مدارک اعلام شده از ناحیه شاکی به دقت بررسی شود. گواهی شهود معرفی شده توسط شاکی باید سریعاً استماع شود و

چنانچه شاکی، به تحقیق و معاینه محلی استناد کرده باشد و این اقدامها در کشف جرم موثر باشد، باید به این خواسته قانونی توجه کرد.

چنانچه ارجاع به کارشناس به درخواست شاکی باشد، هزینه کارشناسی بر عهده وی است و عدم پرداخت هزینه، نباید مانع از انجام تحقیقات شود و چنانچه اخذ نظر کارشناسی لازم باشد، مقام قضایی باید با پرداخت دستمزد کارشناس از محل صندوق دولت نسبت به انجام قرار کارشناسی اقدام نماید.

طبق ماده ۷۳ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری، شاکی حق دارد هنگام تحقیقات، شهود خود را معرفی و دلایل خود را اظهار نماید.

در امور کیفری، اصل بر آزادی تحصیل دلیل است و هر دلیلی می‌تواند موجد علم قاضی باشد. این اصل بدان معنا نیست که قاضی مجاز است از هر راهی به واقعیت برسد، بلکه فقط می‌تواند به دلایلی که قانونی است و از طریق قانونی حاصل شده است، استناد کند.

درخواست شاکی از مقام تحقیق مبنی بر اقدامی خاص، به منزله دخالت در امر قضا نیست و اگر اجرای این درخواست در اثبات جرم موثر نباشد، بهتر است درخواست وی با ذکر دلیل رد شود.

۲-۳. نقش دادسرا در جمع آوری دلایل

بعد از انقلاب اسلامی، قوانین کیفری اعم از ماهوی و شکلی از ثبات لازم برخوردار نبود و تغییرات متعدد در آن انجام گرفت، به نحوی که باعث سردرگمی قضات شده است. نوپا بودن نهاد دادرسی فعلی و کمبود کادر قضایی با تجربه در آن، نبود قانون آیین دادرسی کیفری برای دادسرا، عدم وجود پلیس قضایی متخصص و وجود مشکلات اجتماعی و اقتصادی در جامعه که باعث افزایش جرایم و افزایش حجم کار دادسرا شده است، از علل عدم توجه دادسرا به نقش خود در جمع آوری دلایل است. بدین ترتیب بار اثبات جرم بر دوش شاکی گذاشته می‌شود.

قاضی در امور کیفری باید کشف حقیقت کند و در تحصیل دلیل نقش تعیین کننده و سرنوشت ساز داشته باشد. در امور کیفری، قاضی مکلف به کشف حقیقت است و



باید کوشش کند دلایل له و علیه متهم را جمع‌آوری نماید. بنابراین مقام قضایی نباید تنها به دلایل و مدارک ارائه شده توسط شاکی بسنده کند؛ زیرا غالب جرایم دارای جنبه عمومی است.

۳-۴. انواع دلیل در امور کیفری

در امور کیفری، اصل بر آزادی تحصیل دلیل است و هر دلیلی می‌تواند موجد علم قضایی باشد. این اصل بدان معنا نیست که قضایی مجاز است از هر راهی به واقعیت برسد، بلکه فقط می‌تواند به دلایلی استناد کند که قانونی است و از طریق قانونی حاصل شده است.

الف) شهادت

شهادت عبارت است از بیان آنچه که اشخاص دیده یا شنیده‌اند و در امور کیفری و حقوقی کاربرد دارد. وقتی شاکی به شهادت شهود استناد و شاهد خود را حاضر می‌کند، قضایی تحقیق باید شهادت شهود را استماع کند و نباید تحقیق از آنها را به مرجع انتظامی ارجاع دهد. گواهی دادن یک وظیفه اجتماعی است و شهود به چشم و گوش دستگاه عدالت کیفری تعبیر شده‌اند.

در حقوق اسلام نیز بر ضرورت ادای شهادت، تاکید شده و در بعضی از موارد، ادای شهادت واجب عینی است. بنابراین دستگاه قضایی باید حقوق شهود را رعایت کرده و از امنیت آنان حمایت نماید تا افراد به ارائه شهادت ترغیب شوند.

ب) تحقیق و معاینه محلی

منظور از معاینه محل، ملاحظه صحنه جرم و آثار به جای مانده از آن در محل ارتکاب است و منظور از تحقیق محلی، حضور در محل وقوع جرم، محل اقامت متهم یا محل اقامت شاکی و جمع‌آوری اطلاعات از اهالی محل است.

امروزه قرارهای مذکور در امور کیفری متروک مانده و قضات کمتر از آن استفاده می‌کنند. این قرارها معمولاً در جرم قتل یا جرایم مهم به کار گرفته می‌شود و در سایر جرایم، موضوع به ضابطان و کارشناسان ارجاع می‌شود. این روش ممکن است پرونده را از مسیر صحیح خارج کند. حضور قضایی در صحنه جرم به همراه ضابطان و کارشناسان می‌تواند در احراز واقعیت موثر باشد. این امر باعث می‌شود قضایی بر موضوع اشراف یابد

و اختیار قضاوت به غیر از قاضی از دیگر اشخاص دخیل در پرونده سلب شود.

ج) تفتیش اماکن

در مواردی که ظن قوی بر حضور متهم، یا امکان کشف آلات و ادوات یا دلایل ارتکاب جرم در محل معینی موجود باشد، مرجع تحقیق می‌تواند دستور تفتیش یا بازرسی محل را بدهد، ماده ۹۶ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری این حکم را بیان کرده است. بنابراین با وجود ظن قوی، قاضی تحقیق راساً یا به درخواست شاکی، باید جهت کشف جرم دستور تفتیش بدهد. رعایت مقررات در بازرسی منزل ضروری است. رعایت حریم خصوصی شهروندان، نباید مانع کشف جرم شود.

د) جلب نظر کارشناس

گاه اظهار نظر درباره تحقق جرم، مستلزم آگاهی از جنبه‌های فنی و تخصصی است که مرجع تحقیق فاقد آن است. در این موارد باید به کارشناس رجوع شود. طبق ماده ۸۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری، در ارجاع امر به کارشناس

باید دقت کرد و در امور کیفری مبنای صدور رای را نمی‌توان تنها نظر کارشناس قرار داد. نظریه کارشناس باید در کنار سایر دلایل و مجموع قراین و امارات مورد ارزیابی قرار گیرد. در مواردی که تحقیق، معاینه محلی یا اخذ گواهی شهود برای احراز جرم کافی باشد، قاضی نباید پیش از این اقدامات، موضوع را راساً به کارشناس ارجاع دهد. این امر موجب هزینه بر بیت‌المال یا طرفین پرونده می‌شود. قاضی تحقیق باید مواردی را که نیاز به کارشناسی دارد، مشخص کند تا کارشناس در محدوده دستور قاضی اظهار نظر نماید. ماده ۸۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری، قاضی را مکلف به این امر کرده است. در مواردی که نظریه کارشناس منطبق بر اوضاع و احوال قضیه نباشد یا طرفین به آن معترض باشند، اخذ نظر هیات کارشناسی لازم است.

ه) قراین و امارات

قرینه و اماره یا دلایل غیر مستقیم، دلایلی هستند، موجبات اعتقاد باطنی در قاضی را فراهم می‌کنند. قراین و امارات وقتی مورد استناد قرار می‌گیرند که مهم



قرینه و اماره یا دلایل غیر مستقیم، دلایلی هستند که موجبات اعتقاد باطنی در قاضی را فراهم می‌کنند. قراین و امارات وقتی مورد استناد قرار می‌گیرند که مهم و قوی، مشخص و منطبق با واقعیت باشد و موجب علم قاضی شود.

فرض شود و در مواردی که قراین ظنی بر ارتکاب جرم وجود دارد، اقتضای عدالت و مصالح عمومی، تقدم اماره مجرمیت بر اصل برائت است.

۴. نحوه احضار مشتکی عنه و توجه به

دلایل وی

قاضی نباید به احضار یا جلب کسی اقدام کند، مگر این که دلایل کافی برای آن وجود داشته باشد. ماده ۱۲۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری موید این امر است. طبق ماده ۱۱۲ قانون مذکور، احضار متهم به وسیله احضارنامه به عمل می‌آید. مطابق قانون، احضار متهم از طریق احضارنامه صورت می‌گیرد و مدت حضور و نتیجه عدم حضور (جلب)، باید در

و قوی، مشخص و منطبق با واقعیت باشد و موجب علم قاضی شود. در امور کیفری، قاضی با توجه به نوع جرم می‌تواند به قرینه‌های علمی، اجتماعی و عاطفی توجه کند و شمار و نوع آن محدود نیست. این قراین باید به نحوی باشد که وجدان قاضی را اقناع نماید. قاضی باید درباره کیفیت قراین و آثار آن بر وجدان خود استدلال کند تا استنباط او در دادگاه قابل دفاع باشد. قاضی باید رابطه شاکی و متهم، سوابق اخلاقی و رفتاری مشتکی عنه و نوع رفتار وی بعد از وقوع جرم، منافع و انگیزه مشتکی عنه در وقوع جرم و سایر قراین را مد نظر قرار دهد. در بعضی جرایم، شارع برای اثبات وقوع جرم، دلایل خاص پیش‌بینی کرده است. از جمله در ایراد جرح عمدی، اگر قاضی دادرسی را از موارد لوث تشخیص دهد، می‌تواند قرار مجرمیت صادر کند و دادگاه در صورت تایید تصمیم دادرسی، قسامه را اجرا می‌کند. در اکثر پرونده‌های کیفری موضوع لوث فراموش شده است.

عدالت قضایی اقتضا می‌کند، در صورت عدم وجود دلیل، برائت و بی‌گناهی متهم

احضارنامه قید شود. طبق عرف قضایی، مهلت حضور معمولاً سه روز تعیین می‌شود و در صورت عدم حضور بدون عذر موجه، متهم به دستور قاضی جلب می‌شود. برگ جلب نیز باید ابلاغ و پس از آن اقدام شود.

بعد از حضور متهم، یکی از مهم‌ترین اقدامات قاضی، بازجویی از متهم است. این اقدام، قاضی را به کشف حقیقت بر اثر اقرار یا انکار یاری می‌بخشد و حقوق دفاعی متهم را مطرح می‌سازد. طبق بندهای ۱۰ و ۱۱ ماده واحده قانون حفظ حقوق شهروندی و آزادی‌های مشروع، «تحقیقات و بازجویی‌ها باید مبتنی بر اصول و شیوه‌های علمی، قانونی و آموزش‌های قبلی و نظارت لازم صورت گیرد. پرسش‌ها باید مفید، روشن و مرتبط با اتهام یا اتهامات انتسابی باشد و از کنجکاوی در امور شخصی و خانوادگی و سوال از گناهان گذشته افراد و پرداختن به موضوعات غیر موثر در پرونده احتراز شود.

بنابراین بعد از حضور متهم ابتدا باید از هویت وی سوال شود، نوع جرم به وی تفهیم گردد و سؤال‌های کافی برای کشف قضیه انجام گیرد و چنان‌چه متهم دلایل و

مدارکی ارائه کند، به دلایل و مدارک وی در اسرع وقت و بدون تاخیر رسیدگی شود. پس از انجام بازجویی و قبل از صدور قرار نهایی، باید آخرین دفاع از متهم اخذ شود. هدف از اخذ آخرین دفاع، شنیدن دفاع متهم در برابر دلایلی است که بر خلاف اصل براءت، نشان دهنده ارتکاب عمل مجرمانه از جانب اوست. بند «ک» ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب به این امر اشاره کرده است. در مواقعی که متهم جهت اخذ آخرین دفاع حاضر نمی‌شود، نیاز به جلب وی نیست؛ زیرا آخرین دفاع از حقوق متهم می‌باشد و چنان‌چه دلایل کافی برای اثبات مجرمیت متهم نباشد، اخذ آخرین دفاع لازم نیست.

پس از تفهیم اتهام، صدور قرار تامین طبق ماده ۱۳۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری الزامی است. نوع تامین با توجه به شخصیت متهم، نوع عمل ارتكابی و میزان مجازات تعیین می‌شود. با توجه به این‌که قانون‌گذار بعد از تفهیم اتهام، صدور قرار تامین را الزامی کرده است، بهتر است مرجع قضایی پیش



از تفهیم اتهام، به ماهیت عمل ارتكابی و کیفیت دلایل و مستندات توجه نماید.

۵. اصل اطلاع از تصمیمات نهایی

دادسرا

قرارهای منع تعقیب، موقوفی تعقیب و قرار اناطه باید به شاکی ابلاغ شود تا وی از حق اعتراض خود ظرف ده روز استفاده کند. در قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب، در خصوص مهلت ابلاغ دادنامه به شاکی تعیین تکلیف نشده است، اما با توجه به اصل سرعت و با استناد به تبصره ماده ۲۱۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری، رای پس از انشاء ظرف سه روز پاکنویس شده و به شاکی ابلاغ می‌شود. چنانچه شاکی حضور پیدا کرد، نیاز به انقضای مدت سه روز نیست و دفتر شعبه راساً می‌تواند تصمیم دادسرا را ابلاغ کند.

بعضاً دیده می‌شود که قرار منع تعقیب به شاکی ابلاغ نمی‌شود، بلکه در قالب فرم قید و ابلاغ می‌شود که: «در مورد شکایت شما قرار منع تعقیب صادر شده است و اگر اعتراض دارید، ظرف ده روز اعلام نمایید.» این امر

با موازین قانونی و حقوق شاکی منافات دارد. شاکی در مقام اعتراض باید بداند که شکایت وی به چه علت رد شده است و مقام صادر کننده قرار نیز باید به طور مستدل و مستند، علت رد شکایت را در تصمیم خود بیاورد. این تصمیم باید به شاکی به صورت کامل ابلاغ شود تا وی در مقام اعتراض بتواند از حقوق خود دفاع نماید و نیاز به مراجعات مکرر به دادسرا و اطلاع از چگونگی امر نباشد.

۶. وظایف دادگاه در ارتباط با شاکی

بعد از ارجاع پرونده کیفری به دادگاه کیفری، چند حالت قابل تصور است که در این قسمت به آن می‌پردازیم.

۶-۱. اعتراض به قرارها

چنانچه اعتراض به قرارهای صادره از ناحیه دادسرا شامل قرار منع تعقیب، قرار موقوفی تعقیب و قرار اناطه، در مهلت قانونی باشد، سه نوع تصمیم قابل اتخاذ است:

۱- در صورتی که دادگاه قرارهای صادره را مطابق با موازین قانونی بداند، با استدلال قرار را تایید کرده و موارد رد اعتراض را در قرار قید می‌کند تا شاکی خصوصی، متوجه

علت رد اعتراض خود شود و قید عبارت مبهم «عدم ارائه دلیل و مدرک از ناحیه شاکی» در تایید قرار مناسب نمی‌باشد.

۲- چنانچه به نظر دادگاه تحقیقات کافی در خصوص موضوع نشده و پرونده نقص تحقیقات داشته باشد، دادگاه می‌تواند نسبت به رفع نقص اقدام یا مراتب را به دادسرا اعلام نماید تا نواقص تحقیق را برطرف کند. در صورت ارجاع پرونده به دادسرا، پرونده بدون کسر از آمار، مقید به وقت احتیاطی می‌شود تا از نظارت دادگاه خارج نگردد.

۳- اگر دادگاه اعتراض شاکی را وارد دانست، قرار صادره را نقض، قرار جلب به محاکمه صادر می‌کند و پرونده را به دادسرا ارسال می‌کند. مقام تحقیق مکلف است بر

دادگاه در صورت صدور حکم برائت، باید علت رد کیفرخواست و رد دلایل دادستان و شاکی خصوصی را در رای ذکر کند و در صورتی که سوءنیت متهم را احراز نکرد، موارد آن را با محتویات پرونده منطبق کند و سپس اظهار نظر نماید.

اساس نظر دادگاه اقدام نماید. در این موارد دادگاه باید خارج از نوبت به موضوع رسیدگی کند تا اصل سرعت در رسیدگی‌های کیفری رعایت شود. بند «ن» ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب این امر را تایید کرده است. در مورد قرار اناطه، دادگاه باید با دقت اظهار نظر نماید و هر دفاعی از ناحیه متهم که مبین اختلاف نظر او با شاکی در موضوع اتهام باشد، نمی‌تواند زمینه صدور قرار اناطه باشد، بلکه دفاعی که موضوع را قابل طرح و رسیدگی در دادگاه حقوقی نماید، از جهات صدور قرار اناطه است. (خالقی، ۱۳۸۸، ص ۸۷)

۲-۶. صدور کیفرخواست

در صورت صدور کیفرخواست دادگاه با تعیین وقت، شاکی، متهم و وکلای آنها را احضار می‌کند. نماینده دادستان نیز باید دعوت شود. گاه دادگاه به این نتیجه می‌رسد که در پرونده دلیلی علیه متهم نیست و بدون تعیین وقت مبادرت به صدور حکم می‌کند. این اقدام با اصول قانونی از جمله اصل تناظر و ضرورت دفاع از کیفرخواست منافات دارد، از بند «ج» ماده ۱۴ قانون اصلاح قانون



چنانچه دادگاه تحقیقات انجام شده را کافی نداند، می‌تواند راساً تحقیق کند یا آن‌که موضوع را به دادسرا ارجاع دهد.

۳- صدور حکم: دادگاه در صورت صدور حکم برائت، باید علت رد کیفرخواست و رد دلایل دادستان و شاکی خصوصی را در رای ذکر کند و در صورتی که سوءنیت متهم را احراز نکرد، موارد آن را با محتویات پرونده منطبق کند و سپس اظهار نظر نماید. بنابراین صرف عدم احراز سوءنیت بدون استدلال، با نظر قانون‌گذار از جمله ماده ۹ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب منافات دارد و موجب محکومیت انتظامی است. چنانچه حکم به محکومیت متهم باشد، رعایت مواردی به شرح ذیل الزامی است:

الف) رعایت تناسب بین جرم و

مجازات

تعیین مجازات توسط دادگاه، مهم‌ترین تصمیم دادگاه می‌باشد. قاضی باید علاوه بر جنبه‌های حقوقی و قانونی، جنبه‌های جامعه‌شناختی و روان‌شناختی را نیز در نظر داشته باشد تا اجرای مجازات، اثر اجرایی مطلوب

تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب نیز ضرورت استماع نظر دادستان یا نماینده او استنباط می‌شود. بعضاً نماینده دادستان به لحاظ حجم کار در جلسه دادگاه حضور پیدا نمی‌کند و بعد از اتمام جلسه، صورتجلسه را امضا می‌کند. این اقدام با بند «ج» ماده ۱۴ منافات دارد و معمولاً مورد ایراد اصحاب دعوا قرار می‌گیرد. ضرورت دارد دستگاه قضایی در این خصوص چاره‌اندیشی کند. افزایش تعداد نمایندگان دادستان یا اصلاح قانون به نحوی که در جرایم کم اهمیت یا جرایم غیر عمد، حضور نماینده دادستان الزامی نباشد، مناسب است.

بعد از استماع اظهارات اصحاب دعوا و نماینده دادستان در دادگاه‌ها، چهار تصمیم قابل اتخاذ است:

۱- صدور قرار عدم صلاحیت: چنانچه دادگاه تشخیص دهد دادسرا صلاحیت رسیدگی به جرم را نداشته و اظهارات نماینده دادستان را قانع کننده تشخیص ندهد، پرونده با صدور قرار عدم صلاحیت به مرجع ذیصلاح ارسال می‌شود.

۲- صدور دستور رفع نقص در تحقیقات:

و جنبه اصلاحی داشته باشد و باعث عبرت دیگران و تشفی خاطر بزهدیده شود. عدم توجه به موارد مذکور و صدور مجازات نامناسب آثار مخرب دارد و ضمن این که باعث ناامنی روانی بزهدیده می‌گردد، جامعه نیز از آن سودی نمی‌برد و اقدامات مراجع تحقیق نادیده گرفته می‌شود.

ب) مستند بودن تخفیف مجازات یا

تعلیق آن

استناد به بندهای ماده ۲۲ قانون مجازات اسلامی از باب تخفیف یا بندهای ماده ۲۵ از باب تعلیق کفایت نمی‌کند. قاضی باید بندهای مذکور را با موضوع پرونده تطبیق دهد و توجیه حقوقی و جرم‌شناختی خود را ارائه کند.

دادگاه‌ها معمولاً در تخفیف مجازات به بند ۵ ماده ۲۲ یعنی «وضع خاص متهم یا سابقه او» استناد می‌کنند. قانون‌گذار وضع خاص را تعریف نکرده و این عبارت دارای ابهام است و مورد تفسیر گسترده دادگاه‌ها قرار می‌گیرد. وضع خاص معمولاً شامل وضع اجتماعی، موقعیت شغلی و پیشینه کیفری بزهدکار می‌شود و ممکن است به

وضع جسمانی و روانی اعم از کهولت سن یا بیماری بزهدکار نیز مربوط شود. به هر حال دادگاه باید وضع خاص را که بر اساس آن مجازات را تخفیف می‌دهد، مشخص کند.

ج) توجه به دادخواست ضرر و زیان

دادگاه دادخواست ضرر و زیان را اخذ نمی‌کند یا وارد موضوع نمی‌شود. چنانچه به جهت عدم احراز سوءنیت یا جهات دیگر، رای به براءة متهم صادر شود، دعوای مطالبه خسارت را قابل استماع ندانسته و رد می‌کند. کلیه اقدامات مذکور مخالف نظر قانون‌گذار در مواد ۹، ۱۱ و ۱۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری است. تا زمانی که ختم دادرسی اعلام نشده است، شاکی خصوصی می‌تواند دادخواست ضرر و زیان تقدیم کند و دادگاه نیز مکلف است ضمن صدور حکم کیفری، حکم ضرر و زیان مدعی خصوصی را صادر کند، مگر این که رسیدگی به دادخواست ضرر و زیان نیازمند تحقیق بیشتر باشد که در این صورت، دادگاه بدواً حکم کیفری را صادر می‌کند و سپس به دادخواست ضرر و زیان رسیدگی می‌نماید. طبق رای وحدت رویه شماره



تلفیق پرونده‌های حقوقی و کیفری از حیث نوبت رسیدگی در دادگاه‌های تجدیدنظر صحیح نمی‌باشد و باید برای پرونده‌های کیفری جداگانه تعیین وقت شود تا سریعاً نسبت به آنها اتخاذ تصمیم گردد.

از حیث نوبت رسیدگی در دادگاه‌های تجدیدنظر صحیح نمی‌باشد و باید برای پرونده‌های کیفری جداگانه تعیین وقت شود تا سریعاً نسبت به آنها اتخاذ تصمیم گردد. اگر دادگاه بدوی بدون کیفیات مخفیه میزان مجازات را کمتر از حداقل قانونی در نظر بگیرد، دادگاه می‌تواند مجازات را تشدید کند یا چنانچه متهم مستحق تخفیف نباشد، دادگاه تجدیدنظر باید میزان مجازات را افزایش دهد.

۸. اجرای احکام کیفری

آخرین مرحله در فرایند کیفری، اجرای حکم است. بعد از صدور رای قطعی و ابلاغ آن به طرفین، پرونده باید از دفتر دادگاه بدوی به دادسرا ارسال شود تا دادستان یا نماینده

۱۳۷۹/۷/۵-۶۴۹ صدور حکم برائت، دلالتی بر منع رسیدگی نسبت به ضرر و زیان ندارد. بنابراین رسیدگی به دادخواست ضرر و زیان شاکی خصوصی در دادگاه جزایی ضروری است.

د) تعیین مرجع تجدیدنظر در صورت

قابل اعتراض بودن رأی

دادگاه باید در رای قطعیت یا قابل تجدیدنظر بودن رای و مرجع تجدیدنظر آن را معین کند. (تبصره یک ماده ۲۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب) و با توجه به این تکلیف قانونی، عدم درج عبارت مذکور در رای، یا درج عبارت ناقص «رای قابل تجدیدنظر است»، بدون تعیین مهلت اعتراض و مرجع تجدیدنظر، مغایر قانون است.

۷. وظایف دادگاه تجدیدنظر در ارتباط

با شاکی

شاکی معمولاً نسبت به حکم برائت یا میزان مجازات اعتراض می‌کند. دادخواست تجدیدنظر باید به دفتر دادگاه بدوی ارسال شود. تلفیق پرونده‌های حقوقی و کیفری

وی دستور اجرای حکم را صادر کند. امروزه یکی از مشکلات در دادسرا، افزایش موجودی پرونده‌های اجرایی است. این امر باعث می‌شود اجرای مجازات با تاخیر انجام شود و بدین ترتیب اثر اصلاحی مجازات از بین رفته یا کم تاثیر می‌شود یا آن‌که اجرای حکم با موانع قانونی از جمله مرور زمان روبه‌رو می‌شود. دستگاه قضایی باید با استفاده از قضاات با تجربه و کارمندان مجرب در اجرای احکام کیفری و آموزش ضابطان در امر اجرای حکم، از این مشکلات پیشگیری نماید. در ضمن اجرای مجازات و پایان آن باید به شاکی ابلاغ شود تا شاکی از حتمیت اجرای احکام کیفری اطلاع پیدا کند.

نتیجه

در حقوق کیفری ایران، بزهدیده کمتر

اگر دادگاه بدوی بدون کیفیات مخففه میزان مجازات را کمتر از حداقل قانونی در نظر بگیرد، دادگاه می‌تواند مجازات را تشدید کند یا چنان‌چه متهم مستحق تخفیف نباشد، دادگاه تجدیدنظر باید میزان مجازات را افزایش دهد.

مورد توجه قرار گرفته شده است. در قوانین موجود مقررات تفصیلی در مورد متهم آمده است و ضروری است که قسمتی از مقررات نیز به بزهدیده اختصاص یابد. نهاد دادسرا باید به کمک شاکی بشتابد و وی را در فرایند کیفری تنها نگذارد.

رعایت اصل سرعت و توجه به خواسته‌های مشروع شاکی، در تحقق عدالت کیفری بسیار موثر است. عدم رعایت مورد مذکور باعث بزهدیدگی ثانویه شاکی می‌شود که اثر تخریبی آن بیش از بزهدیدگی اولیه است.

دادسرا، نهاد تحقیق است. اخذ شکایت شاکی و استماع دعوی شهود باید توسط مقام قضایی انجام شود و از ارجاع پرونده به نیروی انتظامی خودداری گردد.

دادگاه باید در تعیین مجازات علاوه بر رعایت تناسب بین جرم و مجازات، به آثار اجتماعی، روانی و جرم‌شناسی نیز توجه کند. صدور حکم نامناسب و بی‌اثر، نتایج مخربی دارد که یکی از آنها ایجاد فشار روانی به شاکی و ایجاد جو بی‌اعتمادی نسبت به دستگاه قضایی است.



۵. پروینی، علی، «جرایم علیه عدالت قضایی در مرحله تحقیقات مقدماتی»، ماهنامه پیام آموزش، معاونت آموزش قوه قضائیه، قم، نشر قضا، شماره‌های ۴۱ و ۴۰، سال هفتم، مهر، آبان، آذر و دی ۱۳۸۸

۶. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، ترمینولوژی حقوق، تهران، انتشارات گنج دانش، چاپ ششم، ۱۳۷۲

۷. خالقی، علی، آیین دادرسی کیفری، تهران، انتشارات موسسه مطالعه و پژوهش‌های حقوقی شهر دانش، چاپ دوم، ۱۳۸۸

۸. رایجیان اصلی، مهرداد، «تحول حقوق جهانی بزه‌دیدگان بر پایه اصل هم‌ترازی حقوق بزه‌دیده و متهم در بستر دادرسی عادلانه»، مجله حقوقی دادگستری، تهران، روزنامه رسمی، شماره‌های ۵۶ و ۵۷، پاییز و زمستان ۱۳۸۵

۹. رایجیان اصلی، مهرداد، بزه‌دیده در فرایند کیفری، نشر خط سوم، چاپ اول، ۱۳۸۱

۱۰. رحیمی نژاد، اسماعیل، کرامت انسانی در حقوق کیفری، تهران، نشر میزان، چاپ اول، ۱۳۸۷

۱۱. ژرار، لیز و ژینا فیلیزولا، بزه‌دیده و

شناسایی مجازات‌های بی اثر در قوانین و پیشنهاد اصلاح آن به قوه مقننه ضروری است. به روز نبودن جزای نقدی نیازمند چاره‌اندیشی است.

افزایش قضات دادسرا از لحاظ کمی و کیفی و استفاده از قضات با تجربه و آشنا به فرهنگ هر منطقه و نیز استفاده از قضات با تجربه در اجرای احکام کیفری می‌تواند تا حدی مشکلات موجود را برطرف کند.

فهرست منابع

۱. آخوندی، محمود، آیین دادرسی کیفری، جلد پنجم، انتشارات مجد، چاپ اول، ۱۳۸۴

۲. آشوری، محمد، آیین دادرسی کیفری، جلد دوم، انتشارات سمت، چاپ پنجم، تابستان ۱۳۸۴

۳. اردبیلی، محمد علی، حقوق جزای عمومی، جلد دوم، نشر میزان، چاپ چهارم، پاییز ۱۳۸۱

۴. باقری نژاد، زینب، «مقام تعقیب و ادله کیفری»، ماهنامه پیام آموزش، تهران، معاونت آموزش قوه قضائیه، قم، نشر قضا، شماره ۳۷،

فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۸

۱۴. گلدوزیان، ایرج، **ادله اثبات دعوا**، تهران، نشر میزان، چاپ دوم، ۱۳۸۴
۱۵. معاونت حقوقی و توسعه قضایی قوه قضائیه، **مجموعه تنقیح شده قوانین و مقررات کیفری**، جلد اول، تهران، نشر روزنامه رسمی کشور، ۱۳۸۶
۱۶. مهاجری، علی، **«راهکارهای ارتقای تحقیقات مقدماتی»**، ماهنامه پیام آموزش، معاونت آموزش قوه قضائیه، تهران، نشر قضا، شماره‌های ۳۸ و ۳۷، سال هفتم، فروردین، اردیبهشت، خرداد و تیر ۱۳۸۸
- بزهدیده شناسی، مترجمین: روح الدین کرد علیوند و احمد محمدی، تهران، انتشارات مجد، ۱۳۷۹
۱۲. صادق منش، جعفر، **«مقاله سیاست جنایی قانون‌گذار ایران در قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی»**، مجله حقوقی دادگستری، تهران، روزنامه رسمی، سال هفتاد و دوم، شماره‌های ۶۲ و ۶۳، بهار و تابستان ۱۳۸۷
۱۳. کاتوزیان، ناصر، **اثبات و دلیل اثبات**، جلد دوم، تهران، نشر میزان، چاپ دوم، ۱۳۸۴